

جامعه شناسی جوک و خنده



شروین وکیلی

جامعه‌شناسی جوک و خنده

دکتر شروین وکیلی

انتشارات اندیشه‌سرا- کانون خورشید

تهران- 1385

فهرست کتاب اصلی (چاپ نخست)

صفحه	عنوان	بخش
۷	پیش درآمد	
۱۳	رویکردها	بخش نخست
۱۳	رویکرد زیست شناختی	گفتار نخست
۱۳	توصیف رفتار خنده	
۲۸	بستر فیزیولوژیک	
۳۶	چارچوب عصب-روان شناختی	
۵۱	رویکرد زبان شناختی	گفتار دوم
۵۱	چارچوب نظری	
۵۲	ساختار زبانی جوک	

۶۱	رویکرد جامعه‌شناختی	گفتار سوم
۶۱	شواهد مردم‌شناسانه	
۷۱	کنش متقابل نمادین	
۸۴	نقش‌های اجتماعی	
۸۸	ساخت قدرت	
۹۵	جمع‌بندی داده‌ها	گفتار چهارم
۹۷	پژوهش	بخش سوم
۹۷	ماده و روش	گفتار نخست
۹۷	پرسشهای اصلی	
۱۰۱	شرح کلیدواژگان	
۱۰۳	حوزه‌های مشاهداتی	

۱۰۶	طبقه‌بندی داده‌ها	
۱۲۱	نتایج	گفتار دوم
۱۲۱	فراوانی‌ها	
۱۲۴	مقایسه و همبستگی	
۱۳۰	جوک به مثابه یک منش	گفتار سوم
اهمیت جوکها از دید نظریه‌ی منشها ۱۳۰		
۱۳۴	ساختارشناسی جوک	
۱۴۳	نامه‌های زنجیره‌ای	پیوست
۱۴۳	پیش درآمد	
۱۴۵	مقدمه‌ای تاریخی	گفتار نخست
۱۴۷	نامه‌های بخت خوب	

۱۵۰	نامه‌های ثواب	
۱۵۳	نامه‌های آرمان سیاسی	
۱۵۵	نامه‌های پولی	
۱۵۶	نامه‌های هجو	
۱۵۷	نامه‌های تبادل	
۱۶۰	ماده و روش	گفتار دوم
۱۶۱	ساخت معنایی	
۱۶۲	قلاب	
۱۶۳	دستور	
۱۶۴	نتایج	گفتار سوم
۱۶۴	فراوانی‌ها	

۱۶۵	آمار مقایسه‌ای	
۱۶۸	جمع‌بندی	گفتار چهارم
۱۶۹		کتابنامه

تعریف برخی از فلاسفه یونان باستان از انسان، در عبارت «جانور خندان» خلاصه می‌شد. ایشان تنها وجه تمایز آدمی را از سایر جانوران، توانایی خندیدنش می‌دانستند. برخی دیگر، -بسته به جدیت فرهنگی که نماینده‌اش بودند- خنده را نشانه‌ی سبکسری، نادانی، و شیطنت می‌پنداشتند، و یا برعکس نماد توانایی و خرد و خوشبختی‌اش می‌دانستند. در رهگذر تاریخ از این توجه معمول و فراگیر به خنده و مشتقات فرهنگی آن، آثاری فراوان بر جای مانده است. سرخپوستان توتوناک¹، مجسمه‌های خود را با خنده‌هایی فراخ بر چهره می‌ساختند و هخامنشیان در سوی دیگر این کره خاکی، به

¹ از تمدنهای پیش از کلمب بومی آمریکای مرکزی، که در فاصله سالهای ۳۰۰-۸۰۰ م.

در اطراف خلیج مکزیک استقرار داشت. از میان آثار هنری به جا مانده از آنها، سردیسهای

خندانشان مشهور است.

نشان دادن لبخندی به بر لب مجسمه‌های خویش بسنده می‌کردند. لبخند و خنده را در گستره‌ای فراگیر از فرهنگ‌های بشری -از مینیاتوره‌های چینی گرفته تا چهره ابوالهول،- می‌توان دید. به سادگی می‌توان با تمرکز بیش از حد لزوم بر این شواهد، به همان نتیجه فلاسفه کهن یونان رسید، که «انسان آن جانوری است که می‌خندد.»

اما اگر کمی زاویه دید خود را وسیع کنیم و با نگاهی دقیقتر به پدیده خنده بنگریم، چیزهایی دیگر را در پشت این حالت خوشایند و روزمره خواهیم دید. خواهیم دید که بخش مهمی از رفتارهای اجتماعی آدمی، به شکلی با این پدیده درگیر است. می‌بینیم که عناصر زبانی خاصی، برای القای این رفتار تکامل یافته‌اند، و سلسله مراتب اجتماعی مشخصی بر مبنای آن شکل گرفته است. با نگاهی کوتاه به دانش جانورشناسی و عصب‌شناسی، خواهیم دید که خنده هدیه‌ی خدایان، یا وجه تمایز بشر از جانوران نیست. بلکه رفتاری است با ریشه‌ی تکاملی دیرپا که علاوه بر انسان در میمونها عالی هم دیده می‌شود. از سوی دیگر با نگاهی جامعه‌شناسانه در خواهیم یافت که خنده به عنوان کنشی اجتماعی، نقش برجسته‌ای را در تنظیم ارتباطات

اجتماعی ایفا می‌کند. وقتی با این دید به پدیده خنده می‌نگریم، متوجه نکاتی می‌شویم، که در نگاه نخست، بعید و دور از ذهن می‌نمود.

موضوع اصلی این متن، جوک و شوخی‌های زبانی است. دلیل اهمیت یافتن جوک، آن است که ساختاری به ظاهر ساده و اندازه‌ای کوچک دارد، و می‌توان به عنوان یکی از کوچکترین واحدهای اطلاعاتی تکثیر شونده در زمینه‌ی فرهنگ مورد واریسی قرار گیرد. در نوشتاری دیگر این عناصر فرهنگی منش خوانده شده‌اند و به عنوان مبنای مدلی برای تحلیل پویایی فرهنگ مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

پرسشی که در نظریه‌ی منشها طرح می‌شود، این است که ساختار کمینه‌ی یک منش کدام است. یعنی کمترین حجم اطلاعات و کمینه‌ی ساختارهای معنایی که باید توسط این اطلاعات رمزگذاری شوند تا یک بسته‌ی اطلاعاتی به منش تبدیل شود، کدامند؟

جوک از این نظر برای ما اهمیت دارد که یکی از این منشهای کوچک است. شاید با کالبدشکافی آن، بتوان به پرسشهای یاد شده پاسخ داد. اما پیش از آن که به این پرسش دقیق و جزئی برسیم، باید نخست طبیعت خنده را بهتر

بشناسیم، و چگونگی پیوند خوردن‌اش با ساختارهای زبانی و اجتماعی را روشن سازیم. بنابراین در این پژوهش مسیری را در پیش خواهیم گرفت که ما را از مبانی زیست‌شناختی خنده تا کارکردهای معناشناسانه و جامعه‌شناسانه‌اش راهنمایی کند.

جوک، و رفتار اصلی مرتبط با آن - یعنی خنده - را می‌توان از سه زاویه مورد بررسی قرار داد:^۲

الف) رویکرد تجربی و آزمایشگاهی که به تحلیل خنده به مثابه رفتاری زیست‌شناختی و فیزیولوژیک می‌پردازد و جوک را در مقام محرکی برای آزاد شدن این رفتار مورد واریسی قرار می‌دهد. این رویکرد را بیشتر زیست‌شناسان، عصب‌شناسان و روان‌شناسان تجربی می‌پسندند.

ب) نگرش زبان‌شناسانه، که بیشتر بر ساخت زبانی و معنایی جوک تمرکز می‌کند و خنده را به عنوان پیامدی از موفقیت رمزگشایی این ساختار در نظر می‌گیرد. این رویکرد بیشتر مورد علاقه‌ی زبان‌شناسان و فیلسوفان زبان است.

² Apte, 1983.

پ) دیدگاهی که جوک را در زمینه‌ی اجتماعی‌اش مورد بررسی قرار می‌دهد و بر کنشِ نمادینِ جوک گفتن، ابزارهای ارتباطی به کار گرفته شده در جریان آن، و بستر جامعه‌شناختی پیرامون آن تأکید می‌کند. این رویکرد بیشتر در میان جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان رواج دارد.

می‌توان پدیده‌ی جوک را به عنوان رخدادی با چهار عامل کلیدی (گوینده، شنونده، خودِ جوک، و خنده) در نظر گرفت. در این حالت سه رویکرد یاد شده به ترتیب از تمرکز توجه بر خنده، جوک، و مجموعه‌ی «گوینده-شنونده» پدید آمده‌اند. ما برای کامل کردن تصویری که از جوک به دست خواهیم داد، به شواهدی که توسط هر سه رویکرد تولید شده‌اند، اشاره خواهیم کرد.

هدف محوری پژوهش کنونی، استفاده از کالبدشناسی جوک برای تعیین ساختار حداقلی منسهاست. برای کامیابی در این امر، چند راه وجود دارد. نخستین و سازمان‌یافته‌ترین راه، آن است که بر مبنای آنچه که در نظریه‌ی منسها پیشنهاد شد، در چهار سطح مشاهداتی زیست‌شناختی، روانشناختی،

جامعه‌شناختی و فرهنگی به پدیده‌ی مورد نظرمان بنگریم و ساختار و کارکرد آن را در هر چهار لایه‌ی یاد شده بررسی کنیم.

روش دیگر، پیروی از سه رویکرد یاد شده است، که در تاریخچه‌ی پژوهشهای مربوط به شوخی و جوک جا افتاده‌اند. چنان که از مقایسه‌ی این دو شیوه‌ی ساماندهی اطلاعات بر می‌آید، رویکرد زیست‌شناختی با سطح زیستی و روانی ما همخوانی دارد. رویکرد زبان‌شناسانه زیرمجموعه‌ای از سطح فرهنگی ماست و رویکرد جامعه‌شناسانه را هم می‌توان با سطح اجتماعی برابر گرفت. به این شکل سه رویکرد مرسوم در تحقیق درباره‌ی خنده با سطوح چهارگانه‌ی مشاهداتی ما به شکلی دست و پا شکسته همخوانی پیدا می‌کنند.

با توجه به معتبر بودن این سه رویکرد، و نظم‌پذیری آسانتر مراجع بر این سیاق، در این نوشتار داده‌های بر آمده از آن را به طور مستقل مورد واریسی قرار خواهیم داد، و مفاهیم هر رده را جداگانه جمع‌بندی خواهیم کرد. اما باید بر این نکته پای فشرده که در تصویری گسترده‌تر، رویکردهای سه‌گانه را به عنوان زیرمجموعه یا برابرنهادهایی برای سطوح چهارگانه‌ی سیستمی‌مان

می‌انگاریم و از روش‌شناسی به کار گرفته شده در نظریه‌ی سیستم‌ها برای مفصل کردن نتایج به دست آمده بهره خواهیم جست. سرمشق نظری به کار گرفته شده در این نوشتار، به محدوده‌ی هیچ‌کدام از سه نگرش یاد شده منحصر نیست. بلکه تلاشی است برای جمع کردن همه‌ی آنها در لوای نظریه‌ای یگانه. نظریه‌ی یگانه‌ای که از یکسو امکان صورتبندی عام تمام داده‌های مربوط به جوک و خنده را به دست دهد، و از سوی دیگر امکان پاسخگویی به پرسش محوری ما را نیز فراهم سازد، دیدگاهی است که با اسم ژروان شهرت یافته و چارچوب نظری نگارنده برای فهم سیستمی نظام‌های اجتماعی و کردار «من»های عضو آن است.

در این متن امکان پرداختن به اصول این نظریه وجود ندارد. از این رو به گوشزد کردن چند نکته‌ی روش‌شناختی بسنده می‌کنم و علاقه‌مندان را به مطالعه‌ی متون پایه‌ی این دیدگاه^۳ بر می‌انگیزم.

^۳ کتابهای اصلی‌ای که دیدگاه زروان را صورتبندی کرده‌اند عبارتند از چهار کتاب: نظریه‌ی

سیستمهای پیچیده، نظریه‌ی منش‌ها، روانشناسی خودانگاره و نظریه‌ی قدرت. دو کتاب

نکته‌ی نخست آن است که نظریه‌ی منشاها، که این پژوهش یکی از نتایج تجربی آن محسوب می‌شود، خود زیرمجموعه‌ای از سرمشق نظری زروان است، که از کاربرت نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده در حوزه‌ی مدلسازی پویایی فرهنگ برخاسته است.

دوم آن که نسخه‌ای از نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده مورد نظر است که در دو دهه‌ی گذشته زیر تأثیر دستاوردهای جدید نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده، صورتبندی شده است. نزدیکترین چارچوب نظری کلاسیکی که به دیدگاه نگارنده وجود دارد، نظریه‌ی سیستم‌های اجتماعی نیکلاس لومان است.^۴ هرچند او در برخی از نتایج - مهمتر از همه انکار خودمحوری عامل انسانی - در نقطه‌ی مقابل دیدگاه زروان قرار می‌گیرد. از این رو با وجود دینِ عظیم‌مان به مدل لومان، از نقض کردن برخی از پیش‌فرضهایش هم ابا

ضمیمه به نام «زبان، زمان، زنان» و «درباره‌ی زمان» هم همچون پیوستی بر این متون نوشته و منتشر شده‌اند.

⁴ Luhmann, 1995.

نداشته‌ام. به ویژه از داده‌های دانش جامعه‌شناسی زیستی بسیار بهره برده‌ام و

زیر تأثیر آرای ادوارد ویلسون در این حوزه بوده‌ام.⁵

با این مقدمه‌چینی، روند پیش‌روی خواننده چنین خواهد بود:

نخست، مواد اولیه و شواهدی که توسط هر یک از سه رویکرد

عصب‌شناختی، زبان‌شناختی، و جامعه‌شناختی تولید شده‌اند، مرور می‌شود.

چنان که خواهیم دید، مفاهیم ارائه شده در این سه رویکرد با هم سازگارند

و اگر به هم چفت شوند تصویری منسجم و یکپارچه از پدیده‌ی خنده و

منش جوک را به دست می‌دهند.

در گام بعد، بر مبنای داده‌های تجربی این پژوهش و بهره‌گیری از دانسته‌های

گام نخست، مدلی سیستمی برای تحلیل ساختار جوک خواهیم ساخت و

راستی پیش‌بینی‌های نظریه‌ی منشاها را در این حوزه مورد واریسی قرار

خواهم داد.

⁵ Wilson, 1978, 1995.

بخش نخست: رویکردها

گفتار نخست: رویکرد زیست‌شناختی

خنده، از نظر رفتارشناختی، نوعی الگوی رفتاری ثابت^۶ است. الگوهای رفتاری ثابت، مجموعه‌های پیچیده‌ای از رفتارها هستند که به صورت رشته‌ای از حرکات پیاپی سازماندهی شده‌اند. پایان هر واحد رفتاری در این مجموعه، محرکی است که رفتار بعدی را راه‌اندازی می‌کند، و به این ترتیب با ورود محرکی که نخستین حلقه‌ی این زنجیره را آغاز کند، کل الگوی رفتاری اجرا می‌شود. اطلاعات مربوط به کلیات هرکدام از حلقه‌های این

^۶ Fixed action pattern

زنجیره‌ی رفتاری توسط برنامه‌های ژنومی رمزگذاری می‌شود و به صورت پیش‌تنیده بر دستگاه عصبی سوار می‌گردند.^۷

این الگوهای رفتاری ثابت در جانوران و انسان مشترک هستند و به شکلی ناخودآگاه و خودکار در برابر محرکهای خاص محیطی آزاد می‌شوند. رفتار تار تنیدن در عنکبوت، راه رفتن خرچنگ، یا حرکات متناوب چشم^۸ به هنگام رویا دیدن از زمره‌ی این الگوهای ثابت هستند. لبخند و خنده نیز در کلیت خود نوعی الگوی رفتاری ثابت هستند. ساده‌ترین سطح بررسی چنین رفتاری، مشاهده‌ی عینی و تجربی چگونگی ظهور خنده و لبخند در سطح عضلانی/حرکتی است.

نخست: عضلاتی که به هنگام خنده منقبض می‌شوند، عبارتند از:^۹

⁷ Gould&Gould, 1994.

⁸ REM: Rapid Eye Movement

⁹ Hinde, 1974.

الف) عضلات صورت، به ویژه در محور دور دهانی- دورچشمی، که مهمترینشان عبارتند از:^{۱۰} عضله حلقوی دور چشم،^{۱۱} که پلک و اطراف حدقه را در بر می‌گیرد. جمع شدن این عضله باعث چین خوردن پلکها می‌شود و بر اثر انقباض آن چشم حالت نیم بسته پیدا می‌کند. اگر انقباض این عضله خیلی شدید باشد، بخش اشکی آن هم فشرده می‌شود و اشک بر روی کره چشم جاری می‌شود.

ب) عضله‌ی گونه‌ای بزرگ^{۱۲} که در گونه به قوس زیگوماتیک متصل می‌شود و تا لب بالا ادامه می‌یابد. این عضله با انقباض خود زاویه دهان را به بالا و عقب می‌کشد و شکل خاص دهان را به هنگام خنده ایجاد می‌کند. این مهمترین عضله‌ی تولید کننده‌ی خنده است.^{۱۳}

¹⁰گری، ۱۳۶۹.

¹¹ orbicularis oculi

¹² zygomaticus major

¹³ Ekman and Friesen, 1982.

پ) عضله حلقوی دهان^{۱۴} که در اطراف دهان به صورت بیضوی قرار گرفته. انقباض آن باعث جمع شدن و چین خوردن لب می‌شود و لب بالا را به زاویه بالایی دندانهای نیش نزدیک می‌کند. این عضله تنها به عنوان همکار با زیگوماتیک بزرگ عمل می‌کند.

ت) عضله بینی^{۱۵} که تا پره بینی ادامه دارد و انقباض اش به چین خوردن کناره بینی و بازو بسته شدن پره بینی می‌انجامد. همه‌ی عضلات نام برده توسط شاخه‌های مختلف عصب پنجم مغزی (عصب سه قلو عصب‌دهی^{۱۶}) می‌شوند و از راه هسته‌های سه‌قلوی موجود در پیاز مغز دستورات خود را دریافت می‌کنند. به این ترتیب حالت چهره به هنگام خنده به انقباض عضلات سطحی صورت بستگی دارد، که خود از راه اعصاب سه قلو فرامین

¹⁴ orbicularis oris

¹⁵ nasalis

¹⁶ Trigeminal nerve

هسته‌های پیاز مغزی را اجرا می‌کنند. مجموعه‌ی این حرکات عضلانی، همان است که تظاهرات عاطفی¹⁷ صورت را تولید می‌کند.

دوم: عضلات سینه‌ای-شکمی، به ویژه عضله شکمی بزرگ¹⁸ که باعث فشرده شدن شش و حفره شکمی می‌شود. تخلیه‌ی شش صدای خاص خندیدن را همراه دارد، و فشردگی حفره شکمی همان است که در صورت تداوم، دل‌درد ناشی از خنده را به وجود می‌آورد.

سوم: عضلات صاف پوشاننده حفرات داخلی بدن مانند مثانه. انقباض این عضله به هنگام خنده‌ی شدید می‌تواند به دفع خودکار ادرار بینجامد.

چهارم: برخی از عضلات نگهدارنده بدن، مانند عضلات پا و نگهدارنده پشت به هنگام خنده به طور متناوب منقبض و منبسط می‌شوند. این توالی باعث خم و راست شدن بدن به هنگام خنده می‌شود. به هم خوردن تونوس

¹⁷ mimic

¹⁸ rectus abdomin

عضلانی که پیامد آن است، باعث می‌شود که «آدم از زور خنده روی پایش بند نشود.»

تلاشهای زیادی برای رده‌بندی انواع گوناگون خنده و لبخند بر مبنای الگوی انقباضات عضلانی چهره انجام گرفته است. گرانت یکی از اولین تلاشهای موفق در این زمینه^{۱۹} را انجام داد و بر مبنای درجه‌ی کشیده شدن لبها به سمت خارج و بالا، و محل لبهای زیرین و زبرین نسبت به دندانها، به شاخصهایی برای تفکیک انواع خنده‌ها از هم دست یافت. بر مبنای این دو شاخص اصلی، هشت نوع خنده را می‌توان از هم تفکیک کرد. شاخصهای مورد نظر گرانت در فاصله‌ی سالهای بعد از سوی سایر پژوهشگران هم برای دستیابی به رده‌بندی‌های جدیدی از انواع خنده مورد استفاده قرار گرفتند. مشهورترین کارها در این زمینه، رده‌بندی گرانت را تا ده نوع خنده‌ی متفاوت بسط داده بود.^{۲۰} یا آن را در سه گروه لبخند، نیشخند و خنده‌ی

¹⁹ Grant, 1969.

²⁰ Brannigan and Humphries, 1972.

بیحال^{۲۱} (یا حالت انقباضی (خنده) و انبساطی (لبخند) خلاصه کرده بود.^{۲۲} در این تحقیق اخیر دو الگوی عمومی از بیان حالات روانی در همه‌ی نخستی‌های عالی تشخیص داده شده بود. یکی که با انقباض عضلات چهره همراه بود و دندانهای نیش بالا را به دلیل کنار رفتن لب بالا عریان می‌ساخت، این حالت در انسان همتای خنده است و به دلیل حالت خاصش با عبارت چهره‌ی دندان‌نما^{۲۳} برچسب خورده بود. دیگری با انبساط عضلات چهره و حالتی (آرام با دهان باز)^{۲۴} نمایش داده می‌شد و با لبخند انسانی هم‌ارز بود.

دقیقت‌رین رده‌بندی در این میان، به اِکمن و فریزن تعلق دارد که نظامی سنجش‌پذیر از انقباضات عضلات چهره را برای تفکیک حالات چهره از هم

²¹ McGrew, 1972.

²² VanHoof, 1972.

²³ Bared-teeth face

²⁴ Relaxed open-mouth

تدوین نمودند.^{۲۵} این چارچوب با عنوان نظام رمزگذاری فعالیت چهره (FACS)^{۲۶} شهرت یافته است. در این سیستم چهل و چهار واحد حرکتی^{۲۷} متفاوت در حالات چهره تشخیص داده شد که هریک با انقباض مجموعه‌ای از عضلات پیوند داشتند. شاخصهای اصلی تفکیک این واحدها از هم عبارتند از: شدت انقباض در عضلات مهمی مانند زیگوماتیک که در پنج پله‌ی متفاوت اندازه‌گیری می‌شود، جانبی بودن یا متقارن بودن انقباض عضلانی در سوی راست و چپ چهره، مدت انقباض (از زمان آغاز تا اوج شدت) و جایگیری زمانی و ترتیب انقباضها در یک واحد حرکتی. اکمن و همکارانش بر مبنای این متغیرها، پنج نوع متفاوت از خنده را از هم تفکیک کردند که در جدول صفحه‌ی بعد خلاصه‌ای از آن را می‌بینید.

²⁵ Ekman and Friesen, 1978.

²⁶ Facial Action Coding System

²⁷ AU: Action Unit

شمار واحد حرکتی	الگوی انقباض عضلانی	نام FACS
۶	پوست گیجگاه و گونه به سمت چشم کشیده می‌شود، گونه‌های به سمت بالا حرکت می‌کنند. حلقه‌ی چشم تنگ می‌شود و بخش خارجی آن چین می‌خورد.	بالا برِ گونه ^{۲۸}
۷	انقباض پلک و تنگ شدن حلقه، حرکت پلک زیرین به سمت بالا.	تنگ کننده‌ی پلک ^{۲۹}
۱۲	کناره‌ی لب به بالا و عقب کشیده می‌شود و دندانها آشکار می‌گردد، چینی که از کنار بینی تا کنار لب ادامه دارد عمیقتر می‌شود.	کشنده کناره‌ی لبها ^{۳۰}
۱۳	بالا رفتن کنار گونه و برجستگی کنار لب بالا، کشیدگی و باریک شدن کناره‌ی لب	برجسته‌ساز گونه ^{۳۱}
۱۴	کشیدگی لبه‌ی دهان به سمت داخل و تنگ شدن دهان، پیدایش چین و چال در کناره‌ی لب و گونه	چال‌ساز! ^{۳۲}

²⁸ Cheek-raiser

²⁹ lid-tightener

³⁰ lip corner puller

³¹ cheek- puffer

³² dimpler

زمان‌بندی ظهور خنده هم حالتی قانونمند دارد. اصولاً خنده رفتاری انفجاری و ناگهانی است. نشان داده شده که بلافاصله پیش از آغاز خنده مجموعه‌ای از انقباضات عضلانی در چهره پدیدار می‌شوند که می‌توانند به عنوان پیش‌درآمد خنده در نظر گرفته شوند. جالب آن که این انقباضات در واقع نوعی اخم کردن هستند و با حالت چهره به هنگام خشم شباهت دارند.³³ در نوزادان، لبخند برخی از عناصر حرکتی این مجموعه را در بر می‌گیرد و می‌تواند به عنوان تمرینی برای خنده در نظر گرفته شود. خنده و لبخندی که به صورت خودجوش و انفجاری عارض می‌شوند، تمام عناصر مقدماتی یاد شده را با زمان‌بندی یکسانی در خود دارند. به همین دلیل هم هست که این دو را می‌توان نوعی الگوی ثابت رفتار در نظر گرفت.

در مقابل، خنده و لبخندی که زورکی و ارادی پدید آمده باشند، از نظر الگو با این حالت پیش‌تینده تفاوت می‌کنند. مهمترین تفاوت، به زمان ظهور این رفتارها مربوط می‌شود. خنده و لبخند خودجوش، 4-0/7 ثانیه پس از

³³ LaFrance, 1983.

برخورد با محرک خنده‌دار ظاهر می‌شوند، و مدتی طول می‌کشد تا به اوج حالت لبخند یا خنده (یعنی بیشترین شدت انقباض عضلانی چهره) برسند.^{۳۴}

لبخند و خنده‌ی زورکی خیلی دیرتر از این زمان ظاهر می‌شود و با سرعت زیادی به اوج می‌رسند و مدت بیشتری هم در اوج می‌مانند. همچنین زوده شدن خنده و لبخند طبیعی به شکلی منظم و تقریباً معکوس روند پدیدار شدنش انجام می‌گیرد. در حالی که در شرایط ارادی و نمایشی، روند حذف انقباضات چهره نامنظم و آشفته می‌شود.^{۳۵}

یک دسته‌ی مهم از عضلاتِ درگیر در عمل خنده، به سیستم تنفسی ارتباط دارند. به هنگام خنده، زمان بازدم به طور مشخصی نسبت به دم افزایش می‌یابد و هوا با انقباضاتی سریع و شدید از شش‌ها تخلیه می‌شود. هریک از این بازدم‌های اغراق‌آمیز، حدود ۷۵ هزارم‌ثانیه طول می‌کشد، و با فاصله زمانی ۲۱۰ هزارم‌ثانیه به بازدم بعدی متصل می‌شود. شدت این بازدم‌ها چنان

³⁴ Ekman and Friesen, 1982.

³⁵ LaFrance, 1983.

زیاد است که می‌تواند در خنده‌های دراز مدت نارسایی تنفسی ایجاد کند و حتی در خنده‌های عادی هم چندین چرخه‌ی تنفسی طول می‌کشد تا نفس کسی که خندیده سر جایش برگردد. شدت انقباض عضلات شکمی درگیر در این کار، -تنها در زنها- با درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک نسبت مستقیم دارد.^{۳۶}

این بازدم‌های شدید، هنگامی که در جریان خنده به طور پیاپی ظاهر شوند، صدای خاص «قاه قاه خندیدن» را تولید می‌کنند. الگوی تولید صدا در هنگام خنده نیز می‌تواند به عنوان شاخصی مفید برای سنجش ساختار کلی این رفتار به کار آید. صدای خنده در اثر بیرون دادن پیاپی هوا به صورت گسسته انجام می‌شود. صداهای دیگر خنده که از نقلی خندیدن، ریشه رفتن و... ایجاد می‌شود، توسط شکلی تغییر یافته از همین الگوی پایه‌ی انقباض شش پدید می‌آید.

³⁶ Fry and Rader, 1977.

هر واحد از صدای خنده، علاوه بر ساختار همگن و درازای زمانی مشخصی

که دارد، به هنگام ترکیب با یکدیگر هم از نظمی خاص پیروی می‌کنند.

سیلابهای پیاپی مورد نظر، همه یکسانند. یعنی هر خنده عبارت است از

تکرار نتي مشابه. مثلاً صدای خنده به صورت «هاهاها» و «هوهوهو» و

«هی‌هی‌هی» داریم، ولی هیچکس با صدای «هاهوهاهو» نمی‌خندد. تنها مورد

استثنا در این مورد، به نت آخر بعضی از صداهاى خنده مربوط می‌شود. در

مواردی استثنایی، دیده شده که آخرین سیلاب خنده‌ی آدم از نظر نت با بقیه

فرق می‌کند، بنابراین گهگاه صدایی مانند «هاهاهاهو» را هم می‌توان در خنده

برخی از افراد دید.

خنده، در کل یک پدیده صوتی آهنگین است. بسامد پایه آن بین ۲۷۶ تا

۵۰۲ هرتز است و در مردان میانگین آن بالاتر از زنان است. اگر فواصل

زمانی سکوت موجود در میان سیلابهای خنده در دامنه‌ای کم و زیاد شود،

کماکان صدای آن طبیعی به نظر می‌رسد، و مهمتر از همه اینکه اگر نوار

صدای خنده را از آخر به اول پخش کنیم، باز صدایش طبیعی می‌نماید. به

بیان دیگر، صدای خنده نسبت به محور زمان و محور سکوت‌های بینابینی‌اش

متقارن است.^{۳۷}

در انسان، شش یکباره پر از هوا می‌شود و بعد به تدریج این هوا در جریان

ایجاد چند سیلاب تخلیه می‌شود، به دلیل همین کاهش فشار هوا، شدت

صوت خنده از اول تا آخرش به نحو منظمی کاهش می‌یابد. این نوع صدا به

اصطلاح موسیقیدانان، نوعی *Decrescendo* محسوب می‌شود. در

شامپانزه هم خنده با الگویی مشابه با آدم دیده می‌شود، ولی در این جانور

هوا به هنگام تولید هر سیلاب یکبار به درون کشیده شده، مشکل کمبود

فشار هوا را رفع می‌کند. به بیان دیگر، خنده آدم عبارت است از یک دم

³⁷ Provine, 1996.

عمیق و چند بازدم پیاپی و صدادار، ولی در شامپانزه این صدا عبارتست از چندین دم و بازدم پیاپی. پس در برابر خنده‌ی آدم که صدایی مانند «هاهاها» را تولید می‌کند، صدای خنده‌ی شامپانزه شبیه «آه آه آه» است.^{۳۸} آنچه که در مورد خنده شامپانزه گفتیم، در مورد سایر نخستیهای عالی هم صدق می‌کند. به این ترتیب گوریل‌ها، اورانگ‌اوتان‌ها، بابونها و بقیه‌ی میمون‌ها همگی می‌خندند و با این خنده دسته جمعی، خودبینی فلاسفه‌ای را که آدم را تنها موجود خندان می‌دانستند، به مسخره می‌گیرند.

خنده، تنها حالت علامتی مشترک در میان انسان و جانورانِ دیگر نیست. شواهد فراوانی در مورد شباهت عمومیِ تظاهرات احساسی انسان، با علامتهای حرکتیِ چهره‌ی سایر پستانداران دارد. مهمترین نمایش احساسی چهره در پستانداران غیرنخستی، به خشم و تهدید مربوط می‌شود، و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تمام حالات کنونی چهره در انسان و سایر میمون‌ها، از همین الگوی پایه سرچشمه گرفته‌اند. در انسان شواهد

³⁸ Provine, 1996.

فراوانی برای تایید این فرض وجود دارد. مثلاً نشان داده شده که تشخیص چهره یک آدم عصبانی و خشمگین، از چهره یک آدم خوشحال و راحت آسانتر است. اگر به آزمودنی‌ها تصویری را نشان دهیم که ده‌ها چهره را شامل شود، آن چهره‌هایی که حالت خشمگین دارند بلافاصله از میان چهره‌های دیگر تشخیص داده می‌شوند. گزارش حسی آزمودنی‌ها چنین است که انگار چهره خشمگین از میان زمینه‌ای از صورتها - با احساسات مختلف دیگر، - می‌درخشد و توی چشم می‌زند.³⁹ به سادگی می‌توان دید که این توانایی تشخیص چهره‌ی خشمگین، برای اجداد ما که همواره در معرض حمله‌ی هموعانِ خشمگین خود بوده‌اند، ارزش زیادی در راستای حفظ بقا داشته است و به همین دلیل هم در مسیر تکامل گزینش شده است. برای همین هم حالات گوناگونِ چهره‌ی خشمگین و تهدید کننده در پستانداران گوناگون بسیار پیچیده شده و در موجوداتی مانند نخستی‌ها سیستم کاملی از رمزگذاری حالات روانی را در قالب الگوهایی گوناگون -

³⁹ Wilson, 1995.

ولی همریختی- از انقباضات عضلات چهره پدید آورده است. در میمونها، به سادگی با نگریستن به حالت چهره می توان طیفی وسیع از حالات مختلف مرتبط با خشم و تهدید را تشخیص داد که همگی درجات مختلفی از یک الگوی یکتای انقباضی را در بر می گیرند.

نکته‌ی جالب آن است که خود خنده هم یکی از همین مشتقات حالت خشم و تهدید است. در تمام خنده‌ها، لب بالا کنار می رود و دندانهای نیش آشکار می شود، و صدایی «هوهو» مانند تولید می شود. و اینها همه نشانگر الگوی کلی تظاهرات خشم و تهدید در پستانداران است. هر پنج نوع خنده‌ی استخراج شده از پژوهش اکمن و فریزن در واقع مشتقاتی از همین حالت پایه‌ی خشمگین محسوب می شوند. با این وجود، خنده نوعی ابراز دوستی است، و از نظر رفتارشناسی با رفتارهایی مانند بازی در یک رده قرار می گیرد. توله ببرهایی که با هم بازی می کنند، رفتاری تهاجمی، را از خود نشان می دهند که بسیار شبیه به شکار کردن و دریدن است. آنها یکدیگر را گاز می گیرند، بر روی هم پنجول می کشند، و سعی می کنند گردن یکدیگر را به دندان بگیرند. آنچه که این رفتار را از خشونت واقعی متمایز می کند،

ملایم بودن و خفیف بودن شکل ظهور رفتار است. یعنی در هنگام بازی فشار دندان بر گردن حریف هرگز آنقدر زیاد نمی‌شود که پوست را پاره کند یا باعث شکستن گردن شود.

کسی که به دیگری می‌خندد هم از چنین الگویی پیروی می‌کند. او با نشان دادن دندانهایش، و نمایش حالتی که بسیار به خشم شبیه است، دیگری را به امکان بروز خشونت در میانشان آگاه می‌کند و اسلحه‌های سستی زرادخانه‌اش - یعنی دندانهایش - را هم به حریف نشان می‌دهد. اما این کار را به شکلی خفیف شده و تغییر شکل یافته انجام می‌دهد. همانطور که بازی بین دو توله ببر به ظاهر وحشی نشانگر صمیمیت و دوستی در میانشان است، خنده هم علامتی دقیقاً متضاد با خشم را مخابره می‌کند و بر دوستی و همدلی فرد خندان با مخاطب دلالت می‌کند.

این شکل خاص از تغییر دادن معنای حرکات خشم‌آلودِ چهره، چنان که گفتیم، در سایر نخستی‌ها هم دیده می‌شود. ظاهراً الگوی زندگی اجتماعی میمونهای عالی در مسیر تکاملشان به شکلی بوده که دسترسی به طیفی وسیع از علامتهای بیانگر در چهره را ضروری می‌ساخته است. این ضرورت به

پیدایش یک زبان کامل حرکتی انجامیده است. زبانی که حتی هنوز هم در غیاب زبانهای طبیعی مشترک -مثلا در برخورد دو بیگانه‌ی ناهم‌زبان با هم- بهترین راه تبادل اطلاعات است.

این تبادل اطلاعات تا حدودی از مرزهای زیستی میان گونه‌ها هم فراتر می‌رود. میمونها نه تنها می‌توانند بخندند، بلکه می‌توانند چهره خندان یک آدم را هم تشخیص دهند. این امر از موجودی که تا این درجه از نظر ژنتیکی به انسان شباهت دارد، عجیب نیست. چرا که ضریب تفاوت ژنوم در درون گونه‌ی انسان و میان انسانها و شامپانزه‌ها تفاوت بسیار اندکی دارد. این ضریب در درون گونه‌ی انسان، $0/6\%$ است. یعنی بیشینه‌ی تفاوتی که ژنوم دو انسان می‌تواند با هم داشته باشد، $0/6\%$ کل اطلاعات ژنتیکی است. این در حالی است که ضریب تفاوت ژنوم آدم با شامپانزه تنها 1% است. یعنی تفاوت ژنوم یک آدم با یک آدم دیگر، فقط کمی از تفاوتش با شامپانزه کمتر است، در حدی که برخی از نویسندگان گونه‌ی انسان را در میان جنس

شامپانزه‌ها رده‌بندی می‌کنند.^{۴۰} با توجه به چنین شباهتی، دور از انتظار نیست که حالت‌های چهره‌ی آدم و سایر گونه‌های نخستینِ عالی، برای گونه‌های خویشاوندشان فهمیدنی باشد. همانطور که ما می‌فهمیم میمون‌ها کی می‌خندند، میمون‌ها هم خنده ما را درک می‌کنند.

نشان داده شده که میمون *Macaca fuscata* - که چندان هم به آدم نزدیک نیست - خنده انسان را با توجه به بالا رفتن ابرو و جمع شدن لب تشخیص می‌دهد. اما چیزهایی جزئی‌تر، مانند تفاوت غم با خشم و تنفر را درک نمی‌کند.^{۴۱}

در کنار خنده، رفتار دیگری را داریم که لبخند نامیده می‌شود. لبخند مدت‌ها به عنوان شکل تخفیف یافته‌ی خنده شناخته می‌شد، تا اینکه وان‌هوف نظریه خود را در مورد سرچشمه لبخند ارائه کرد.^{۴۲} بر اساس این نظریه، لبخند از

⁴⁰ Diamond, 1991.

⁴¹ Kanazawa, 1994.

⁴² VanHoof, 1972.

تکامل گریه ایجاد شده است، و با خنده که از تکامل خشم و تهدید حاصل شده به طور بنیادی تفاوت دارد. شواهد زیادی برای تایید این نظر وجود دارد. لبخند، مانند گریه، نخستین رفتار نشانگر احساس است که در کودک نوزاد بروز می‌کند. هردوی این رفتارها از لحظه تولد در کودک وجود دارد، و این در حالی است که خنده تازه بین دو تا سه ماهگی در نوزاد دیده می‌شود. لبخند و گریه برای ارتباط با مادر و بیان حالت کودک کاربرد دارند. یعنی چنین به نظر می‌رسد که نوزاد برای ارتباط با مادر خود، از یک رمزگان ساده‌ی دودویی استفاده می‌کند. یا کودک احساس امنیت، آرامش، سیری، راحتی، سلامت، و به طور کلی لذت می‌کند، که در این حالت لبخند می‌زند، و یا برعکس احساس گرسنگی، بیماری، ناراحتی و چیزهای ناخوشایند را دارد، که در این صورت گریه می‌کند.^{۴۳}

به این ترتیب این رمزگذاری ساده همواره به مادر نشان می‌دهد که بچه در چه وضعی قرار دارد. پس از گذشت چند ماه، نوزاد لبخند را برای شرایط

⁴³ Gould and Gould, 1994.

تخصص یافته‌تری به کار می‌گیرد و هنگامی که یک عمل حرکتی یا پردازشی را با موفقیت به انجام می‌رساند، این علامت را مخابره می‌کند. در واقع لبخند اولیه که یک رمز ساده بود، به تدریج به نمادی برای نمایش توانایی نوزاد در مدیریت بدنش تبدیل می‌شود.

مقایسه‌ی عضلات دخیل در لبخند و خنده نشان می‌دهد که این دو رفتار ارتباط چندانی به هم ندارند. البته برخی از عضلات، مانند زیگوماتیک بزرگ، در هر دو رفتار نقش دارند، اما همتایی⁴⁴ مشخصی میان این دو حالت برقرار نیست. خنده -مانند خشم و تهدید- بیشتر در جهت نشان دادن چشمان خیره و دندانها عمل می‌کند، در حالی که لبخند -مانند گریه- بیشتر دندانها را می‌پوشاند و عضلات دور دهانی را منبسط می‌کند. در کل خنده نوعی رفتار نمایشی ناشی از منقبض شدن عضلات چهره است، در حالی که لبخند برعکس با انبساط این عضلات پیوند دارد. لبخند به طور کلی عناصر چهره -گوشه‌ی ابرو و لب- را کمی به سمت بالا می‌کشد، و این با خنده که

⁴⁴ analogy

عنصر زیرین چهره (لبها، پره‌ی بینی) را به بالا و عناصر بالایی (چشم، ابرو) را به پایین متمایل می‌کند تفاوت دارد. علاوه بر این خنده همواره حالتی انفجاری دارد، اما لبخند همیشه شکلی کنترل شده و ظهوری پیوسته دارد. در واقع این دو رفتار مجزا، نه به دلیل شباهت الگو یا سرچشمه‌شان، بلکه تنها به خاطر ارتباط مشترکشان با احساس لذت ناشی از رفع تنش است که چنین نزدیک به هم می‌نمایند. شباهت محرکهای آزادکننده‌ی این دو، لزوماً به معنای یکسان بودن مسیر تکاملشان نیست. حتی در میمونهای دیگر هم شواهدی در مورد این جدایی تکاملی وجود دارد. نشان داده شده که میمونهای *Macaca sylvanus* هنگام بازی با بچه‌های خود لبخند می‌زنند، و در موقعیتهایی متفاوت به خنده می‌پردازند.^{۴۵}

چنانکه گفتیم، لبخند از نخستین رفتارهایی است که در نوزاد ظاهر می‌شود. همه‌ی کودکان نوزاد، به صورت بازتابی^{۴۶} به تمام چهره‌هایی که

⁴⁵ Preuschoft, 1992.

⁴⁶ reflexive

می‌بینند، لبخند می‌زنند. نشان داده شده که یک بیضی با دو سوراخ در وسطش، که در جای چشم معمولی قرار گرفته باشد هم می‌تواند به عنوان محرکی برای آزاد کردن رفتار لبخند عمل کنند. نکته‌ی جالب اینکه این محرک ساده، حتی اگر طرز قرار گیری دو لکه سیاه برعکس هم شوند -یکی روی پیشانی و دیگری جای دهان قرار گیرد، باز هم به لبخند می‌انجامد. اهمیت این دو نقطه در زمینه بیضی به قدری است که توانایی این دو محرک غیرعادی و ساده برای تولید لبخند در نوزاد، بیشتر از خود چهره والدینش است.^{۴۷} یعنی یک نوزاد به این بیضی‌های لکه‌دار، بیشتر لبخند می‌زند تا چهره والدینش!

در مورد علت ایجاد چنین بازتابی در نوزاد آدمی - و سایر میمون‌ها - نظریات متفاوتی وجود دارد. در اینجا تنها به حدسی شخصی اشاره می‌کنیم که از بررسی رفتارشناسی جانوری نتیجه شده است. می‌دانیم که در میمون‌های

⁴⁷ Wilson, 1995.

عالی، و برخی از سایر پستانداران -مانند شیر- رفتاری به نام بچه‌کشی^{۴۸} وجود دارد. در این موجودات، نری که تازه رهبری یک قبیله را بر عهده گرفته، ترجیح می‌دهد تا با کشتن نوزادهایی که از نر قبلی باقی مانده‌اند، دوره آمادگی جنسی ماده‌ها را کوتاه‌تر کند. نری که نوزادها را نکشد و به بچه‌ها اجازه زندگی دهد، باید برای جفتگیری با ماده‌ها، آنقدر صبر کند تا دوره شیردهی مادر به پایان برسد. اما با کشتن بچه‌ها، بعد از مدت کوتاهی مادر به دوره پذیرش جنسی وارد می‌شود.^{۴۹} به این ترتیب نری که نوزادها را می‌کشد، به دلیل بالاتر بودن شانس بچه‌دار شدنش، و افزایش احتمال بقای ژنومش، دارای شایستگی زیستی^{۵۰} بیشتری خواهد بود.

از سوی دیگر، می‌دانیم که بچه‌کشی در جوامع گرد آورنده و شکارچی باستانی به شدت رواج داشته است، و این را هم می‌دانیم که انسان

⁴⁸ infanticide

⁴⁹ کربس و دیویس، 1373

⁵⁰ fitness

مهاجم‌ترین گونه‌ی نخستین‌هاست، که با بیشترین قاطعیت و بازده هم‌نوع خود را نابود می‌کند. از طرفی هم لبخند نوعی علامت رفتاری است که تهاجم و خشونت را در حریف کاهش می‌دهد. لبخند هم مانند رفتار تسلیم یا جوریدن^{۵۱}، در نخستین‌های عالی نقش حفاظتی و ضدتهاجمی دارد. می‌توان تصور کرد که بازتابی شدن این رفتار خاص در نوزادان، و فراگیر شدن ژنهای مربوط به این صفت در تمام جمعیت‌های نخستین‌های عالی، به این قضیه‌ی بچه‌کشی مربوط باشد. احتمال دارد که نر مهاجم با دیدن نوزادی که بی‌تمیز به هر چهره‌ای لبخند می‌زند، از بچه‌کشی منصرف شود. به این ترتیب شانس بقای نوزاد لبخندزن افزایش می‌یابد. چنین ساز و کاری، - هرچند خیلی من‌درآوری است- می‌تواند چگونگی جایگیر شدن این رفتار در رفتارهای پیش‌تنیده‌ی نوزادان انسان را توضیح دهد.

⁵¹ رفتار دوستانه‌ی میمون‌های معمولاً هم‌خانواده، که در آن با انگشت لابلای موهای همدیگر

را کاوش می‌کنند و انگلهای موجود در لابلای پوست دوستشان را از بین می‌برند.

رفتارهای حرکتی قابل مشاهده به هنگام خنده و لبخند، بر زمینه‌ای از تغییرات فیزیولوژیک و عصب‌شناختی سوار شده‌اند. اگر خواهان درک درستی از این رفتارها باشیم، باید این زیربنا را نیز بهتر بشناسیم.

نخستین کسی که در تفسیر خنده به حالت روانی فرد، و برانگیختگی توجه کرد، هربرت اسپنسر بود. او در مقاله‌ی جالب توجهی که در اواسط قرن نوزدهم نوشت، بروز خنده در اثر شنیدن یک شوخی را به تخلیه‌ی انرژی اضافی روانی در فرد مربوط دانست. به نظر او، چیزهایی مثل شوخی و جوک نوعی اضافه بار روانی در فرد ایجاد می‌کنند که انباشته شدنش تنش‌زاست. خنده رفتاری خودکار و غیرارادیست که برای گریز از زیر بار این فشار تکامل یافته است و مثل یک دریچه‌ی ایمنی، این انرژی اضافی را آزاد می‌سازد.^{۵۲} آرای اسپنسر چنان که می‌دانیم بر داروین هم بسیار اثر

⁵² Spencer, 1860.

گذاشت. به شکلی که یک دهه بعد، وقتی داروین کتاب مهمش را نوشت و بیان احساسات توسط تغییر حالت چهره را در انسان و جانوران با هم مقایسه کرد، بخش مهمی از حرفهای او را تکرار کرد.^{۵۳} داروین در این کتاب خود قاعده‌ای را معرفی کرده است به نام اصل کنش مستقیم سیستم عصبی،^{۵۴} که بر مبنای آن، هیجانات روانی به صورت انرژی اضافی در دستگاه عصبی نمود می‌یابند و می‌بایست به شکلی تخلیه شوند.

داروین بر مبنای مشاهداتی که در طی سفرهای خود انجام داده بود، دریافت که حالات چهره، (مانند خنده و گریه و لبخند و ترس) حالتی ذاتی و غیراکتسابی دارند.^{۵۵} پشتیبان اصلی این ادعای او، مشاهده حالات چهره در کودکان نوزاد، و افراد متعلق به فرهنگهای متفاوت بود. داروین برای این شباهت مبنایی زیستی و تکاملی قایل بود و صدای انسان به هنگام خشم، را

⁵³ Darwin, 1872.

⁵⁴ Principle of direct action of nervous system

⁵⁵ Darwin, 1872.

با غرش گربه و دندان قروچه‌ی سگ در شرایط مشابه، مقایسه می‌کرد و آنها را از نظر تبارشناسی با هم مربوط می‌دانست. او در همین نوشتار به شباهت میان خنده آدم و شامپانزه -در برابر محرکی مثل قلقلک- اشاره می‌کند.

سخن داروین، و صورتبندی خاصی که او از نمایشهای احساسی چهره کرده بود، بعدها با شواهد فراوانی تایید شد. ساده‌ترین راه برای محک زدن این ادعا، آن است که نوزادان تازه به دنیا آمده را که هنوز تجربه خاصی کسب نکرده‌اند، مورد مشاهده قرار دهیم. بر این مبنا آزمایش جالبی طراحی شده، به این معنا که به تعدادی نوزاد خردسال که تجربیات چندانی در ارتباط با جهان خارج نداشتند، یک قاشق ماده شیرین یا تلخ داده شد. مشاهده شد که نوزادان به خوبی حالت چهره مربوط به لذت یا ناراحتی را -که که مقدمه‌ی خنده و گریه‌ی عاطفی است- در عضلات صورت خود نمایش دادند. همچنین نشان داده‌اند که شدت این نمایش احساسی، با غلظت ماده شیرین یا تلخ خورده شده هم رابطه مستقیم دارد.^{۵۶}

⁵⁶ Sdorow, 1993.

راه دیگر محک زدن ادعای داروین در مورد پیش تنیده بودن خنده، این است که به حالات چهره کورهای مادرزاد که از دیدن و یاد گرفتن این حالات محرومند توجه کنیم. شواهد تجربی نشان می‌دهند که حتی افراد نابینای مادرزاد هم قادر به تولید تظاهرات احساسی کامل در صورتشان هستند. در یک مورد، کودکی ده ساله مورد بررسی قرار گرفت که نابینا و ناشنوای مادرزاد بود ولی به خوبی حالات احساسی چهره را به نمایش می‌گذاشت. نکته‌ی جالب اینکه قدرت بیانگری چهره با افزایش سن، در این افراد کاهش می‌یابد و توانایی چهره برای بیان حالات روانی فرد کمتر می‌شود.⁵⁷ این بدان معناست که تظاهرات عاطفی چهره با وجود ساخت ژنتیکی‌شان، برای تداوم یافتن به تقویت بیرونی و بازخورد حسی از جهان خارج نیاز دارند. دیدگاه داروین، که نوعی برداشت زیستی‌تر از حرف اسپنسر بود، به زودی در سخنان یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان خنده و جوک به شکلی دیگر تکرار شد. فروید که در بسیاری از زمینه‌ها وامدار داروین بود، همین مفهوم

⁵⁷ Sdorow, 1993.

را با تقسیم‌بندی مشهورش از ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه پیوند داد. او خنده را تخلیه‌ی باری روانی دانست که ریشه در هیجانات و تنشهای روانی دارد و به شکلی ناخودآگاه برای کاستن از تعارض درونی ناشی از این انرژیِ اضافی بروز می‌کند.⁵⁸

از دید فروید، دلیل خندیدن به جوک، به دو گزینه‌ی جنسی و تهاجمی ارتباط دارند. چنان که می‌دانیم، فروید کل تجربیات روانی آدمی را به دو رده از گرایز تحویل می‌کرد که یکی از آنها (اروس) زاینده و ضامن بقا و دیگری (تاناتوس) ویرانگر و کشنده بود. جوک و شوخی از آن رو باعث افزایش درجه هیجان و اضطراب می‌شوند، که به تابوهای اجتماعی و مفاهیم مرتبط با این دو گزینه رجوع می‌شوند. نقطه‌ی اوج و پایان یک جوک، که صورتبندی مسالمت‌آمیزی از مفاهیم تنش‌آفرین موجود در جوک را بازگو می‌کند، ناگهان هیجان را کاهش می‌دهد، و به این ترتیب احساس راحتی و خوشحالی را در شنونده ایجاد می‌کند. به بیان دیگر، خنده عبارت است از

⁵⁸ Freud, 1905/1960.

نوعی رهایی و پالایشِ انرژی ناشی از سرکوفتِ غریزه‌ی جنسی یا تهاجمی. این نظریه هنوز هم در تحلیلهای روانشناختی از جوک رواج دارد و صاحبان فن آن را نظریه‌ی پالایش^{۵۹} می‌نامند.

برای ارزیابی این دیدگاه، آزمایش‌های فراوانی انجام گرفته است. در یک آزمایش از تعدادی دانشجو خواسته می‌شد تا از یک موش خون بگیرند و این کاری است که معمولاً باعث اضطراب می‌شود. پس از این درخواست، آزمودنی‌ها برای انجام این عمل وارد اتاقی می‌شدند و خود را با موشی اسباب بازی روبرو می‌دیدند و می‌فهمیدند که قضیه منتفی شده است. بعد از این کار، آنها را مورد پرسش قرار می‌دادند و در ضمن هیجانشان را هم می‌سنجیدند. نتایج نشان داد که هرچه هیجان اولیه افراد بیشتر باشد، احتمال اینکه شرایط نهایی را خنده‌دار و مضحک ببینند بیشتر است.^{۶۰} در یک آزمایش دیگر، تعدادی دانش‌آموز را در معرض آزمون دشوار و ناراحت

⁵⁹ catharsis

⁶⁰ Santrock, 1991.

کننده‌ای قرار دادند و بعد رفتار تهاجمی‌شان را بررسی کردند. به دلیل هیجان و فشار عصبی وارد شده بر اثر امتحان، رفتار تهاجمی این افراد از حد معمول بیشتر بود. اگر دانش‌آموزان پس از امتحان شوخی خنده‌داری می‌شنیدند و به آن می‌خندیدند، رفتار تهاجمی‌شان به شکل معناداری کاهش می‌یافت. یعنی خنده با پالایش فشار عصبی یاد شده، رفتار تهاجمی را تعدیل کرده بود. از سوی دیگر نشان داده شده که شنیدن جوکهای مربوط به رفتار تهاجمی یا جنسی، باعث کاهش تمایل به خشونت یا آمیزش جنسی می‌شود.⁶¹

نخستین نقدها بر این مدلِ جا افتاده‌ی روانشناختی مبتنی بر اضافه انرژیِ روانی، در دهه‌ی شصت قرن گذشته از سوی فیزیولوژیستی به نام برلین عنوان شد.⁶² وی متوجه شد که نظریه‌ی اضافه بار روانی، هرچند شاید با برخی از شواهد همخوان باشد، اما توجیه فیزیولوژیک قابل اعتمادی ندارد.

⁶¹ Sdorow, 1993.

⁶² Berlyne, 1960.

در نتیجه او کوشید تا خنده را بر اساس برانگیختگی تفسیر کند، و با همین تلاشها بود که داده‌های مرور شده در مورد ارتباط خنده با پرکاری سمپاتیک گردآوری شد. تکیه‌گاه آزمایشگاهی و دقیقتر رویکرد برلین، باعث شد که در دهه‌های بعد نگرش برانگیختگی-محور جایگزین دیدگاه‌های کلاسیک‌تر اضافه بار-محور شود.

شواهد زیادی وجود دارند که خنده را با رفتارهای هیجانی‌ای مانند خشم پیوند می‌زنند.⁶³ مهمترین عاملی مشترک در میان این رفتارهای هیجانی، پرکاری سمپاتیک به هنگام بروز رفتار است. نشان داده شده که درجه‌ی خنده‌دار بودن یک جوک، و مدتی که خنده‌ی خودجوش ناشی از آن ادامه می‌یابد، رابطه‌ای خطی با سرعت تپش قلب نوسانات آن دارد. یعنی هرچه جوک خنده‌دارتر باشد، بیشینه‌ی سرعت در ضربان قلب بالاتر می‌رود و

⁶³ Averil, 1969.

دامنه‌ی تغییرات این ضربان هم فراختر می‌شود.⁶⁴ همچنین تنش عضلانی و دامنه‌ی انقباضات عضلات مخطط هم در اثر خنده افزایش می‌یابد. اوج این افزایش تنش، ۲۰-۵۰ ثانیه پس از شنیدن جوک است، و پس از این اوج به تدریج از این تنش کاسته می‌شود. پژوهشهای تجربی نشان داده که این تنش در افراد خوش‌خنده‌تر، یعنی کسانی که به درجه‌ی خنده‌دار بودن یک جوک نمره‌ی بالاتری می‌دهند، به طور طبیعی بیشتر از افراد بداخم و غیرحساس نسبت به جوک است.⁶⁵

یکی دیگر از شاخصهای فیزیولوژیکی که هنگام شنیدن جوک تغییر می‌کند، رسانایی الکتریکی پوست: GSR⁶⁶ است. این متغیر نشانگر درجه‌ی

⁶⁴ Langevin and Day, 1972.

⁶⁵ Chapman, 1976.

⁶⁶ Galvanic Skin Response

برانگیختگی و هیجان است و سنجش آن در دستگاه‌های دروغ سنج هم رواج دارد. در حالت عادی درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک‌ها از نظر فرد، با مقدار افزایش ضریب رسانایی پوستشان نسبت مستقیم دارد. اما جالب آن که جوک‌های خیلی بی‌مزه هم این شاخص را به طور چشمگیری زیاد می‌کنند.⁶⁷

تمام موارد یاد شده، از نظر ساخت فیزیولوژیک به پرکاری اعصاب سمپاتیک و چیرگی‌شان بر پاراسمپاتیک مربوط می‌شوند. چنان که می‌دانیم، سیستم اعصاب خودمختار بدن، آن شبکه‌ای از اعصاب محیطی هستند که تمام کارکردهای پایه‌ی زیستی را بدون نیاز به نظارت دایمی سیستم مغزی/نخاعی به انجام می‌رسانند. اعصاب خودمختار به دو زیرسیستم سمپاتیک و پاراسمپاتیک تقسیم می‌شوند که کارکرد هرکدامشان عکس دیگری است. به این شکل که مثلاً اگر سمپاتیک سرعت تپش قلب را زیاد کند، پاراسمپاتیک باعث کم شدنش می‌شود. دستگاه پاراسمپاتیک کارکردهای مربوط به زمان خواب و استراحت و آسودگی را بر عهده دارد، و سمپاتیک به حالت بدنی

⁶⁷ Averil, 1969.

جنگ و گریز ارتباط می‌یابد. این حالت در شرایط هیجانی و مواقعی که تنشی موجود را تهدید کند، بروز می‌کند.

افزایش رسانایی پوست، سریعتر شدن زنش قلب، تغییر الگوی تنفس، و افزایش تنش عضلانی همگی از رخدادهای وابسته به پرکاری سمپاتیک هستند. این بدان معناست که خنده و به ویژه خنده‌ای که در اثر شنیدن جوک تولید می‌شود، با افزایش فعالیت این اعصاب همراه است. در یک آزمون جالب، به افرادی که یک فیلم کمدی را نگاه می‌کردند اپی‌نفرین^{۶۸} تزریق کردند و دیدند که شدت و زمان خندیدن به شوخیهای فیلم در اثر این تغییر شیمیایی زیادتر می‌شود.^{۶۹} ناگفته نماند که اپی‌نفرین همان ماده‌ی فعال در پایانه‌های اعصاب سمپاتیکی است.

پرکاری سمپاتیک با برانگیختگی روانی نسبت مستقیم دارد. هشیاری و حساسیت نسبت به محرک‌های محیطی و درونی بدن، با بیشتر شدن فعالیت

⁶⁸ Epinephrin

⁶⁹ Schachter and Wheeler, 1962.

سمپاتیک افزایش می‌یابد، و سیستم زیستی فرد را برای مقابله با خطرهای احتمالی آماده می‌سازد. این پیوند سمپاتیک و برانگیختگی، منبای یکی از مهمترین رویکردهای نظری به خنده را تشکیل می‌دهد.

در نگرش برانگیختگی، این یافته‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند:

نخست: نشان داده شده است که تغییرات برانگیختگی همواره با پاداش یا لذت همراستا نیست. در شرایط عادی، با افزایش برانگیختگی، توانایی ذهنی فرد برای لذت بردن از یک محرک حسی هم افزایش می‌یابد، و خود محرک لذت‌بخش هم باعث برانگیختگی می‌شود. با وجود در هم تنیدگی رابطه‌ی این دو، برلین نشان داد که بازخورد مثبت بین برانگیختگی و لذت و افزایش پا به پای این دو حدی دارد و در فراتر از آستانه‌ای این رابطه معکوس می‌شود. یعنی تا آستانه‌ی خاصی، حضور محرکهایی که برانگیختگی را بالا می‌برند، لذت‌بخش است. فراتر از این آستانه، افزایش برانگیختگی به صورت احساساتی ناخوشایند مانند بیقراری و عدم امنیت درک می‌شود. پیدایش این آستانه، در طبیعت هشداردهنده‌ی محرکهایی که برانگیختگی را زیاد بالا می‌برند ریشه دارد. هنگامی که فرد از حد خاصی بیشتر هشیار شود،

سیستمی عصبی/روانی پاداش گرفتنِ بیشترش را مهار می‌کند و او را به واکنش بدبینانه و محافظت‌گراانه نسبت به محرک وادار می‌کند. از اینجا می‌توان دید که رفتار خنده و واکنش کهن پستانداران نسبت به موقعیت خطرناک و تنش‌زا، یعنی حالت خشم و ترس با هم پیوند خورده‌اند. خنده در واقع وضعیتی بینابین ترس و خشم است که در شرایط تنشِ کنترل شده و امن آزاد می‌شود.

نظریه‌ی برلین در مورد خنده این است که با دستکاری کردن سیستم هشدار دهنده در شرایط آستانه‌ای، افزایش همزمان برانگیختگی و لذت را برای مدتی بیشتر تداوم می‌بخشد. در واقع هم خنده با وجود همراهی با فعالیت سمپاتیک و سیستم هشدار دهنده، بار لذتبخش خود را حفظ می‌کند و برانگیختگی بیشتر را با پاداش بیشتر همراه می‌سازد.⁷⁰ شیوه‌ی تداخل خنده با این سیستم مهارگر لذت، احتمالاً با الگوی خاص حرکات عضلانی مربوط به خندیدن پیوند دارد. انگار که بدن در شرایط برانگیختگی مفرطی که امن

⁷⁰ Berlyne, 1960.

باشد، با آزاد کردن مجموعه‌ای از رفتارهای جدید عضلانی، سیستم هشدار دهنده را خاموش می‌کند، و مهارِ اعمال شده از سوی آن بر سیستم تولید لذت را بر می‌دارد. به این ترتیب خنده به صورت رفتاری لذتبخش درک می‌شود.

شواهدی برای تأیید مدل برلین وجود دارد. از سویی می‌دانیم که خندیدن با فعالیت عضلانی شدیدی همراه است که در جریان آن ۷۵٪ بیش از زمان استراحت انرژی مصرف می‌شود. ۷۱ هم‌چنین تجربیات نشان می‌دهند که اگر پیش از تعریف کردن جوک برای یک نفر، با محرکهای حسی بی‌ربطی درجه‌ی برانگیختگی‌اش را بالا ببریم، درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک را بیش از شرایط فقدان برانگیختگی برآورد می‌کند. ۷۲ به این ترتیب چنین می‌نماید که پایه‌ی آزمایشگاهی محکمی برای مربوط دانستن برانگیختگی با خنده در دست باشد. خنده، به ظاهر با آزاد کردن برخی از رفتارهای حرکتی لازم

⁷¹ Fry and Stoff, 1971.

⁷² Cantoretal, 1974.

برای مقابله با شرایط هشدارآمیز، سیستم مهارکننده‌ی لذت را از کار می‌اندازد
و به همین دلیل هم به عنوان واسطه‌ای بین لذت روانی و برانگیختگی عمل
می‌نماید.

چارچوب عصب-روان‌شناختی

اگر در سطح بیوشیمیایی به دستگاه عصبی بنگریم، مجموعه‌ای از تبادلات شیمیایی بین یاخته‌های عصبی را خواهیم دید، که برآیندشان در سطح شبکه‌ی عصبی پویایی فعالیت نورونها را رقم می‌زنند. به این شکل با بررسی رخدادهای سطح خرد و شیمیایی تا حدودی می‌توان زمینه را برای ورود به بحثی عصب‌شناختی هموار کرد.

آنچه که در مورد خنده مسلم است، آن است که به هنگام ظاهر شدنش، تغییراتی در سطح بیوشیمیایی مغز پدیدار می‌شود و الگوی آزاد شدن ناقله‌های عصبی^{۷۳} در مغز را دگرگون می‌سازد. تغییر اصلی در این میان به رها شدن نوروپپتیدها در مراکز مغز میانی مربوط می‌شود. به دنبال این روند غلظت

⁷³ neurotransmitters

آندورفین^{۷۴} - یکی از ناقله‌های عصبی نوروپپتیدیک- هستند که ساخت شیمیایی‌شان از اتصال اسیدهای آمینه به هم تشکیل شده است.

مهمترین نوروپتیدها^{۷۵} - در مایع مغزی نخاعی بالا می‌شود. پیامد بالا رفتن غلظت نوروپتیدها در مغز، ایجاد حالت سرخوشی^{۷۶} و خوشحالی است.

تغییر مهم دیگر، فعالیت سیستم آدرنرژیک^{۷۷} در اعصاب محیطی آن بخشی از دستگاه عصبی است که ناقل عصبی‌اش آدرنالین (با همان اپی‌نفرین) باشد.

اعصاب سمپاتیک با چنین ناقلی کار می‌کنند. است، که می‌تواند به عنوان نمودی از پرکاری سمپاتیک و برانگیختگی در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، اگر در سطح مولکولی به تغییرات مغز در اثر خنده نگاه کنیم، بار دیگر همان دو عامل اصلی برانگیختگی (اپی‌نفرین) و سرخوشی (آندورفین) را در کنار هم می‌بینیم.

⁷⁴ Endorphin

⁷⁵ Neuropeptides

⁷⁶ Euphoria

⁷⁷ Adrenergic

اگر سطح مشاهداتی خود را یک درجه بزرگتر بگیریم و با مقیاسی درشت‌تر به مغز خندان نگاه کنیم، الگوی خاصی از پویایی عصبی را می‌بینیم که نماینده‌ی شیوه‌ی خاصی از پردازش اطلاعات است. شواهد تجربی نشان می‌دهد که رفتار خنده به سادگی در اثر آسیبهای مغزی و مسدود شدن مسیرهای پردازش عصبی مختل می‌شود.

به عبارت دیگر، کنترل رفتار خنده و لبخند، از جمله رفتارهایی است که خیلی زود در اثر اختلالات عصبی-روانی آسیب می‌بیند. گذشته از فلجهای موضعی و آسیبهای موجود در اعصاب حرکتی، که به فلج عضلات چهره منجر می‌شوند، در بیماری‌های روانی هم چنین اختلالی را فراوان می‌بینیم. بیماران مبتلا به فراموشی نوع آلزایمر (DAT⁷⁸) پدیده‌ای به نام احساساتی شدن⁷⁹ پدید می‌آید. این افراد در برابر محرکهای ساده، تظاهرات عاطفی اغراق‌آمیزی از خود نشان می‌دهند و مثلاً خیلی زود به گریه می‌افتند.

⁷⁸ Dementia of Alzheimer's Type

⁷⁹ Emotionalism

در این افراد همواره گرایش به اغراق در گریه وجود دارد، ولی چنین تسهیلی در مورد آزاد شدن رفتار خنده کمتر دیده می‌شود.^{۸۰}

در یک آزمایش دیگر که بر بیماران مبتلا به افسردگی و مرض پارکینسون انجام گرفته، تصاویری خنده‌دار به آزمودنی‌ها نشان داده شده و شاخصهای مربوط به شدت خنده در چهره‌شان بررسی شد. این شاخصها عبارتند از: تغییر مکان انتهای لب بالا، عرض دهان، تغییر مکان وسط لب بالا و پایین، کلفتی لب بالا و پایین، گشودگی چشمان، و زاویه زیرین و زبرین تقاطع عنبیه با پلک. از این آزمایش، چنین نتیجه شده که در هر دو دسته از بیماران، بسامد خنده و لبخند نسبت به حالت عادی کمتر بوده، و شکل خنده‌شان هم با حالت عادی فرق می‌کرده است. مثلا افراد افسرده بیشتر از معمول کناره‌های لب خود را می‌کشند، ابروی خود را زیاد بالا می‌برند و دهان خود را بیش از حد معمول باز می‌کنند.^{۸۱}

⁸⁰ Lebertetal, 1994.

⁸¹ Katsikitsetal, 1991.

با توجه به شواهدی آسیب شناسانه از این دست، چند نکته در مورد خنده‌ی ناشی از جوک مشخص است. نخست آن که مراکز مغزی مربوط به پردازش اطلاعات کلامی و زبانی در هنگام فهمیدن جوک و گرفتن منظور آن، کاملاً فعالند. دیگر این که فعالیت مغزی که در حال واگشایی معنای جوک است، سطح بالایی از همکاری میان دو نیمکره را تجربه می‌کند.

مخ، یعنی بخش پیشین مغز، از دو نیمکره تشکیل یافته است که با سه رابط عصبی به هم متصل شده‌اند. هریک از نیمکره‌ها بسته به نوع پردازش عصبی که انجام می‌دهند، به شش بخش متمایز تقسیم می‌شوند. از میان این بخشها، فقط سه تایشان با پردازش جوک‌های کلامی سر و کار دارند. بخش گیجگاهی⁸² که پردازش اطلاعات شنوایی را عهده‌دار است، بخش آهیانه‌ای⁸³ که اطلاعات ترکیبی و مفاهیم مربوط به روابط فضایی را درک می‌کند، و بخش پیشانی⁸⁴ که مرکز اراده و گزینش خودآگاهانه است و به

⁸² Lobus temporalis

⁸³ Lobus parietalis

⁸⁴ Lobus frontalis

عنوان ترمزی خودآگاه بر رفتارهای خودکار مغز میانی هم عمل می‌کند. هر نیمکره از دو بخش پردازشی متفاوت تشکیل یافته است. دستگاه زیرین^{۸۵} که بیشتر بخش گیجگاهی را شامل می‌شود و پردازش تجربه‌گرا، گام به گام و تحلیلی اطلاعات را به انجام می‌رساند، و دستگاه زیرین^{۸۶} که در نواحی آهیانه‌ای متمرکز است و برای پردازش ترکیبی، کل‌گرا و موازی تخصص یافته است.^{۸۷} چنین می‌نماید که درک حالت کلی خود مغز - یعنی فهم بازخودهای ناشی از کل مغز - هم در نیمکره‌ی چپ تمرکز یافته باشد.

در نیمکره‌ی چپ دستگاه زیرین و در نیمکره‌ی راست دستگاه زیرین فعال‌ترند، و در کل مغز نیمکره‌ی چپ - و بنابراین کارکردهای تحلیلی - چیرگی دارند. این تفکیک شدن کارکردها در دو نیمکره و تخصص یافتگی هریک از آنها برای انجام یک شیوه از پردازش را در عصب‌شناسی جانبی

⁸⁵ *aparatus inferior*

⁸⁶ *aparatus superior*

⁸⁷ Kandel, 2000.

شدن می‌نامند. جانبی شدن⁸⁸ در انسان به شکلی صورت گرفته که کارکردهای تحلیلی، زبانی بیشتر در نیمکره‌ی چپ - و بنابراین نیمه‌ی راست بدن - انجام می‌شوند. راست دست بودن انسان نمودی از این امر است. از سوی دیگر کارکردهای هیجانی و تظاهرات عاطفی بیشتر توسط نیمکره‌ی راست مدیریت می‌شوند و در نیمه‌ی راست بدن نمود می‌یابند.

حالت چهره، بر این مبنای نامتقارن است. یعنی حرکت عضلات چهره به هنگام نمایش تظاهرات احساسی، در سوی راست و چپ صورت یکسان نیست. برخی از این تظاهرات احساسی از این دیدگاه تقارن بیشتری دارند. لبخند از جمله رفتارهایی است که کاملاً نامتقارن است. چهره‌ی لبخند زننده یک انسان، -چه مرد باشد و چه زن- آنگاه که از تلفیق دو نیمه چپ صورت تولید شده باشد، بسیار جذابتر از دو نیمه راست است. یعنی اگر تصاویری از چهره‌های لبخند بر لب افراد گوناگون را تهیه کنیم، و بعد آن را طوری تغییر

⁸⁸ lateralization

دهیم که دو مجموعه عکس متقارن از دو سوی چهره^{۸۹} داشته باشیم، آنوقت چهره‌های تولید شده با سوی چپ، جذابتر و خوشایندتر از طرف راست جلوه خواهد کرد.^{۹۰}

در مورد زبان معکوس این پدیده دیده می‌شود. در یک گفتگوی عادی، نیمکره‌ی چپ مغز نقش اصلی را ایفا می‌کند. بخش گیجگاهی این نیمکره پردازش اطلاعات زبانی را بر عهده می‌گیرد و واگشایی مفاهیم رمزگذاری شده در رشته‌های آوایی سازنده‌ی جملات و واژگان را به انجام می‌رساند. نقش نیمکره‌ی راست در یک گفتگوی عادی، به درک زیر و بم کلام، و فهم حالت و موسیقایی آن محدود می‌شود. بیماری که نیمکره‌ی راست خود را از دست داده باشد، همچنان مانند یک آدم عادی قادر به مکالمه با دیگران

⁸⁹ یعنی هر چهره عبارت باشد از نیمه راست یا چپ صورت، که در برابر تصویر متقارن

آیینهای خودش در نیمه مقابل قرار گرفته باشد و تصویر یک چهره کامل را درست کند.

⁹⁰ Zaidel, 1995.

است، هرچند با لحنی بیروح حرف می‌زند و لحن کلام مخاطب را در نمی‌یابد.^{۹۱}

کسی که نیمکره‌ی راستش صدمه دیده باشد، به طور مشخص در هشت کارکرد زبانی دچار مشکل خواهد شد.^{۹۲}

نخست، توانایی درک تأکیدهای کلامی و لحن سخن.

دوم، توانایی درک استعاره‌ها و تفسیر کنایه‌ها.

سوم، قدرت تشخیص مواضع مقابل معنایی و فهم متضادها و مترادفها.

چهارم، سازماندهی گزاره‌ها و واژگان تصادفی و بی‌ربط، در قالب ترکیبی

خلاقانه و معنادار، مثلاً جمله‌سازی با مشت‌کلمه.

پنجم، تشخیص ناهمخوانیها و عناصر بی‌ربط در گزاره‌ها، و تمیز دادن

بخشهای ناجور یا بی‌ربط.

ششم، داوری در مورد میزان احتمال بروز یک حادثه، در شرایطی خاص.

⁹¹ Kandel, 2000.

⁹² McGhee, 1983

هفتم، متصل کردن اطلاعاتی خاص به موقعیتهای مناسب برای آن.
هشتم، درک روابط درونی بین اجزای متن و فرا رفتن از آنها برای بازسازی
منظور اصلی متن.

به این ترتیب می‌بینیم که در بیماران دچار اختلال در نیمکره‌ی راست، آنچه
که به طور برجسته دیده می‌شود، ناتوانی در فهم ترکیبهای معنایی و روابط
کلی حاکم بر متن است.^{۹۳}

خنده در بیمارانی که نیمکره‌ی راستشان صدمه دیده است، به شکلی
غیرطبیعی دیده می‌شود. مهمترین عارضه، بروز حملات خنده است که در
غیاب محرکهای خنده‌دار و به شکلی ناگهانی رخ می‌دهد و ممکن است چند
دقیقه ادامه یابد.^{۹۴} این بیماران در برابر کارتونهای خنده‌دار، نسبت به کسانی
که اختلال در نیمکره‌ی چپ دارند، تنوع بیشتری را در خندیدنشان نشان

⁹³ Wapner et al., 1981.

⁹⁴ Tucker, 1981.

می‌دهند. یعنی با شدت خیلی زیاد یا خیلی کم می‌خندند.^{۹۵} جالب آن که خنده‌ی خیلی زیاد به بیمارانی تعلق دارد که اصلاً مفهوم جوک را نفهمیده‌اند. آنهایی که بافت معنایی جوک را درک می‌کنند و به اختلال نیمکره‌ی راست دچارند، خیلی کم می‌خندند، یا اصلاً نمی‌خندند.

این بیماران، در ارزیابی درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک‌ها هم دچار اختلال هستند و به همه‌ی جوکها به طور یکسان نمره‌ی بالایی می‌دهند. ایشان حتی هنگامی که به یک جوک می‌خندند، از بیان دلیل خنده‌دار بودن جوک عاجزند و نمی‌توانند جوک‌های جدید را یاد بگیرند و درست برای دیگران تعریفش کنند. جالب این که این افراد با جوک‌هایی که قبلاً یاد گرفته بوده‌اند مشکلی ندارند و آنها را به خوبی به یاد می‌آورند و روایت می‌کنند.^{۹۶}

تجربیات انجام شده بر آزمودنی‌های سالم هم نشان می‌دهد که اگر نیمکره‌ی راست را با داروی آمیتال سدیم به طور موقت فلج کنیم، حملات خنده‌ی

^{۹۵} Gardner, 1975.

^{۹۶} Wapner et al, 1981.

مشابهی پدید می‌آید. همچنین در این حالت زمان و شدت خنده‌ی افراد نسبت به محرکهای خنده‌داری مانند جوک افزایش می‌یابد، همچنین تمایل این بیماران برای تعریف کردن جوک هم زیاد می‌شود.⁹⁷ این یافته با مشاهداتی که تمایل زیاد به جوک گفتن و شوخی کردن را به اختلال نیمکره‌ی راست مربوط می‌سازد، همخوانی دارد.⁹⁸ بر مبنای این پژوهش، چنین بیمارانی در انتخاب زمان و مکان مناسب برای تعریف کردن جوک اشکال دارند و در شرایط نامساعد با بیانی پرغلط و نادرست جوک خود را تعریف می‌کنند.

بنابر یکی از مدل‌های پذیرفته شده در مورد پردازش عصبی جوک، آنچه که یک شوخی کلامی را خنده‌دار می‌کند، ترکیبی از دو اتفاق پیاپی است. نخست درک موضوعی بی‌ربط در متن، و دوم موفقیت در بازآرایی مفاهیم

⁹⁷ Perriaetal, 1961.

⁹⁸ Gainotti, 1972.

متن، طوری که جای دادن این عنصر بی‌ربط در زمینه‌ی آن ممکن گردد.⁹⁹ شواهد به دست آمده از روشهای الکتروفیزیولوژی، نشان می‌دهند که درک این عنصر بی‌ربط یکی از عوامل اصلی فهم جوک، و برانگیختگی هیجانی است. یکی از موج‌هایی که توسط دستگاه EEG¹⁰⁰ می‌توان از مغز گرفت، موجی است که پتانسیل مغزی وابسته به رخداد (ERP)¹⁰¹ خوانده می‌شود. این موج زمانی که محرکی غیرمنتظره توسط حواس درک شود، پدید می‌آید. مشهورترین الگوی گرفته شده در ERP موجی است به نام P300 که سیصد هزارم ثانیه پس از ردیابی محرک غیرمنتظره آشکار می‌شود. این موج در واقع نشانگر فعالیتی اضافی در مغز است که در اثر کلنجار رفتن با محرک بی‌ربط و بازبینی‌اش پدیدار می‌گردد. شواهد حاکی از آن هستند که این موج

⁹⁹ Suls, 1972.

¹⁰⁰ Electro-encephalograph

¹⁰¹ Event-Related brain Potentia

به هنگام مشاهده‌ی یک فیلم خنده‌دار در هردو نیمکره به صورت متقارن پدید می‌آید.^{۱۰۲}

با وجود آن که درک متنِ عادی توسط نیمکره‌ی چپ صورت می‌گیرد، ظاهراً نیمکره‌ی راست است که بار اصلی بازتعریف کردن شرایط برای جذب داده‌های نامربوط را بر عهده دارد. نیمکره‌ی راست زمانی وارد ماجرا می‌شود که عنصر بی‌ربطی در متن وجود داشته باشد و چیزی ناجور بنماید. آنگاه عنصر بی‌ربط را تشخیص می‌دهد، آن را وابسته به شرایط و موقعیتی که در متن شرح داده شده می‌سنجد، و از ترکیب این دو، متن را به شکلی بازتفسیر می‌کند که عنصر بی‌ربط در آن جای گیرد. ظاهراً در بیماران فاقد نیمکره‌ی راستِ فعال، همین کارکرد اخیر است که مختل می‌شود.

تعادل بین این دو کارکردِ مکملِ نیمکره‌ی راست و چپ است که فهمیدن یک شوخی، و خندیدن را ممکن می‌سازد. اگر متنِ جوک از حد خاصی پیچیده‌تر یا ساده‌تر باشد، درجه‌ی خنده‌دار بودنش به سرعت کاهش پیدا

¹⁰² McGhee, 1983.

می‌کند.^{۱۰۳} این بدان معناست که مهارِ سیستم هشدار دهنده‌ی ضدلذت، و پیوند خوردن با برانگیختگی تنها زمانی صورت می‌گیرد که وقفه‌ی خاصی در جریان پردازش نیمکره‌ی چپ انجام گیرد و نیمکره‌ی راست تنها حجم پردازشی خاصی را در میانه‌ی این وقفه انجام دهد. اگر جایگیری عنصر بی‌ربط خیلی راحت یا دشوار انجام شود، جوک بی‌مزه خواهد شد. این بدان معناست که تداخل دو نیمکره تنها در حالت بهینه‌ی خاصی خنده‌ی خودجوش را پدید می‌آورند.

در مورد این تعادلِ خاصر بین دو نیمکره به دو نکته‌ی دیگر هم باید اشاره کرد:

نخست آن که بر اساس شواهد موجود، مغز زنان و مردان به شکل یکسانی در این مورد عمل نمی‌کنند. در این نکته تردیدی نیست که یکی از عوامل شکسته شدن تقارن میان دو نیمکره‌ی مغزی، هورمون تستوسترون است، و

¹⁰³ McGhee, 1983.

بنابراین جانبی شدن در مغز مردان با شدتی بیش از زنان دیده می‌شود.^{۱۰۴} گویا این تفاوت در فعالیت نیمکره‌ها در چگونگی پردازش جوک هم مؤثر باشد. در دستگاه عصبی، پدیده‌ی خاصی وجود دارد به نام معکوس شدگی راه‌های عصبی. این بدان معناست که -گذشته از چند استثنا- راه‌های حسی و حرکتی هر نیمکره اطلاعات مربوط به نیمه‌ی مقابل بدن را مدیریت می‌کنند. به این ترتیب اگر در گوش راست فرد چیزی بگوییم، ابتدا نیمکره‌ی راست است که آن را پردازش می‌کند و برعکس. اگر جوکی را در گوش چپ و راست زنان و مردان بگوییم، و از آنها بخواهیم تا درجه‌ی خنده دار بودنش را تعیین کنند، جوکهای گفته شده در گوش راست مردان و گوش چپ زنان نمره‌ی بالاتری می‌آورند.^{۱۰۵} بنابراین شیوه‌ی پردازش جوک در مغز زنان و مردان متفاوت است.

¹⁰⁴ Kandel, 2000.

¹⁰⁵ McGhee, 1983.

نکته‌ی دوم آن که شیوه‌ی ارزیابی درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک هم به نیمکره‌ی راست مربوط است، و بنابراین به شکلی متفاوت در زن و مرد انجام می‌پذیرد. اگر به هنگام نمایش فیلمی خنده‌دار، در لحظات ارائه‌ی محرک بی‌ربط - که کلید خنده‌دار شدن متن است - برای تماشاچیان صدای خنده پخش شود، زمان متوسط خندیدنشان به شوخی فیلم بیشتر می‌شود. این پدیده از جنبه‌های جامعه‌شناختی هم اهمیت دارد و به زودی به آن بازخواهیم گشت. اما آنچه که در اینجا برایمان اهمیت دارد آن است که زنان تماشاچی چنین فیلمی، در صورت وجود صدای خنده، شوخی را خنده‌دارتر از حالت عادی ارزیابی می‌کنند، اما مردان با وجود این که مثل زنان با این محرک بیشتر به شوخی می‌خندند، اما ارزیابی‌شان در مورد آن تغییری نمی‌کند.^{۱۰۶} همچنین در یک آزمون جالب، یک کارتون خنده‌دار تکراری در شرایط آزمایشگاهی به گروهی از دانشجویان نشان داده شد و از آنها خواسته شد تا خنده‌دار بودن شوخی‌هایش را ارزیابی کنند. بعد همین فیلم در

¹⁰⁶ Leventhal and Mace, 1970.

شرایطی غیرآزمایشگاهی و در جریان جشن پایان دوره‌ی همان دانشجویان برایشان نمایش داده شد. چنان که قابل انتظار بود، زمان متوسط خندیدن دانشجویان به شوخی‌ها برای زنان و مردان از دفعه‌ی پیش بیشتر بود. اما فقط زنان در این شرایط شوخی‌ها را خنده‌دارتر می‌دانستند.

اگر به افرادی که چنین فیلمی را نگاه می‌کنند، حکم شود که به شوخی‌های آن بیشتر یا کمتر از حد معمول بخندند، بار دیگر چنین اثری مشاهده می‌شود. یعنی فقط زنان شوخی‌هایی را که به آن بیشتر خندیده‌اند، به عنوان خنده‌دارتر رده‌بندی می‌کنند.¹⁰⁷ تمام این شواهد نشان می‌دهد که چگونگی ارزیابی فرد از خنده‌دار بودن یک جوک در زنان و مردان متفاوت است. مردان که مغز چپ تمایز یافته‌تری دارند، هربار که با یک جوک روبرو می‌شوند آن را عمدتاً در نیمکره‌ی چپ پردازش می‌کنند و هربار به نتیجه‌ی یکسانی در مورد اندازه‌ی مضحک بودنش می‌رسند. زنان، با توجه به تداخل بیشتر کارکرد دو نیمکره‌شان به هنگام پردازش جوک، برداشت خاص مغز

¹⁰⁷ Leventhal and Mace, 1970.

راست از وضعیت بدنی خودشان را هم در این ارزیابی داخل می‌کنند. چنان که گفتیم، نیمکره‌ی راست وظیفه‌ی تشخیص وضعیت خود سیستم را هم بر عهده دارد. هنگامی که فرد به جوکی بیشتر یا کمتر از حالت معمول می‌خندد، این نیمکره‌ی راست است که این وضعیت جدید را مشاهده و درک می‌کند. در زنان، پردازش جوک با همکاری بیشتر دو نیمکره و سطح بالاتری از تداخل کارکردهای نیمکره‌ی راستی انجام می‌شود، و بنابراین وضعیت بدنی -میزان خنده- هم به عنوان یکی از شاخصهای ارزیابی وارد میدان می‌شود.

چنان که اشاره شد، وجود عنصری بی‌ربط در یک متن، یکی از شروط خنده‌دار نمودن آن است. لازم است در مورد این ویژگی و ساز و کارهای دخیل در هضم و جذب کردن این عنصر نامربوط کمی بیشتر شرح دهیم، چرا که یکی از معتبرترین دیدگاه‌های روانشناسانه‌ی موجود در مورد خنده به همین موضوع مربوط می‌شود. تا جایی که در بایگانی متون اروپایی قابل ردیابی است، نخستین کسی که در مورد اهمیت چنین عنصری در جوک‌ها و

شوخی‌های مطلب نوشت، شاعر اسکاتلندی جیمز بیٹی^{۱۰۸} بود که در قرن هجدهم زندگی می‌کرد. بر اساس نوشته‌های او، جوهره‌ی شوخی عبارت است از جمع آمدن چندین عنصر نامربوط در یک کلِ یگانه.^{۱۰۹}

این مضمون اولیه از وجود عنصر نامربوط در جوک را فیلسوفانی مانند کانت و شوپنهاور هم در آثارشان تکرار کرده‌اند. کانت در «نقد قوه‌ی داوری» به سال ۱۷۹۰م نوشته که خنده‌دار بودن لطیفه از نقش بر آب شدنِ انتظاری اطمینان‌بخش ناشی می‌شود. از دید او، یک جوک متنی است که انتظار و چشمداشتی مشخص و استوار را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند، اما ناگهان به شکلی غافلگیر کننده این توقع را به هیچ و پوچ بدل می‌سازد. از دید کانت به این دلیل است که خنده در فرد پدیدار می‌شود.

¹⁰⁸ James Beattie

¹⁰⁹ Suls, 1983.

یکی از دلایلی که به گمان اسپنسر به انباشت انرژی روانی اضافی می‌انجامد، همین برخورد با عنصری بی‌ربط بود. او برخورد با عنصری نامربوط را باعث برآورده نشدن انتظار مخاطب، و در نتیجه پیدایش اضافه بار روانی می‌دانست، و معتقد بود که علت رهایی این انرژی در قالب خنده، جایگیری این عنصر بی‌ربط در متن به شکلی جدید و دور از ذهن است. به عبارت دیگر، همانند بسیاری از نظریات جدید، بازآرایی معنایی متن را کلید خندیدن به آن می‌دانست.¹¹⁰

در میان نویسندگان جدید، یکی از نافذترین آرا در این مورد را آرتور گسترل ارائه داده است. او در نظریه‌ی ادبی‌اش شالوده‌ی خلاقیت هنری را پدیداری به نام دوپهلو بودن دانسته است. به نظر او، دوپهلو بودن عبارت است از امکان فهم یک پدیده در دو یا چند قالب متضاد معنایی. این ابهام، همان است که امکان باز شدن چارچوب معنایی در آفرینش‌های هنری را فراهم می‌کند و افقی مفهومی را جایگزین ارتباطات یک به یک بین دال و مدلول

¹¹⁰ Spencer, 1860.

می‌نماید. کستلر خنده به جوک را نتیجه‌ی دوپهلوی بودن متن جوک دانسته است و علت رهایی خنده را مانند گذشتگان‌اش، افزایش فشار هیجانی ناشی از اشاره به خشونت و شرایط غیرعادی در جوک می‌داند.¹¹¹

در میان پژوهشگرانی که به طور تخصصی به موضوع جوک پرداخته‌اند، پخته‌ترین روایت از این برداشت را در آثار نرهارت می‌توان سراغ کرد. او در مدلی که از پدیده‌ی خنده‌ی ناشی از جوک دارد، شاخه‌زایی در معنای اصلی متن را دلیل اصلی بروز خنده می‌داند. چارچوب کلی بحث او، این نظر روانشناسان است که شگفتی در شرایط امن، خنده ایجاد می‌کند. و البته گزینه‌ی دیگر هم آن است که شرایط بروز شگفتی امن نباشد، و در این حالت حیرت به ترس می‌انجامد. از این زاویه، جوک از آن رو خنده‌دار است که باعث شگفتی می‌شود. این امر از نظر نرهارت معلول دو شاخه شدن معنای متن است. وقتی مخاطب با دو تفسیر متفاوت و همزمان از متن روبرو شود، دچار حیرت می‌شود، و هرچه تفاوت میان این دو تفسیر موازی

¹¹¹ Koesler, 1964.

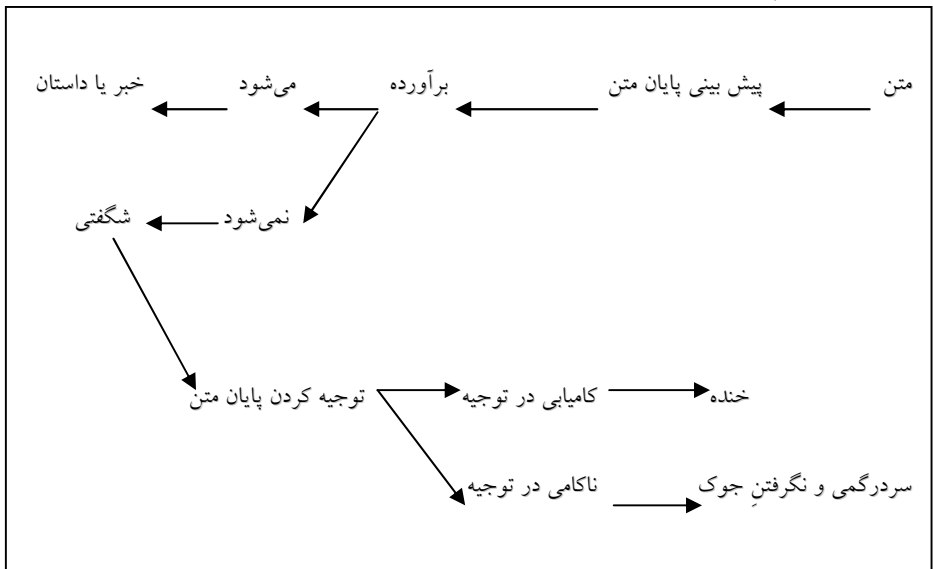
چشمگیرتر باشد، درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک هم بیشتر است.^{۱۱۲} این نظریه در میان متخصصان به نظریه‌ی بی‌ارتباطی^{۱۱۳} مشهور شده است. نرها‌رت برای این که نشان دهد شگفتی به تنهایی برای آزاد شدن رفتار خنده کافی است، آزمون بسیار مشهوری را طراحی کرده است. او از گروهی از افراد خواست تا مجموعه‌ای از وزنه‌ها را از جایی بردارند و به نقطه‌ی دیگری منتقل کنند. بر روی تمام وزنه‌ها و نشان نوشته شده بود همه کمابیش هم‌وزن بودند. تنها یکی از آنها که در اواخر کار برداشته می‌شد، بسیار سبکتر یا سنگینتر از بقیه، و چیزی که برچسبش نشان می‌داد، بود. آزمودنی‌ها با برداشتن وزنه‌ای که سبکتر یا سنگینتر از حد انتظارشان بود، بی‌اختیار لبخند می‌زدند یا می‌خندیدند.^{۱۱۴}

¹¹² Nerhardt, 1976.

¹¹³ incongruity theory

¹¹⁴ Nerhardt, 1977.

نظریه‌ی بی‌ربطی، به زودی با چالش‌هایی مواجه شد. تجربیاتی تکمیلی نشان دادند که در تمام شرایط منتهی به شگفتی امن، خنده ایجاد نمی‌شود، و نمونه‌هایی از جوکهای فاقد عناصر نامربوط -ولی کماکان خنده دار- هم به دست آمد. در راستای حل کردن این چالشها بود که مدل جدیدتر جذب عنصر بی‌ربط^{۱۱۵} ارائه شد.^{۱۱۶} بر مبنای این نظریه، برخورد با عنصر بی‌ربط برای خندیدن کافی نیست، بلکه باید حتما نوعی بازآرایی منتهی به جذب کردن این عنصر در متن هم انجام گیرد تا جوک فهمیده شود. شاید بتوان مفاهیم مورد نظر این نظریه را به شکل نمودار زیر خلاصه کرد:



توجه داشته باشید که در اینجا توجیه کردن پایان متن به معنای یافتن قانونی است که عنصر بی‌ربط و مختل‌کننده‌ی پایان قابل انتظار را با کل متن پیوند می‌دهد.

آزمایشهای زیادی برای محک زدن مدل جذب عنصر بی‌ربط انجام گرفته است، و نتایج سازگار به دست آمده از آنها، این نظریه را به دیدگاه غالب تبدیل کرده است. به عنوان مثال، نشان داده شده که افرادی (به ویژه کودکانی که تازه یک قانون طبیعی را می‌آموزند) جوکهایی را که فهمیدنش به استفاده یا نقض این قانون مربوط است، خنده‌دارتر می‌دانند.¹¹⁷

در یک آزمون مشهور، سه نوع جوک برای کودکانی با سنین مختلف تعریف شد. بعضی از این جوک‌ها سالم و عادی بود، برخی فاقد بخش بی‌ربط بودند ولی از نظر معنایی همان محتویات جوک کامل را داشتند، و دیگران هم با وجود هم‌معنا بودن با دو مورد قبل و داشتن عنصر بی‌ربط، فاقد کلید لازم برای حل کردن معما و جذب کردن عنصر بی‌ربط در پیکره‌ی جوک

¹¹⁷ McGhee, 1976.

بودند. نتیجه نشان داد که جوکهای عادی به طور معناداری خنده‌دار از بقیه دانسته می‌شوند، و از بین دو نوع باقی مانده هم آنهايي که عنصر بی‌ربط را دارند خنده‌دارتر به نظر می‌رسند. جالب آنکه کودکانی که کمتر از شش سال داشتند، تمایزی بین جوکهای فاقد عنصر بی‌ربط و فاقد کلید حل قایل نبودند و به هردو امتیازاتی برابر - و کمتر از جوک کامل - می‌دادند.¹¹⁸

همچنین در بررسی آماری دیگری، جوکهایی از فرهنگهایی متفاوت با فرهنگ غربی گردآوری شدند و مورد تحلیل قرار گرفتند. بخش عمده‌ی این جوکها چینی و ژاپنی بودند و برخی از آنها هم به قبایل گردآورنده و شکارچی آفریقایی که هنوز نانوایا هستند تعلق داشتند. بررسی این مواد اولیه نشان داد که بخش عمده‌ی آنها عنصر بی‌ربط و کلید لازم برای حل آن را در خود دارند. به عنوان مثال، از میان ۲۴۲ جوک چینی، ۲۱۲ تایشان هردو عنصر بی‌ربط و کلید حل را دارا بودند. ۱۱۹ معدود مواردی که فاقد کلید حل

¹¹⁸ Shultz and Horibe, 1974.

¹¹⁹ Shultz, 1977.

بودند، با ظهور حالاتِ بدنی ناشی از شگفتی همراه بودند و به ظاهر این حرکاتِ بدنی بود که رفتار خنده را آزاد می‌کرد. لازم به ذکر است که در آزمایش نرهارت هم شگفتی در ارتباط با کنشی بدنی تولید می‌شد.

مدل جذب عنصر بی‌ربط با وجود این دستاوردهای موفقیت‌آمیز، با دشواریهایی نیز روبرو بوده است. مهمترین ایرادی که به این مدل وارد است، این حقیقت است که برخی از جوکها - که البته زیاد فراوان هم نیستند - فاقد کلید حل معما هستند. بازتفسیر این جوکها به قرار گرفتن عنصر بی‌ربط در زمینه‌ای جدید می‌انجامد که به نوبه‌ی خود هنوز دارای عناصر بی‌ربط دیگری است. ایراد دیگر این نظریه، به شبه‌جوکهایی از رده‌ی چیستانها^{۱۲۰} و مثل‌ها مربوط می‌شود که با وجود خنده‌دار بودن، فاقد لحظه‌ی گرفتنِ جوک هستند. به عبارت دیگر معمایی در آنها حل نمی‌شود.^{۱۲۱} با وجود این

¹²⁰ riddles

¹²¹ Suls, 1983.

مشکلات، نظریه‌ی یاد شده در حال حاضر معتبرترین دیدگاه در مورد جوک است.

گفتار دوم: رویکرد زبانشناختی

چارچوب نظری

این شیوه‌ی نگاه به شوخی‌های زبانی، پدیده‌ای به نسبت جدید است. با وجود قدمت ابراز نظرهایی که در مورد شوخی و جوک در متون فرهنگی مختلف وجود دارد، پرداختن دیدگاهی علمی و ساختاریافته در مورد بعد زبانشناختی این پدیده‌ها، عمری برابر با دانش زبانشناسی دارد. رویکردهای نظری عمده‌ی زبان‌شناسان در این زمینه، کاملاً زیرتأثیر یافته‌های زیست‌شناختی/روانشناختی از یکسو، و برداشتهای مردم‌شناسانه-جامعه‌شناسانه از سوی دیگر بوده است. با این وجود، تحلیلهای اصیل و تخصص‌یافته‌ای هم در این باره انجام گرفته است که در اینجا مروری کوتاه بر آن خواهیم داشت.

به طور کلی، نظریات مربوط به زبانشناسی جوک را می‌توان به دو گروه کارکردگرایانه و ساختارگرایانه تقسیم کرد. رویکردهای کارکردگرایانه، به

محتویات معناییِ جوک، و نقشی که در کنش متقابل نمادین میان آدمیان ایفا می‌کند توجه بیشتری دارند. از نظر هواداران این رویکرد، آنچه که مهم است، عملکرد جوک در شبکه‌ی ارتباطات انسانیِ پیرامونش است. به بیان دیگر، جوک تنها در زمینه‌اش معنا دارد و باید در ارتباط با سایر کنشهای زبانی همسایه‌اش واری شود. این زاویه‌ی دید بیشتر با پژوهشهای مردم‌شناسانی مانند ردکلیف براون و جامعه‌شناسانی مانند هواداران مکتب شیکاگو گره خورده است.

از سوی دیگر، رویکرد ساختارگرا نگاهی به کلی متفاوت به موضوع دارد. جوک از نظر این پژوهشگران یک رخداد زبانی است که می‌تواند از زمینه‌اش جدا شود، و به لحاظ ویژگیهای ساختی و بافت درونی مورد تحلیل واقع شود. سرمشقِ مشترک علاقمندان به این طرح پژوهشی، با ساختارگرایی فرانسوی گره خورده است و به ویژه تحت تأثیر آرای فردیناند دو سوسور در مورد تمایز زبان و گفتار تحول یافته است. در این بخش از نوشتار، بیشتر به رویکرد ساختارگرا خواهیم پرداخت. چرا که بحث کارکردگرایانه را در گفتار بعدی و نقل یافته‌های مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان مرور خواهیم کرد.

ساختار زبانی جوک

در مورد جوک و شوخیهای زبانی چند نکته را می‌دانیم. نخست آن که این رخداد زبانی، پدیده‌ای فراگیر و عمومی است. هیچ دوره‌ای از تاریخ، هیچ تمدن و هیچ زبانی شناخته نشده است که در آن جوک و شوخی زبانی وجود نداشته باشد. چنین می‌نماید که این واحدهای کوچک ارتباطی، در تمام نظامهای نشانگانی/معنایی پیچیده‌تر از آستانه‌ای خاص، وجود داشته باشند، و به ظاهر زبانهای طبیعی انسانی همه از این آستانه گذشته‌اند. بنابراین جوک را نباید رخدادی نوظهور یا وابسته به نوع خاصی از جوامع و ساخت خاصی از روابط انسانی دانست.

دوم آن که جوک برای تمام به کار برندگان زبان قابل درک، استفاده و بازتولید کردن است. یعنی تمام به کار برندگان عادی یک زبان، -مستقل از اینکه چقدر اخمو، جدی یا شوخ باشند- تمایز بین جوک و غیرجوک را در

می‌بایند، در شرایطی به آن می‌خندند، و قادرند در شرایطی آن را برای دیگران تعریف کنند.

سوم آن که جوک‌ها با وجود تنوع شگفت‌انگیز و تداوم عجیبشان در مسیر زمان و جریان زبان، ساختی کمابیش مشابه دارند. چنان که گفتیم، وجود عنصری بی‌ربط در جوکها فراگیر است. ویژگیهایی دیگر را نیز می‌توان به عنوان خاصیت مشترک بسیاری از جوک‌های زبانهای گوناگون دانست. اشاره‌ی پرده‌درانه به تابوهای اجتماعی، مانند مفاهیم خشونت‌آمیز و جنسی، وجه مشترک بخش عمده‌ی جوک‌های جوامع گوناگون است. از سوی دیگر، کارکرد تمسخرآمیز و نقش تخریب‌کننده‌ی جوک هم در تمام زبانها شناخته شده است.

به این ترتیب ما با فرآیندی عام و بنیادین روبرو هستیم که در تار و پود عمیقترین لایه‌های زبان ریشه دوانده است و بخش مهمی از کنش ارتباطی افراد را در هر زبان شامل می‌شود. با این زمینه، باید بینیم ملزوماتی که یک کنش زبانی را به جوک تبدیل می‌کند کدام است.

می‌توان کل عناصر ضروری برای تعریف یک جوک را به دو دسته‌ی شروط لازم و کافی تقسیم کرد. شروط لازم، آنهایی هستند که مجموعه‌ای از ساختهای زبانی شبیه به جوک را پدید می‌آورند، و طیف وسیعی از کنشهای ارتباطی - از جمله جوک گفتن- را در بر می‌گیرند. این شرطها خصلتی ساختاری و عملکردی دارند. شروط کافی، آنهایی هستند که با افزوده شدن به دسته‌ی نخست، جوکها را از سایر ساختهای زبانی مشابه متمایز می‌کنند. این شروط بیشتر از زاویه‌ی معنایی اهمیت دارند.

شروط لازم برای جوک بودن یک گزاره عبارتند از:

نخست: داشتن پیش‌فرض،^{۱۲۲} که معناست که جوکها بر زمینه‌ای از اطلاعات قبلی شنونده سوار می‌شوند و با پیوند خوردن با داده‌هایی که از قبل در ذهن وجود دارند رمزگشایی می‌شوند.

دوم: جنبه‌ی کنایی، یعنی عناصر جوک باید معنایی فراتر از آنچه را که در برخورد اول دریافت می‌شود، حمل کنند. دوپهلو بودن معنا، و اشاره کردن به

¹²² presupposition

برخی از رخدادهای موجود در بستر پیش‌فرضها، از رایجترین راه‌های بروز رفتار کنایی در عناصر زبانی هستند.

سوم: اشاره به جهانهایی ممکن، بدان معناست که جوک باید به شرایطی اشاره داشته باشد که تفاوت آن با شرایط ملموس و عادی، تصویری از جهانی دیگر را ترسیم کند. این جهان مفروض با وجود غریب نمودن، باید ممکن هم باشد، یعنی اگر از حد خاصی بیشتر با شرایط آشنای ما تفاوت کند، نامفهوم جلوه خواهد کرد.

چهارم: کنش زبانی، که از آثار فلاسفه‌ی زبان مکتب انگلیسی - آستین و سِرل - وامگیری شده است.^{۱۲۳} این فیلسوفان، کنش زبانی را به دو نوع صادقانه^{۱۲۴} و غیرصادقانه تقسیم‌بندی کرده‌اند و از دومی آن گزاره‌ها و رخدادهایی را در زبان مراد می‌کنند که هدفی فراتر از انتقال معانی مرسوم در

¹²³ Searl, 1994.

¹²⁴ Bona-fide

واژگان و گزاره‌ها را دنبال می‌کند. عناصر کنایی و استعاری زبان خشتهایی هستند که کنش زبانی غیرصادقانه را ممکن می‌سازند.

صادقانه بودن ارتباط زبانی، به این چهار شرط وابسته است:

الف) کمیت: یعنی انتقال آن مقداری از اطلاعات که مورد نیاز شنونده است. نه خیلی بیشتر و نه کمتر.

ب) کیفیت: یعنی بیان گزاره‌ای که شنونده خود به راستی آن باور دارد.

پ) تناسب: یعنی وجود ارتباط معنایی و انسجام مفهومی در متن منتقل شده.

ت) لحن و شیوه: یعنی استفاده از رمزگان پیرازبانی¹²⁵ سودمند، مناسب و

همخوان با معنای مورد نظر به این ترتیب می‌توان اشکال گوناگون صورتهای

زبانی غیرصادقانه را با توجه به آن شرطی که در فهرست بالا نقضش

می‌کنند، تبارشناسی کرد.¹²⁶

¹²⁵ meta-linguistic

¹²⁶ Searl, 1994.

جوک‌ها، معمولا اطلاعاتی حشو و زاید، یا ناقص را منتقل می‌کنند. اصل ماجرا، که همان کلید تبدیل تفسیر عادی و معمولی به تفسیر خنده‌آور است، یا در انتهای کار می‌آید و یا اصلا به طور صریح ذکر نمی‌شود. چنان که فروید گفته؛ جوک کلامی نیست که با تعداد کمی از واژگان بیان شود، بلکه کلامی است که تعداد بسیار کمی از واژگان را در برگیرد.¹²⁷

علاوه بر این، گوینده‌ی جوک همواره بر نادرستی آن آگاه است، و به شکلی آگاهانه متن را به شکلی ارائه می‌کند که تکه پاره و از هم گسیخته به نظر برسد، به عبارت دیگر نقض اصل تناسب، به پیدایش شکافی معنایی در متن جوک می‌انجامد که پر کردنش بر عهده‌ی شنونده واگذارده می‌شود و موفقیت در آن لذت‌بخش است.

لحن بیان بسیاری از جوک‌ها هم چنین وضعیتی دارد. از تقلید صدا و گویش افراد خاص گرفته تا شکلک درآوردن یا استفاده از حرکات نمایشی چهره و

¹²⁷ Freud, 1905/1960.

بدن، همگی در هنگام تعریف کردن جوک حالتی ویژه، غیرصادقانه و معمولاً اغراق‌آمیز به خود می‌گیرند.

با توجه به آنچه که گذشت، می‌توانیم از آنها برای تعریف کنش زبانیِ خاص جوک استفاده کنیم:

نخست، جوک باید -به یکی از اشکالی که گفتیم- غیرصادقانه باشد. دوم، گوینده و شنونده‌ی جوک باید بر غیرصادقانه بودن گفتارش آگاه باشد. این امر در مورد جوک‌هایی که در ابتدای کار ابهامِ واقعی بودنِ مطلب وجود دارد هم راست است. چرا که با پایان یافتن جوک و بروز خنده -که نشانگر تکمیل روند فهم جوک است- شنونده هم به نادرست بودن گزاره‌های جوک پی می‌برد.

سوم آن که گوینده بر این باور باشد که جوک مفاهیمی خنده‌دار را منتقل می‌کند.

و چهارم آن که گوینده به قصد خندانیدن مخاطب جوک را تعریف کند. معمولاً این قضیه در مورد شنونده هم درست است، یعنی شنندگان عادی هم به قصد خندیدن جوک را می‌شنوند. اما حالاتی استثنایی هم وجود دارد

که شنونده به قصدی دیگر - از سر باز کردن گوینده، خیط کردنش از راه نخنیدن و... - جوک را می شنود.

این چهار شرط، یعنی ارتباط با پیش فرض، کنایی بودن، اشاره به جهانهای ممکن، و غیرصادقانه بودن، شروط لازم برای تعریف جوک هستند. یعنی یک جوک حتما باید این شرایط را داشته باشد.

شرط کافی برای جوک بودن یک ترکیب زبانی، به مفاهیمی که در مورد عنصر بی ربط و شیوهی جذب کردنش در متن گفتیم ارتباط می یابد. جوک، آن متنی است که دست کم دو تفسیر معنایی متفاوت از آن ممکن باشد، و همواره یکی از آنها دور از ذهن بنماید، یا دیرتر از دیگری توسط شنونده دریافت شود. لحظه‌ی دریافت شدن این معنای دوم، با زمان شروع خنده تعیین می شود، و فعلِ گرفتنِ جوک بدان وابسته است. به این ترتیب ما مدلی زیان‌شناسانه از جوک در دست داریم، که می توانیم بر مبنایش جوک‌ها را از نظر ساختار رده‌بندی کنیم.

با نفوذترین رده‌بندی در این مورد، به کاری مربوط می‌شود که هاکت انجام داده است. او ساختار زبانیِ جوک را به دو بخشِ متنِ اصلی^{۱۲۸} و کلید^{۱۲۹} تقسیم کرده است.^{۱۳۰} بر مبنای این دو، می‌توان جوک‌ها را ساده (دارای یک کلید و دو معنای ممکن) یا پیچیده (دارای بیش از یک کلید و بیش از دو معنا) دانست.

هاکت جوک‌ها را از نظر ساختار زبانی و نوع کلیدشان در دو گروه ایهامی^{۱۳۱} و تفسیری^{۱۳۲} جای داده است. با توجه به نامناسب بودن کلیدواژگانِ مورد نظر هاکت در بافت زبان فارسی، ترجمه‌ی وفادارانه‌ی را وانهاده‌ایم و استفاده از برابرنهادهایی خودساخته را ترجیح داده‌ایم. جوک‌های تفسیری آنهایی هستند که بسته به شرایط محیطی و رخدادهایی که پیش از

¹²⁸ build-up

¹²⁹ punch-line

¹³⁰ Hockett, 1977.

¹³¹ poetic

¹³² prosaic

تعریف شدنش رخ داده‌اند، دو یا چند تفسیر متفاوت را به دست می‌دهند. دوپهلو بودن این جوک‌ها در کل متن منتشر است و گرانیگاه خاصی ندارد. در مقابل جوکهای ایهامی دارای گرانیگاه‌های خاصی هستند که ممکن است یک واژه یا یک گزاره باشد.

جوکهای ایهامی را هم می‌توان بر مبنای این که دارای ایهام حقیقی باشند یا نباشند به دو دسته‌ی حقیقی و غیرحقیقی تقسیم کرد. ایهام‌های حقیقی، آنهایی هستند که واژه‌ای را با دو یا چند معنا در خود دارند. این جوکها ممکن است خود به دو گروه کامل و ناقص تقسیم شوند. جوکهای ایهامی حقیقی کامل آنهایی هستند که یک واژه درشان با دو معنای متفاوت به کار رفته است. این عبارات را در زبانشناسی هم‌آوا^{۱۳۳} می‌نامند. حالت دیگر آن است که واژه‌ی مورد نظر کاملاً با برابر نهادش در تفسیر دیگر متن همانند نباشد، اما به آن بسیار نزدیک باشد. به طوری که شنونده بتواند همانندی آن دو را با کمی مسامحه فرض کند. این ایهام‌ها را ناقص می‌نامیم.

¹³³ homophonic

جوکهای دارای ابهام غیرحقیقی، آنهایی هستند که یک یا چند گزاره‌شان چند معنایی‌ست. این دسته مجموعه‌ی متنوعی از جوکها را در بر می‌گیرد که از روشهایی گوناگون برای ایجاد همخوانی بین گزاره‌های به کار گرفته شده در دو تفسیر استفاده می‌کنند. رایجترین این روشها، معکوس کردن بخشی از آواهاست.

به این شکل، تصویری از جوک به دست می‌آوریم که تا حد قانع‌کننده‌ای با ابزارهای زبان‌شناختی تحلیل‌پذیر است.

جوکها را بر مبنای نوع کلیدشان هم می‌توان رده‌بندی کرد. در یکی از رده‌بندی‌های قدیمی، ولی با نفوذ، ابهامهای موجود در متن جوک به چهار دسته تقسیم می‌شوند.^{۱۳۴} این تقسیم‌بندی بر اساس دیدگاه چامسکی از تمایز ژرف‌ساخت و روساخت زبان استوار است:

الف) ابهام در واژگان: که از دو یا چندمعنایی بودن یک واژه‌ی منفرد ناشی می‌شود.

¹³⁴ Shultz and Pilon, 1973.

مثال: «آن یکی شیر است اندر بادیه» در دو واژه‌ی شیر (جانور و مایع خوراکی) و بادیه (بیابان و ظرف) ابهام واژگانی دارد.

ب) ابهام در آوا: که از شباهت آوایی دو واژه‌ی متفاوت با معانی مختلف پدید می‌آید.

مثال: یک نفر رفت رستوران گفت: «آقا یک ساندویچ بده»، گفت: «ببیچم؟»
گفت: «نه، مستقیم می‌رم.»

پ) ابهام در روساخت زبان: که در آن قواعد دستوریِ سطحی ابهام‌آمیزند و دو ساخت دستوریِ سطحی با معانی متفاوت با هم رقابت می‌کنند.

مثال: یک نفر داشت از کنار دریا رد می‌شد دید یک خانمی در آب افتاده و دارد غرق می‌شود و مرتب فریاد می‌زند: «کمک، منو بگیرید.» رهگذر با افسوس گفت: «متأسفم خانم، من خودم زن و بچه دارم.»

ت) ابهام در ژرف‌ساخت زبان: در این حالت دوشاخه‌زایی معنایی در ساختهای زیرین دستور زبان صورت می‌گیرد و بنابراین معانی یکسره متفاوتی را به دست می‌دهد. بسیاری از جوک‌های رده‌ی جمله‌سازی بر مبنای این ابهام شکل گرفته‌اند.

مثال: «به فلانی گفتند با کیشمیش جمله بساز، گفت من پسرعموی حمیدم،

تو کیش میشی؟»

جوک متنی خودبسنده و خودارجاع است که ساختاری پیچیده و چند لایه‌ای دارد. از ابتدای تعریف کردن آن، گوینده می‌کوشد تا متنی را به دست دهد که با دو یا چند تفسیر ممکن همخوان باشد، و اگر در انجام این کار کامیاب نشود و پیش از موعد معنای دومِ جوک را «لو بدهد»، جوک بی‌مزه خواهد شد. رمز موفق بودن جوک و منتهی شدنش به خنده، آن است که وجود دو معنای رقیب در آن تا لحظه‌ی ارائه‌ی کلید - که معمولا در انتهای جوک قرار می‌گیرد- پنهان نگهداشته شود. شنونده طبعاً با آگاهی بر این که مشغول گوش دادن به یک جوک است، از ابتدا دنبال این معنای رقیب می‌گردد، و احتمالاً همین آمادگی ذهنی است که صورتبندی مجدد و سریع جوک را به محض دریافت کلید ممکن می‌سازد. در شرایطی که وضع روحی فرد برای شنیدن جوک مناسب نباشد، یا متوجه نشود که مخاطبش دارد شوخی می‌کند، جوک خاصیت خنده‌دار خود را از دست می‌دهد.

جوک‌ها را می‌توان بر مبنای نوع این معناهای رقیب و ارتباطشان با هم دسته بندی کرد. چیزی که معمولاً در مورد تمام معناهای رقیب در جوک‌ها صدق می‌کند، سه محور تفکیک کننده‌ی معنایی است.^{۱۳۵}

نخست، محور واقعی/غیرواقعی. معمولاً یکی از معناهای منسوب به متن واقعی، ممکن، واقع‌گرایانه است، و دیگری ناممکن، تناقض‌آمیز و خیالی می‌نماید.

دوم، محور هنجار/ناهنجار است. معمولاً یکی از معانی جوک عادی، پیش پا افتاده و آشناست، و دیگری دور از ذهن، نامنتظره و غریب می‌نماید.

سوم، محور معقول/نامعقول است. این بدان معناست که یکی از معانی جوک حالتی عاقلانه دارد و ممکن است رخ دهد، اما معنای دوم نامعقول و گاه ناممکن می‌نماید.

تقسیم‌بندی سه گانه‌ی یاد شده، دو تفسیر گوناگون را از متن جوک ممکن می‌کنند. یکی از این تفسیرها واقعی، ممکن، هنجار و معقول است، و دیگری

¹³⁵ Raskin, 1985.

ناممکن، ناهنجار، غیرواقعی و غریب می‌نماید. آنچه که شنونده در وحله‌ی نخست دریافت می‌کند، آن تفسیر نخست است. با نزدیک شدن به انتهای جوک، زمینه برای چرخش معنایی به سوی تفسیر دوم فراهم می‌شود، و هنگامی که عبارت کلید ارائه می‌شود، عمل چرخش کامل می‌شود. عبارت کلید در واقع همان عنصر بی‌ربطی است. در واقع کلید در زمینه‌ی تفسیر هنجارین بی‌ربط و زاید می‌نماید، اما اگر در چارچوب معنای ناهنجار و رقیب نگریسته شود، معنایی سازگار را تولید می‌کند. در واقع کارکرد این عنصر بی‌ربط در همین جا آشکار می‌شود. عنصر بی‌ربط -یا همان کلید- وظیفه‌ی هدایت کردن شنونده از معنای هنجار به ناهنجار را بر عهده دارد. کامل شدن این انتقال، تنش ناشی از برخورد با معنایی معنایی را تخفیف می‌دهد، و سیستم روانشناختی پاداش دهنده‌ی پیش گفته را راه اندازی می‌کند.

دو معنای هنجارین و ناهنجارین منسوب به جوک می‌توانند چند نوع رابطه به هم داشته باشند. نزدیکترین رابطه و کمترین تفاوت معنایی، هنگامی رخ می‌دهد که یکی از این تفسیرها نقیض دیگری باشد. در این هنگام با توجه

به آشنا بودن بافت کلی تفسیر، کمترین میزان شگفتی حاصل می‌شود. این جوکها معمولا زیاد خنده‌دار نیستند. خنده‌دارترین جوکها آنهایی هستند که در کمترین حجم کلمات، بیشترین تفاوت معنایی را در بین تفسیرهای رقیبشان پدید آورند. این تفاوت معنایی وقتی بیشینه می‌شود که دو معنای رقیب در هیچ چیز - جز واژگان به کار گرفته شده برای صوربندی‌شان شباهتی با هم نداشته باشند.

گفتار سوم: رویکرد جامعه‌شناختی

شواهد مردم‌شناسانه

نخستین برخورد مردم‌شناسان با خنده در جوامع غیرغربی، به الگوی ظاهری و شرایط بروز این رفتار مربوط می‌شد. مردم‌شناسانی که تحت تأثیر آرای داروین در مورد ذاتی بودن الگوی خندیدن بودند، از قرن هجدهم مشاهداتی را در تأیید این ادعا گزارش نمودند. با این وجود، کسی که در این میان اثربخش‌ترین پژوهشها را در مورد درجه وراثتی بودن تظاهرات احساسی چهره انجام داد، پل اکمن بود. آزمایشات دقیق و فراگیر او که بر فرهنگهای دورافتاده و منزوی فراوانی انجام شد، نشان داد که حالت‌های چهره و تظاهرات احساسی مربوط به عضلات صورت، در همه آدمیان، یکسان است و از الگویی ژنتیکی پیروی می‌کند.^{۱۳۶} در یکی از این آزمایشات، او از اعضای قبیله فوره (از بومیان گینه نو) خواست تا عکسهایی را که به همراه

¹³⁶ Ekmanetal, 1980.

داشت، بر اساس داستانی که تعریف می‌کرد، مرتب کنند. این بومیان تا پیش از آن هیچ آدم سفیدپوستی ندیده بودند و از این رو تجربه‌ای در مورد نوع رفتار آنها نداشتند. آزمایشات نشان داد که این بومیان به خوبی می‌توانند حالت چهره نژادی را که تا به حال ندیده‌اند، تفسیر و طبقه‌بندی کنند.^{۱۳۷} مثلا وقتی صحبت از داستان یک شکارچی بود که شب با شکار فراوان به خانه می‌آید، بومیان به سادگی چهره‌ای خندان را انتخاب می‌کردند.

از دهه‌ی بیست قرن گذشته، نوع خاصی از کنش اجتماعی به نام جوک‌گویی^{۱۳۸} در مطالعات مردم‌شناسی مورد توجه قرار گرفت. در ابتدا، تمرکز پژوهشها بر روابط اولیه -و به اصطلاح گرم- متمرکز بود. یعنی محققان بیشتر به زمینه‌ای از روابط خویشاوندی و درون طبقاتی می‌پرداختند که کنش جوک گفتن در بستر آن انجام می‌گرفت. مطالعات اولیه در این مورد کاملا توصیفی بود و در کمتر از آنها نشانی از تلاش برای جای دادن

¹³⁷ Ekman and Friesen, 1980.

¹³⁸ joking

اطلاعات به دست آمده در چارچوبی نظری وجود داشت. این رویکرد یکسویه و سطحی به جوک‌گویی، با مقالات اثرگذار ردکلیف براون در مورد کنشهای متقابلِ مربوط به جوک در قبایل آفریقایی زیر صحرا دچار تحول شد. به این ترتیب چارچوب نظری کارکردگرایانه‌ی ردکلیف-براون مورد پذیرش واقع شد و شالوده‌ای نظری برای پرداختن به جوک‌گویی در مقام کنشی فراخویشاوندی و بیناطبقاتی حاصل آمد.^{۱۳۹}

ردکلیف براون جوک‌گویی و شوخی‌های بینافرديِ مرتبط با آن را شکلی ویژه از کنش متقابلِ دوستانه می‌دانست که در آن یکی از طرفین اجازه می‌یابد تا فارغ از خطرِ تلافی، مخاطب خود را مورد تمسخر قرار دهد. در واقع جوک نوعی از کنش متقابل است که دشمنی جدی میان افراد وابسته به یک جمع را کاهش می‌دهد و با تحویل کردن آنها به نوعی بازی، باعث افزایش انسجام گروهی می‌شود.^{۱۴۰}

¹³⁹ Radcliff-Brown, 1940.

¹⁴⁰ Radcliff-Brown, 1949.

به نظر ردکلیف براون، برای درک این کارکرد، باید بین دو نوع جوک گوییِ خویشاوند-محور و بیگانه-محور تمایز قایل شد. در جوک گوییِ خویشاوند محور، جوک گوییِ حالتی مناسب‌گونه دارد و معمولاً از سوی آن کنشگری آغاز می‌شود که سالمندتر است یا موقعیت اجتماعی بالاتری را نسبت به مخاطبش اشغال می‌کند. در شرایط عادی طرف مقابل در برابر این جوک‌گویی می‌خندد، حتی اگر جوک تعریف شده برایش تکراری یا بی‌مزه باشد. شکل بیان جوک هم مناسب‌گونه است، یعنی در شیوه‌ی ارائه‌ی آن خلاقیت شخصی کمتر دخالت می‌کند و جوکها همواره به شکلی مشابه بیان می‌شوند.

زمینه‌ی بروز این جوک‌ها، چنان که از نامش پیداست، معمولاً شبکه‌ی روابط خویشاوندی است. با این وجود جوک گویی در میان اقوام درجه اول کمتر دیده می‌شود و بیشتر در میان خویشاوندان دور بروز می‌کند. اگر افراد درگیر در رابطه‌ی جوک‌گویی به دو نسل متفاوت وابسته باشند، به احتمال زیاد با هم رابطه‌ی خویشاوندی دارند. معمولاً جوک در اندرکنش دو نفره بیان

نمی‌شود. به ویژه جوک گویی زن برای زن در یک خانواده بسیار کمیاب است.

در جوک‌گوییِ خویشاوند-محور، تابوهای اجتماعی به ندرت خدشه دار می‌شوند و اشاره به مفاهیم خشونت‌آمیز و مسائل جنسی بسیار کمتر از جوکهای غیرخویشاوند محور دیده می‌شوند.

جوک‌گویی غیرخویشاوند محور الگویی کاملاً متفاوت دارد. خصلت بازیگوشانه، تفریحی، و خلاقانه بودن بیشتر در آن دیده می‌شود و معمولاً در میان اعضای متعلق به یک نسل که دوستی عمیقی دارند بروز می‌کند. اشاره به تابوهای جنسی و دینی در آن فراوان دیده می‌شود و معمولاً اشارات تحقیرآمیز نسبت به گروه‌های غیرخودی و بیگانه هم در آن بیشتر وجود دارد.

ارتباط جوک با تابوهای اجتماعی و دینی، یکی از موضوعاتی است که از زمان فروید به بعد همواره در میان مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان موضوع بحث و جدل بوده است. یکی از گزارش‌های جالب توجه در این زمینه، به بررسی روابط جوک‌گویی در قبیله‌ی آمبا که بومی شمال رودزیا هستند،

مربوط می‌شود. در این قبیله، دو کلان اصلی وجود دارند که به کلانهای مار و سوسمار مشهورند. هریک از این کلان‌ها تابوهای خاص خود را رعایت می‌کنند. اعضای کلانِ مار چیزهای مربوط به نوع خاصی از علفهای بومی را تابو می‌دانند، و کلان سوسمار چنین باوری را در مورد نوعی ماهی دارند. یکی از نموده‌های دوستی میان اعضای این دو کلان، برگزاری مراسم سوگواری و تدفین به شکلی گروهی است که در جریان آن نمایشهایی مسخره‌آمیز هم توسط شمن قبیله و دستیارانش انجام می‌شود. در جریان این مراسم جوک‌هایی توسط مقامات دینی تعریف می‌شود که در آنها اشاره‌های صریحی به مسائل جنسی و تابوهای کلانِ دیگر وجود دارد. چنین می‌نماید که این تابوشکنی سازمان یافته راهی برای تأکید بر دوستی بین دو کلان باشد.^{۱۴۱}

¹⁴¹ Apte, 1983.

پژوهش مهم دیگر، به نظام جوک گوئی در مردم موسی^{۱۴۲} مربوط می‌شود که ساکن آفریقای غربی هستند. هاموند، که سالها بر روی این قبیله کار کرده است، بر مبنای شاخصهایی مانند تفکیک‌پذیری، دوسویه بودن، دوپهلوی بودن، برابری پایه‌های اجتماعی، و استقلال طرفین درگیر در اندرکنش، شش نوع جوک‌گوئی را در این مردم تشخیص داده است. این شیوه‌های مختلف جوک‌گوئی عبارتند از:^{۱۴۳}

الف) حالتی که مردی برای دایی‌های بزرگترش و زنانشان جوک تعریف می‌کند.

ب) حالتی که مردی برای مردان هم‌سالش جوک می‌گوید.

پ) حالتی که مردی برای خواهر زن هایش، یا زنی برای برادر شوهرهایش جوک می‌گوید.

ت) حالتی که مردم ساکن روستاهای مختلف برای هم جوک می‌گویند.

¹⁴² Mossi

¹⁴³ Hammond, 1964.

ث) حالتی که اعضای وابسته به دو کلان متفاوت برای هم جوک می‌گویند.
ج) حالتی که مردم قبیله‌ی موسی برای وابستگان به اقوام دیگر جوک می‌گویند.

هریک از این شش حالت، به لحاظ شاخصهای یاد شده از وضعیتی ویژه برخوردارند. در این میان، بند پ از بقیه مهمتر است. مضمون رایج در این جوک‌ها، مسخره کردن کسانی است که در انجام وظایف زناشویی یا کار منزل خود کوتاهی می‌کنند یا مهارتی در برآوردن نیازهای خانواده‌شان ندارند. با وجود ظاهر بی‌طرف و خنثای این جوک‌ها، معنای نهفته در آنها همواره به همسر کسی که جوک را تعریف می‌کند مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، زنان و مردان با تعریف کردن چنین جوک‌هایی برای خویشاوندان همسرشان، ناخرسندی‌شان را از فعالیت‌های وی ابراز می‌کنند. با توجه به این که شیوه‌ی ازدواج در این قبیله برون-همسری^{۱۴۴} است، قابل تصور است که هر نوع شکایت مستقیمی می‌تواند به بروز تنش عمیق در میان زوج بینجامد.

¹⁴⁴ exogamy

به این ترتیب چنین می‌نماید که دست کم در مورد بند (پ) کارکرد اجتماعی جوک با آنچه که در نظریه‌های پالایشی ادعا می‌شود همخوانی داشته باشد.^{۱۴۵} به عبارت دیگر کارکرد جوک‌گویی در این جوامع، مدیریت تنشهای اجتماعی و بیان امن مسائل اختلاف آفرین است.

گزارش مشهور دیگری که در دست داریم، به مشاهدات پیلچر از آداب جوک‌گویی در میان ماهیگیران ساکن پورتلند ارتباط می‌یابد. این ماهیگیران همواره پیش از آغاز یک سفر دریایی با چنان شدتی با هم زد و خورد می‌کنند و به هم توهین می‌نمایند که برای یک ناظر بیرونی تردیدی در مورد جدیت آن باقی نمی‌ماند. اما در واقع این زد و خوردها و تمسخرها بخشی از شوخی‌ها و جوک‌گویی‌های خاص این مردم هستند. این رفتار در واقع به عنوان وسیله‌ای برای پافشاری بر صمیمیت و تخلیه‌ی تنشهای پیشین باقی مانده در میان مردان ماهیگیر عمل می‌کند، و همبستگی گروهی مورد نیاز برای انجام شکاری گروهی را برایشان فراهم می‌نماید. به عبارت دیگر،

¹⁴⁵ Hammond, 1964.

کارکرد جوک در اینجا عبارت است از مدیریت تنشهای بینافردی، برای

آماده‌سازی زمینه‌ی دست زدن به یک کار دشوار دسته جمعی.^{۱۴۶}

این کارکرد تنش‌زدا، در تحقیق جالبی که بر گروهی از کارگران

کارخانه‌ی ماشین‌سازی انجام شده هم به خوبی نمود دارد.^{۱۴۷} در این

پژوهش نشان داده شد که کارگران شوخی‌های میان خود را به شکلی

تخصصی و در قالب مجموعه‌ای از استعاره‌های بسیار رمزگونه صورتبندی

می‌کنند. به طوری که ناظران خارجی از فهم آنچه که می‌گذرد در می‌مانند.

همچنین رفتار جوک‌گویی در این گروه‌های انسانی به قدری نهادینه شده بود

که زمان خاصی -ساعت موز- برایش در نظر گرفته شده بود و آن هنگامی

بود که در ساعات رفع خستگی، کارگران به عنوان شوخی در زیر کسی که

می‌خواست روی یک صندلی بنشیند موز می‌گذاشتند. این عمل به صورت

نوعی رفتار مناسب‌گونه و تکراری در آمده بود و کارگران از پیش

¹⁴⁶ Pilcher, 1972.

¹⁴⁷ Roy, 1959/1960.

می‌دانستند که با نزدیک شدن ساعت موز کمی تفریح خواهند کرد و تنشهای بینافردی‌شان کاهش خواهد یافت. به این شکل قراردادهایی مانند ساعت موز، علاوه بر نقش تنش‌زدایانه‌شان، از نظر تولید نمادهای گروهی خاص و هویت جمعی نیز اهمیت دارند و به پایداری گروه کمک می‌کنند.

در کنار گزارشهای مردم‌شناسان در مورد نقش جوک‌گویی در تخفیف تنشهای اجتماعی و کشمکش بینافردی یا بیناگروهی، طیف دیگری از پژوهشها بر پیوند جوک با نهادهای دینی تأکید کردند. بیشتر مطالعات در این زمینه بر قبایل سرخپوست آمریکای شمالی و سیاهپوستان بومی آفریقای زیر صحرا متمرکز بود. نتیجه‌ی این مشاهدات، به معرفی مفهوم شوخی مناسک‌آمیز^{۱۴۸} انجامید. این نوع از شوخی، یکی از بخشهای مهم برسازنده‌ی مناسک دینی در مناطق یاد شده است. ایفای آن به پیدایش نقشی تخصصی در این جوامع منتهی شده است که در متون مردم‌شناسان با برچسب دلچک

¹⁴⁸ Ritual humor

مقدس شناخته می‌شود. دلک مقدس^{۱۴۹} یکی از برگزار کنندگان مراسم مذهبی است که آزادی نامحدودی برای نقض تابوهای اجتماعی و اشاره به مفاهیم تنش‌زای اجتماعی دارد.

دلک مقدس معمولاً در حین اجرای مراسم جوک‌هایی را با صدای بلند و اشارات جنسی و بی‌پرده بیان می‌کند و خود با صدای بلند می‌خندد. آنچه که حیرت‌آور است، آن است که مضمون بخش عمده‌ی جوک‌هایی که تعریف می‌شوند، تابوهای دینی هستند و در واقع خود مقدساتند که در این جریان به تمسخر گرفته می‌شوند.

دلک مقدس معمولاً به شکلی معکوس با هنجارهای اجتماعی رفتار می‌کند. به راحتی عمل دفع ادرار و مدفوع را در جلوی جمعیت تماشاچی انجام می‌دهد، با وجود مرد بودن، لباس جنس مخالف را بر تن می‌کند، و معمولاً آلت تناسلی نرینه‌ی اغراق‌آمیزی را از چوب می‌تراشد و آن را بر بدن خود سوار می‌کند. گاه عقب عقب راه می‌رود، و گاه تیری را برعکس در

¹⁴⁹ sacred clown

کمان می‌گذارد و می‌کوشد تا با حرکاتی مسخره‌آمیز آن را به تماشاچیان پرتاب کند.

نکته‌ی جالب آن که دلک مقدس اگر سواره باشد، معمولاً برعکس بر خر سوار می‌شود، و این الگویی است که در کشور خودمان هم سابقه دارد. ملانصرالدین، و کارهای معمولاً ضدهنجارش را شاید بتوان به عنوان الگویی بومی از این دلک مقدس در نظر گرفت. جالب آن که برخی از الگوهای رفتاری رایج در این قبایل در ملانصرالدین هم دیده می‌شود که پوشیدن لباس برعکس، پشت و رو سوار شدن بر خر، و زدن نقاره از سر گشادش، مشهورترین نمودهایش هستند.

دلک‌های مقدس در جوامع گردآورنده و شکارچی و جوامع بوستانکار ساده مرتبه‌ی اجتماعی بالایی دارند. این طبقه‌ی برگزیده بر مبنای سیستمی مستحکم از روابط مریدی-مرادی خود را بازتولید می‌کند. در مراسم مذهبی همین دلک‌های مقدس هستند که نقش مدیر اصلی برنامه را برعهده دارند. کارکرد اصلی حضور این افراد در مناسک، کاهش تنش ناشی از جدیت و

خشکی مراسم، و بیشتر کردن درجه‌ی آزادی شرکت کنندگان در مراسم است.

مهمترین شرایطی که نقش اجتماعی‌شان را ایفا می‌کنند، در مراسم تقویمی مربوط به کشاورزی، جشنهای مربوط به زایش مقدسان، و مراسم اهلیت یا مناسک گذار نوجوانان است.^{۱۵۰} چنان که می‌بینیم، تمام این موارد به نوزایی و تولد دوباره‌ی عناصر طبیعی یا امور قدسی مربوط می‌شوند. شاید بتوان رمزگان ترشح شده در اطراف این نقش اجتماعی را با مفهوم رستاخیز طبیعت - و به ویژه گرانیگاه‌های تقدس - پیوند داد.

شخصیت دیگری که از پیوند روابط جوک‌گویی با نهادهای مذهبی پدید می‌آید، شخصیتی است که در اینجا آن را حقه‌باز می‌نامیم. حقه‌باز شخصیتی ویژه و نیمه اساطیری دارد. از سویی به صورت موجودی بابدن از ریخت افتاده، ناقص و هیولگون تصویر می‌شود، و از سوی دیگر گاه رفتارهایی سخت هوشمندانه را از خود نشان می‌دهد. حقه‌بازها موجوداتی داستانی و

¹⁵⁰ Norbeck, 1963.

تخیلی هستند که در بسیاری از جوک‌های دارای مضمون دینی نقش قهرمان -و در واقع قربانی- را بر عهده می‌گیرند. حقه‌بازها موجوداتی نامیرا دانسته می‌شوند و با حیواناتی مربوطند که دارای قدرتی جادویی پنداشته می‌شوند. در قبایل گوناگون آفریقایی، حقه‌باز با آهو، شغال، عنکبوت، سنجاب و لاک‌پشت یکسان فرض می‌شود، و در میان سرخپوستان آمریکای شمالی با کلاغ، راسو، سگ وحشی، و خرگوش مرتبط دانسته می‌شود.^{۱۵۱}

حقه‌باز معمولاً می‌تواند تغییر شکل یابد و به جانورانی که نام بردیم تبدیل شود، یا حتی در قالب اشیا و انسانهای دیگر در آید. معمولاً در حالت عادی ساختار بدنش غیرمعمول است و آلت تناسلی بلندی دارد که دور بدنش پیچیده می‌شود. گاه روده‌های حقه‌باز چنین وضعیتی را پیدا می‌کنند و در خارج از بدنش قرار می‌گیرند. این موجودات تقریباً در تمام موارد جنسیتی نرینه دارند، از نظر اشتهای جنسی و گوارشی سیری‌ناپذیرند و به

¹⁵¹ Radin, 1969.

سادگی تابوها را نقض می‌کنند. کنترل چندانی بر دفع ادرار و مدفوع خود ندارند و رفتارشان فاقد انسجام است.

آنچه که از ظاهر فیزیولوژیک و آناتومی حقه‌بازها عجیبتر است، خصوصیات روانی‌شان است. حقه‌بازها از سوی هوشمند، خودمحور، خودخواه و زیرک پنداشته می‌شوند، و از سوی دیگر به سادگی گول می‌خورند و رفتاری بچه‌گانه از خود نشان می‌دهند و از تشخیص خیر و شر عاجزند. آنچه که در تمام شرایط بروز می‌دهند، لافزنی، ادعای زیاد، بیرحمی و وحشیگری است، و تمایل برای دستیابی به لذتهای لحظه‌ای.

در واقع آنچه که به عنوان حقه‌باز در بسیاری از قبایل ساده‌ی آفریقایی و آمریکایی وجود دارد، شخصیتی است که می‌تواند با شیطان در فرهنگهای پیچیده‌تر همسان فرض شود.^{۱۵۲} حقه‌باز، نماد موجودی است که تابوها و هنجارهای اجتماعی را نقض می‌کند، و با وجود هوشمندی و زیرکی ظاهری‌اش، همواره به شکلی بدفرجام عقوبت می‌بیند.

¹⁵² Radin, 1969.

در واقع، حقه‌باز ابزاری مفهومی برای شرطی کردن اعضای یک یک جامعه، و گنجاندنشان در قالب هنجارهای رایج است. داستانهای خنده‌داری که در مورد حقه‌باز گفته می‌شود، روشی است برای گوشزد کردن پیامدهای ناخوشایند رعایت نکردن تابوها و رها کردن قواعد اجتماعی حاکم بر بدن. حقه‌باز، در واقع نوعی شیطان بدشانس است. به اندازه‌ی شیطان استعلایی نشده و تا پایه‌ی وی قدرتمند نگشته است، و از این رو نمی‌توان تمام گناه خطاکاران را بر دوشش انداخت. (هرچند در بسیاری از همین قبایل برخی از گناهان کوچک به وسوسه‌های حقه‌باز نسبت داده می‌شود.) به همین دلیل هم نسبت به شیطان شخصیت ناتوان‌تری دارد و می‌تواند به عنوان نماد هنجارشکنی مورد تمسخر واقع شود. اتفاقی که معمولا در مورد شیطان رخ نمی‌دهد.

مردم‌شناسانی مانند بوآ^{۱۵۳}، حقه‌باز را یکی از خدایان مهم جوامع گردآورنده و شکارچی می‌دانند. خدایی که معمولا خالق ماه و خورشید و

¹⁵³ Boas

عناصر آسمانی دانسته می‌شود و در مناسک مربوط به شکار نقش مهمی را بر عهده دارد. گویا این خدای مقتدر با گذارِ جوامع یاد شده به شیوه‌ی زندگی کشاورزانه، و از اعتبار افتادنِ نقشهای پیشینش، به موجودی مطرود و مورد تمسخر تبدیل شده باشد، و نقشی ضدقهرمانانه را بر عهده گرفته باشد. در واقع حقه‌باز را می‌توان سویی منفی و تاریک نیروهای خالق طبیعت و جامعه دانست، که در جوامع کشاورز به دلیل پیچیدگی نظام دین، از سویی مثبت و آفریننده‌اش جدا شده و یکسره مطرود واقع شده است.^{۱۵۴}

¹⁵⁴ Radin, 1969

تحلیل جامعه‌شناختی: کنش متقابل نمادین

در ثلث نخست قرن بیستم، همزمان با دستاوردهای یاد شده در زمینه‌ی مردم‌شناسی، توجه جامعه‌شناسان نیز به موضوع خنده و جوک گویی جلب شد. چارچوب نظری غالب بر پژوهشهای جامعه‌شناختی انجام گرفته در این مدت نیز مانند تحقیقات مردم‌شناسانه، بیشتر کارکردگرایانه بود، و بر عملکرد خنده و شوخی به عنوان واحدی از کنش متقابل دوستانه در میان اعضای یک جمع تأکید می‌کرد. این توجه به جوک و خنده تا سال 1935م ادامه یافت و بعد با پرخشی که در آرای اندیشمندان انجام گرفت، مطالعه‌ی این مفاهیم بیشتر به حوزه‌ی بررسی‌های عصب‌شناسانه و روانشناختی تحویل شد. از این زمان تا سالهای آغازین دهه‌ی هفتاد میلادی، بخش عمده‌ی مقالات منتشر شده در این زمینه به حوزه‌های یاد شده تعلق داشت و متون جامعه‌شناسانه در این زمینه سکوت اختیار کرده بودند. تازه در میانه‌ی دهه‌ی هفتاد بود که بار دیگر توجه به این مقوله در میان جامعه‌شناسان باب

شد و روشهایی میدانی برای بررسی تجربی خنده در زمینه‌ی اجتماعی‌اش به کار گرفته شد.^{۱۵۵}

با توجه به آن که یافته‌های قلمرو عصب/روانشناختی را در بخشهای پیشین به تفصیل دیدیم، در اینجا داستان را از دهه‌ی هفتاد پی می‌گیریم و یافته‌های علوم انسانی را از آن زمان به بعد بررسی می‌کنیم.

مهمترین پرسشهایی را که در این دور جدید توجه به شوخی و جوک (یعنی از دهه‌ی هشتاد م تا به حال) در جامعه‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است، می‌توان به این صورت خلاصه کرد.^{۱۵۶}

الف) چرا در تمام جوامع جوکهای دارای مضمون جنسی یا خشونت‌آمیز نسبت به جوکهای روشنفکرانه‌ی دارای بازی با کلمات موفقیت بیشتری دارد؟

¹⁵⁵ Chapman, 1983.

¹⁵⁶ Pollio, 1983.

ب) چرا جوک‌هایی که مضمون تابوشکنانه دارند، در جمعهای دوستانه‌ی

غیرخویشاوند رایج‌ترند؟

پ) چرا در جوامع نانویسا نقش دلکک و جادوگر را معمولا یک نفر

انجام می‌دهد و چرا مناسک دینی در این جوامع با مناسک شادی آفرین و

شوخ سرانه پیوند خورده‌اند؟

ت) چرا دلکک‌ها و کم‌دین‌ها با وجود درآمد بالایشان و شهرت زیادشان

احترام اجتماعی کمی دارند و معمولا خاستگاهشان طبقات پایین جامعه

است؟

پیش از ورود به این پرسشها، باید چند نکته را در مورد اجتماعی بودن

جوک و خنده روشن کنیم.

نخست آن که انسان یک گونه اجتماعی است، و به همین دلیل هم بخش

مهمی از توانشهای رفتاری ابتدایی‌اش، به صورت ابزارهایی کارآمد برای

انتقال اطلاعات در کنش متقابل با دیگران در آمده است. بخش مهمی از

رفتارهای موجود در خزانه رفتاری^{۱۵۷} انسان، برای برخورد با جامعه و افراد دیگر هم‌گونه‌اش سازگار شده، و خنده و لبخند هم از جمله‌ی این رفتارها هستند. نشان داده شده که احتمال خندیدن یک آدم، آنگاه که در میان گروهی از افراد دیگر باشد، سی برابر موقعی است که تنها باشد. همچنین اگر کسی بوی خوبی را بشنود، و تنها باشد، لبخند نمی‌زند، اما اگر در جمع باشد، لبخند می‌زند.^{۱۵۸}

چنانکه گفتیم، لبخند نوعی علامت رفتاری خوشایند محسوب می‌شود. کسی که به دیگری لبخند می‌زند، در واقع در حال ارسال این پیام است: «ما با هم دوست هستیم.» به همین دلیل هم چهره خندان و به اصطلاح گشاده، به عنوان حالتی مثبت و زیبا ارزیابی می‌شود. یک پاسخ عادی در برابر لبخند یا خنده‌ی دیگران، تکرار همین رفتار است. کسی که در برابر چهره‌ی خندان

¹⁵⁷ behavioral repertoire

¹⁵⁸ Jackeetal, 1994.

مخاطبش می‌خندد، در واقع به مخابره‌ی این پیام مشغول است: «پیامت

دریافت شد، بله، دوست هستیم!»

به همین دلیل هم خنده و لبخند، می‌توانند به صورت بازتابی در برابر خنده‌ی دیگران تولید شوند. خنده از قدیم به عنوان پدیده‌ای مسری مشهور بوده، و مثالهای عجیب و غریبی از این واگیردار بودن در دست است. مثلاً در سال ۱۹۶۲م در تانزانیا، یکنوع مرض عجیب رفتاری شایع شد، که عبارت بود از خنده! این بیماری از یک دسته ۱۲-۱۶ نفری دخترهای دبستانی آغاز شد، و به تدریج در میان کسانی که می‌کوشیدند آنها را آرام کنند شیوع یافت. این بیماری -که گویا فقط علت رفتاری داشت و مربوط به مسمومیت نبود- در مدت کوتاهی در میان مردم منتشر شد، و هرکس که به دیگران در حال خنده برمی‌خورد، خود نیز به خنده می‌افتاد. در مورد شدت شیوع این مورد ذکر همین نکته کافی است که شیوع آن ماهها طول کشید و شش ماه باعث تعطیلی مدارس شد.^{۱۵۹}

¹⁵⁹ Provine, 1996.

از این مثال استثنایی که بگذریم، به نمونه‌های معمول‌تری برمی‌خوریم که به صورت مصنوعی در آزمایشگاه‌ها بررسی شده‌اند. از بررسی رفتار کودکان چنین بر می‌آید که خنده را به عنوان ابزاری ارتباطی به کار می‌برند. در یک آزمون میدانی، با دوربین مخفی از کودکان در موقعیتهای گوناگون فیلمبرداری شد و نشان داده شد که از ۲۲۳ خنده‌ی ثبت شده در یک کودک، تنها چهارده‌تایش در تنهایی بروز کرده است.^{۱۶۰}

همچنین نشان داده شده که با پخش صدای خنده برای یک جمع، ۵۰٪ از آنها با صدای بلند می‌خندند و دست کم ۹۰٪ لبخند می‌زنند.^{۱۶۱} همچنین نشان داده شده که این القای خنده، با تکرار کاهش می‌یابد. به بیان دیگر،

¹⁶⁰ Chapman, 1983.

¹⁶¹ Provine, 1996.

آزمودنی با تکرار این محرک، مانند هرگونه محرک بازتابی دیگر، عادت می‌کند تا پاسخی خفیفتر را بروز دهد. این امر، یعنی خوگیری^{۱۶۲}، بیانگر پیش‌تنیده بودن این بازتاب در سطوح ناهشیار آگاهی است. این خوگیری را به این شکل، بیشتر در رفتارهای ساده‌ای مانند پلک زدن در برابر دمیدن هوا می‌بینیم. به این ترتیب شواهد زیادی برای بازتابی دانستنِ خندیدن در برابر صدای خنده وجود دارد.^{۱۶۳} به این ترتیب در مورد ارتباط تنگاتنگ خنده با کنش نمادین بینافردی، و پیش‌تنیده بودن مفهوم این رمزگانِ حرکتی تردیدی وجود ندارد.

¹⁶² habituation

¹⁶³ Provineetal, 1992.

از سوی دیگر، نشان داده شده که جوک و خنده‌ی ناشی از آن الگوی اندرکنش بینافردی را دگرگون می‌نمایند و به پایدار شدنش کمک می‌کنند. شوخی، باعث گسترش روابط اجتماعی می‌شود، بهره‌وری آموزشی از کلاسهای درسی را بیشتر می‌کند،^{۱۶۴} دوام ازدواج و پایداری خانواده‌ها را زیاد می‌کند، کیفیت روابط اجتماعی را در درون ساختارهای اجتماعی و گروههای همکاران بهبود می‌بخشد، باعث همکاری بیماران با پزشکانشان می‌شود و قدرت تحملشان را در برابر مراحل درمان بالا می‌برد، و حتی توانایی پذیرش مرگ و کنار آمدن با پیامدهای محتوم یک بیماری مرگبار را افزایش می‌دهد.^{۱۶۵}

شوخی در کنش متقابل میان دو جنس هم نقشی مهمی را ایفا می‌کند. زن و مردی که تازه با هم آشنا شده‌اند با تعریف کردن جوک برای یکدیگر نوعی رابطه‌ی خصوصی و کلیدواژگان خاص ارتباطشان ابداع می‌کنند، و به

¹⁶⁴ Safford, 1991.

¹⁶⁵ Sdorow, 1993: 477.

این ترتیب رابطه‌ی بینابینی‌شان را از سایر ارتباطاتشان متمایز می‌سازند. تعریف کردن جوک‌هایی که در آنها به تابوهای جنسی اشاره شده، به عنوان پیشنهادی آزمایشی برای آغاز رابطه‌ای بسیار نزدیک تلقی می‌شود. معمولاً آغازگر این نوع جوک گویی مرد است. با توجه به این که این جوک‌گویی از سوی طرف مؤنث رابطه با استقبال روبرو شود یا نه، می‌توان با دقت زیادی تمایل طرفین به آغاز رابطه‌ای نزدیک را پیشگویی کرد. نکته‌ی مهم در این نوع رابطه استعاری بودن آن است. بدان معنا که تعریف جوک، به دلیل نوع ویژه‌ی تعریف شدنش در بافت اجتماعی کنشی متقارن در بین دو جنس محسوب می‌شود و نفی نوع خاصی از جوکها بدون این که به رابطه‌ی بینافردی لطمه بزند، حد و مرزها را به شکلی استعاری تعیین می‌کند.^{۱۶۶} یافته‌ی دیگری که با این شواهد سازگار است، آن که مردان به جوک‌هایی که زنی زیبا برایشان تعریف می‌کند، بیشتر می‌خندند تا زنی زشت رو.^{۱۶۷}

¹⁶⁶ Finr, 1983.

¹⁶⁷ Davis and Farina, 1970.

در مورد زنان هم چنین قاعده‌ای با استحکام کمتر وجود دارد.

شوخی، علاوه بر این نقشهای اجتماعی، به عنوان یکنوع استراتژی فردی هم کاربرد دارد. بسیاری از مردم، با به کارگیری این راهبرد، فاصله‌ی خود را با دیگران حفظ می‌کنند و در واقع از شوخی به عنوان یک ابزار دفاعی در برابر ارتباطات ناخواسته‌شان با دیگران استفاده می‌نمایند. بسیاری از افرادی که با عنوان شوخ و بذله‌گو مشهورند، در واقع از نوعی مکانیسم دفاعی در برابر جامعه‌ای که مهاجم می‌پندارند، بهره می‌برند. این حقیقت که بیشتر مردم بذله‌گو، شخصیت‌هایی درون‌گرا و منزوی دارند، این نظریه را تایید می‌کند.¹⁶⁸ برخی از مردم برای حفظ حریم خود در میان دیگران، از نمودی خشن و متکبر استفاده می‌کنند، و برخی دیگر همین کار را با شوخی انجام می‌دهند. شوخی، مانند پدیده جوریدن¹⁶⁹ در میمون‌ها، نوعی رفتار اجتماعی

¹⁶⁸ Prasinos and Tittler, 1981.

¹⁶⁹ grooming

مثبت است که معمولا تولید کننده‌اش را با پاداش -پول، توجه، قدرت و ...- خوشحال می‌کند.

اما با وجود تمام این توجیحات، هنوز پرسش اصلی در جای خود باقی است، چه چیزی یک شوخی را خنده‌دار می‌کند؟ چه عنصر مشترکی در یک جوک، یک اطوار مسخره، یک فیلم کمدی، و یک شوخی کلامی ساده وجود دارد؟ درجه‌ی پاسخ‌دهی به شوخی، به موقعیت فرد بستگی کامل دارد. بعضی از شوخی‌ها در برخی از شرایط خنده‌دارند، ولی در بعضی شرایط دیگر رفتار خنده را آزاد نمی‌کنند. یک جوک بی‌مزه در یک جمع دوستانه که مدتی است با هم بگو و بخند می‌کنند، به سرعت رفتار خنده را ایجاد می‌کند، و یک جوک بسیار جالب و پیچیده، در یک مراسم عزاداری با ناکامی روبرو می‌شود. شرایط زمانی-مکانی، تا حدود زیادی آمادگی فرد برای خندیدن به یک شوخی را تعیین می‌کنند. مثلا نشان داده شده که افراد عادی، پس از نوشیدن مشروبات الکلی، به شوخی‌های ساده و به اصطلاح بی‌نمک بیشتر می‌خندند، اما در مورد جوک‌های پیچیده و محتاج اندیشیدن واکنش خوبی نشان نمی‌دهند. در مقابل، همین افراد موقعی که کاملا هوشیار

باشند و در شرایطی جدی‌تر با همان جوک‌های پیچیده روبرو شوند، به راحتی می‌خندند.^{۱۷۰}

خنده، یک تسهیل‌کننده و تنظیمگر کنش زبانی هم هست. یعنی بخشی از رمزگان پیرازبانی ما را تشکیل می‌دهد و نقشی کلیدی در واگشایی بسیاری از اطلاعات صورتبندی شده در عبارات زبانی ایفا می‌کند. در واقع خنده، رفتاری است که گوینده از آن برای نقطه‌گذاری و سازماندهی عبارات و گزاره‌های متنی که ارائه می‌دهد بهره می‌برد. چنین نقشی به ویژه در هنگام تعریف جوک نمود بیشتری می‌یابد. بر خلاف تصور رایج، خنده‌ی گوینده جوک، از خنده‌ی شنونده کمتر نیست. برعکس، به طور متوسط گوینده‌ها 46٪ بیشتر از شنوندگانشان می‌خندند. همچنین نشان داده شده که موقعیت زمانی خنده در جریان یک مکالمه، پراکنشی تصادفی و متقارن را ندارد. تقریباً همه خنده‌ها در انتهای جملات انجام می‌شوند، و معمولاً مکان بروز

¹⁷⁰ Weaver et al, 1985.

خنده از نظر زمانی منطبق است بر وقفه‌های معمول موجود در میان جملات
گوینده.^{۱۷۱}

در ضمن، نباید خنده را منحصر به کنش جوک‌گویی دانست. ثبت‌های
تصادفی که از مکالمات افراد به هنگام کنش متقابل طبیعی انجام گرفته است،
نشان می‌دهد که در خوش‌بینانه‌ترین حالت فقط یک پنجم خنده‌های یک آدم
معمولی، در پاسخ به شنیدن جوک تولید می‌شوند. در یک آزمون آماری که
بر اساس ثبت تصادفی ۱۲۰۰ خنده‌ی طبیعی انجام گرفته، دیده شده که در
۸۰٪ موارد، خنده در پاسخ به گزاره‌هایی معمولی و عادی تولید می‌شود. به
این ترتیب باید همواره به خاطر داشت که خنده رخدادی بسیار پرمنازه‌تر از
محرک‌هایی مانند جوک است. خنده، چنانکه گفتیم یک علامت حرکتی
گسترده در همه نخستین‌هاست، که برای رساندن اطلاعاتی مانند «پیام
دوستی» یا «خطری نیست» به کار می‌رود. در یک گونه خاص - یعنی انسان -

¹⁷¹ Provine, 1996.

این رفتار با چیزی به نام جوک پیوند خورده، و بخش مهمی از آن را منحصر به گزاره‌های زبانی کرده است.

آرتور کوستلر، در اثر مشهور خویش، خنده را به نوعی انفجار در رفتارهای اجتماعی فرد تشبیه کرده است. انفجاری که انضباط فردی و کنترل خودآگاه و خونسردانه‌ی یک عضو جامعه بر بدنش را متلاشی می‌کند و حرکاتی خودانگیخته و از پیش برنامه ریزی شده را جایگزین آن می‌سازد.^{۱۷۲} از زاویه‌ای، می‌توان نقش بیانی خنده را نیز در همین انفجاری و اخلال‌گریش خلاصه کرد.

فرد، چنان که فوکو نشان داده است، تنها در شرایطی عضو جامعه تلقی می‌شود که از قواعد حاکم بر بدن‌ها در آن جامعه پیروی کند. آنچه که تمایز بین ما و آنها را در یک سیستم اجتماعی ممکن می‌سازد، و بین اعضای جامعه و بیگانگان حد و مرزی پدید می‌آورد، مجموعه‌ای از قواعد ناگفته و زیربنایی است که خطوط قرمز حاکم بر الگوی رفتاری افراد را تعیین می‌کند

¹⁷² Koestler, 1964.

و بایدها و نبایدهای جاری در کنشهای عمومی را بازتولید می‌نماید. این الگوی رفتاری مشترک، بیش از هرچیز به کمک مجموعه از قوانین، آداب و تابوها تداوم می‌یابد، که در قالب نظامهایی معنایی تعریف کننده‌ی آداب معاشرت، عقلانیت رفتار، و شایستگی عملکرد صورتبندی می‌شوند. به این ترتیب، قدرت اجتماعی بر بدن‌ها اعمال می‌شود و این بدن‌های سیاسی شده تنها در محدوده‌ی تنگ خاصی جواز تحرک می‌یابند. نویسندگان گوناگون، این نظام‌های حاکم بر رفتار اجتماعی را با نام‌های گوناگونی مورد اشاره قرار داده‌اند. سرکوب اضافی مورد نظر فروید و مارکوزه، بیانی روانکاوانه از این امر است، و سیستم‌های انضباطی فوکو روایتی پس‌اساختارگرا از آن^{۱۷۳} اهمیت این نظام‌های انضباط بدن در تحلیل فرآیندهای جامعه‌شناختی از نظر برخی بدان پایه است که فرآیند تجدد را بر مبنای تحولات این ساختهای انضباطی تعریف می‌کنند.^{۱۷۴}

¹⁷³ فوکو، 1378.

¹⁷⁴ الیاس، 1372.

هنگامی که کسی می‌خندد، قواعد حاکم بر رفتارش برای لحظاتی نقض می‌شود. فرد ساخت منظم و هدایت شده‌ی تولید آواهای معنادار زبانی را از دست فرو می‌گذارد و مجموعه‌ای از آواهای به ظاهر بی‌معنا و آشفته را تولید می‌کند. رشته‌ی حرکات منظم و کنترل شده‌ای که در حالت عادی بر بدن حاکمند و آن را به مرتبه‌ی نمادی از امنیت و همگونی بین وابستگان یک جامعه بر می‌کشند، ناگهان از هم گسیخته می‌شوند و جای خود را به حرکاتی نامربوط و به ظاهر کودکانه می‌دهند. با معیارهای جدی و سخت حاکم بر نظامهای انضباط فردی، وقفه‌ای در کنش متقابل نمادین پدید می‌آید، و رفتاری سخت آزادانه و کودکانه به نام خندیدن، جواز تمام این هنجارشکنی‌ها را صادر می‌کند.

به این ترتیب، خنده را می‌توان همتای نقض موقت چارچوب هنجارین رفتار دانست. خنده، نوعی رهایی موقت از زیر بار انضباط حاکم بر بدن است، و جوک‌گویی آن شکلی از کنش متقابل است که زمینه‌ی ظهور این گریز کوتاه مدت را فراهم می‌کند. آنان که در این گناه کوچک نقض قواعد حاکم بر بدنشان شریک جرمند، قاعدتا باید از حدی بیشتر به هم نزدیک باشند، و از

همین روست که جوک گویی کنشی دوستانه تلقی می‌شود. در جریان این کنش دوستانه‌ی آزادیبخش، مجموعه‌ای پیچیده از روندهای روانشناختی نیز جریان می‌یابد و تمام تحولات پیش گفته‌ی معنایی، زبانشناختی، هیجانی و پردازشی را شامل می‌شوند.

جوک‌گویی و خنده‌ی پیامد آن، آشوبی در کنش متقابل هنجارین میان اعضای یک جامعه است، که واگیردار و بازتولید شونده هم هست. آنان که در این آشفتگی شرکت می‌کنند، در سطحی عمیقتر از نمادهای زبانی و قراردادی - یعنی سطح بیانهای هیجانی چهره و بدن- با هم پیوند می‌یابند. به این ترتیب شرکت کنندگان در یک ارتباط مبتنی بر جوک‌گویی من‌بدنشان، حالای حضورشان را نفی می‌کنند^{۱۷۵} و احتیاط حاکم بر کنش متقابل میان افراد بدبین به یکدیگر را از دست فرو می‌نهند. آنچه که دستاویز این پیوند است، منشی است که به صورت مجموعه‌ای کوچک از روایتهای زبانی صورتبندی می‌شود و به مخاطبان انتقال می‌یابد. این منش تنها در محدوده‌ای

¹⁷⁵ Pollio, 1983.

قادر به شکستن هنجارهای حاکم بر رفتار است و اگر کارکردش به شرایطی فراتر از این محدوده تعمیم یابد، حالتی تهدید کننده و ناخوشایند به خود می‌گیرد. تعریف کردن جوکی که به تابوهای جنسی می‌پردازد در یک مهمانی رسمی خانوادگی، یا بیان جوکی در مراسم عزاداری، نه تنها این رهایی دسته جمعی را ایجاد نمی‌کند، که ممکن است به مخدوش شدن روابط بینافردی هم بینجامد.

با این توضیحات می‌توان برخی از پرسشهای پیش گفته را پاسخ داد. این که چرا دلکها و کمدین‌ها معمولاً از اقلیتهای اجتماعی بر می‌خیزند و به خرده فرهنگها وابسته‌اند، به این ترتیب توجیه می‌شود که فشار نظامهای انضباط فردی بر این گروه‌ها کمتر است و بنابراین نوعی آمادگی ذاتی برای بازی کردن با ناهنجاری در ایشان وجود دارد. دوست داشتنی بودن افراد خندان، و پیوند دلک با جادوگر در جوامع ساده نیز در همین چارچوب جای می‌گیرند. کسی که جوک می‌گوید، لحظاتی از رهایی و شادمانی را برای اطرافیانش به ارمغان می‌آورد، و از این رو دوست داشتنی پنداشته می‌شود. از سوی دیگر، نقض مداوم تابوها و عبور پیوسته از خطوط قرمز اجتماعی، هم

از قدرتمندی و استثنایی بودن شخصیت دلّک حکایت می‌کند، و هم او را به نوعی متخصصِ نقضِ تابو تبدیل می‌کند که قاعدتا نقشی نزدیک به متخصص حفظ تابو - یعنی جادوگر- است. با این وجود، در جوامع پیچیده‌تر این دو کارکرد از هم جدا می‌شوند و نقشهایی جداگانه برای کاهن/کشیش‌های حافظ و دلّکهای ناقض تابوها تعریف می‌شود. در این بین، آن که قدر و ارزش اجتماعی بیشتری دارد، کاهن و کشیش است. چرا که زندگی عادی و روزانه را او رقم می‌زند و دلّک تنها در وقفه‌هایی کوتاه امکان غلبه بر وی را پیدا می‌کند.^{۱۷۶}

زمانی برگسون نوشته بود که همه‌ی خنده‌ها مانند اعضای یک لژ مخفی فراماسون، با هم خویشاوندی درونی دارند. از نگاه او، گرایش اجتماعی برای محدود کردن رفتار افراد در قالب کنشهایی مکانیکی و از پیش تعیین شده وجود دارد، و خنده چیزی نیست جز تزریق مداوم نیروی زندگی به

¹⁷⁶ Pollio, 1983.

این افراد مکانیکی شده، و شکستن پوسته‌ی آن محدودیت‌های مکانیکی.^{۱۷۷} با

این وجود شرایط بروز چنین رخدادی لوازم گوناگونی را می‌طلبد.

پیوند عمیق کنشهای مسخره‌آمیز و اعمال مناسک‌آمیز، و در هم تنیدگی بین

و یانگِ حفظ و نقض تابوها، همان است که شرایط شکننده و ظریف مناسب

برای جوک گویی را تعیین می‌کند. شرایطی که در آن تابوها نقض می‌شوند،

اما این شکست هنجارها به آشوب و هرج و مرج رفتاری پایدار نمی‌انجامد.

شرایطی که هیجان ناشی از اشاره به تابوهای اجتماعی و شکستنشان، با

امنیت خاطر لازم برای لذت بردن از این شرایط گره می‌خورد.

شاید بیان بند بالا با ذکر مثالی روشتر شود. می‌دانیم که یکی از شرایط

معمول برای ظهور خنده و لبخند در کودکان، شرایطی است که شرایط

تنش‌آفرین را به شکلی کنترل شده تجربه می‌کنند. در واقع این واکنش‌ها شدن

نسبت به شرایط تنش‌آمیز و مدیریت کردن عوامل برانگیزاننده، یکی از

عواملی هستند که در سطح روانشناختی و فیزیولوژیک خنده را پدید

¹⁷⁷ Bergson, 1911.

می‌آورند. یکی از رایجترین بازی‌هایی که در کودکان نوزاد بروز خنده را ممکن می‌سازد، دالی موشه است. در این بازی، بزرگسالی که در میدان دید نوزاد حضور دارد - و معمولاً والدش هم هست - از میدان دید کودک خارج می‌شود و وقتی ناگهان بار دیگر با سر و صدا خودش را نشان می‌دهد، کودک به خنده می‌افتد و گاه از شدت خوشی ریشه می‌رود!

آنچه که بازی دالی موشه را دلپذیر می‌سازد، بازی با تنشِ بسیار بنیادینست. این تنش، همان چیزی است که گیدنز به پیروی از روانشناسان ساختارگرا، آن را با عبارت تنش غیاب برجسب زده است.^{۱۷۸} این بدان معناست که نوزاد تا سن خاصی پایداری پدیدارها را درک نمی‌کند و با خروج یک چیز از میدان دیدش، آن را معدوم می‌پندارد. به این ترتیب در تمام لحظاتی که والد نزد نوزاد حضور ندارد، ترس از پایان یافتن امکان ارتباط با والد - که حمایتگر و نوازشگر است - در نوزاد وجود دارد. این بدان معناست که نوزاد در سن خاصی مرتب با تنشِ ناشی از درک غیاب والد دست و پنجه نرم

. 178 گیدنز، ۱۳۷۸

می‌کند، و این تنش در ابتدای کار نه تنها به امری شناخت‌شناسانه، که به لایه‌ای هستی‌شناسانه هم ارجاع می‌شود و اصولاً تداوم هستی والد را مورد تردید قرار می‌دهد. به گمان گیدنز، بازگشت پیاپی والد، این تنش را تخفیف می‌دهد و در جریان سرکوب آن احساسی به نام اعتماد را ایجاد می‌کند.

نوزاد به هنگام دالی موشه، در واقع با این تنش بنیادی کلنچار می‌رود. او رشته‌ای از حضور و غیابهای پیاپی را تجربه می‌کند که هر یک به معنای تردید هستی‌شناختی در حضور والد، انتظارِ رفع این تردید، و رفع شدن ناگهانی و نامنتظره‌ی این تردیدهاست. خنده‌ی تولید شده در جریان بازیهای دیگری مانند بالا انداختن و در هوا گرفتن کودک را نیز می‌توان به همین ترتیب توجیه کرد، و البته برابریهای مشهور آن را در بزرگسالی، یعنی چرخ و فلک‌های شهرهای بازی و قمارخانه‌ها را.

جوک نیز از الگویی مشابه برخوردار است. یکی از تنشهایی که می‌توان به زمان شنیدن جوک منسوب کرد، تنش معاشناختی است که از دوپهلوی بودن متن و شگفتی ناشی از حل عنصر بی‌ربط ناشی می‌شود. اما علاوه بر این سطح معاشناسانه، تنش دیگری هم به هنگام جوک‌گویی ایجاد می‌شود. این

برانگیختگی در سطحی جامعه‌شناختی معنا می‌یابد و از بازی با تابوها ناشی می‌شود. فرد به هنگام شنیدن جوک همواره انتظار دارد تنش معناشناختی ناشی از ابهام متن و تنش اجتماعی ناشی از خدشه برداشتن تابوها به نوعی ترمیم شود، چنین اتفاقی در انتهای کار و هنگام ارائه‌ی کلید جوک رخ می‌دهد، و به این ترتیب شنونده که -مانند کودکِ رویاروی والد- از شوخی بودن ماجرا مطمئن می‌شود، لذت خود را در قالب رفتار آزادانه و رهایی‌جویانه‌ی خنده آشکار می‌کند.

به این ترتیب به جمع‌بندی جدیدی از تفاوت رفتار خنده با لبخند هم دست می‌یابیم. می‌دانیم که در شرایط خفیف بودن این تنش، تنها لبخند تولید می‌شود، و رویارویی با تنشهای بزرگ و حل‌های خیلی ناگهانی است که خنده را پدید می‌آورد. از سوی دیگر دیدیم که رفتار لبخند زدن بر خلاف خنده خصلت انفجاری، انقباضی، و خودجوش ندارد و از حالتی کنترل شده، آرام، پیوسته و خفیف برخوردار است. این دو رفتار در واقع نمودهایی از بیانِ بدنیِ رهایی از تنش روانی هستند. باین تفاوت که پیامهایی دقیقاً معکوس هم را مخابره می‌کنند. لبخند با حالت آرام و خویشتن‌دارانه‌اش، به

سوی دیگری هدف گرفته می‌شود و به شکلی هدفمند چیرگی من بر بدنم رادر شرایط تنش کم نشان می‌دهد. به این ترتیب حالتی اعتمادآمیز ایجاد می‌شود و دیگری اطمینان می‌یابد که من در به کارگیری بدنم مهارت کافی دارم.

از سوی دیگر، خنده پیامی برعکس را ارسال می‌دارد. خنده بیشتر معطوف به خود است و بدون آن که حرکاتی هدفمند و منسجم را پیکربندی کند، رهایی از فشار تنش را با گریز موقت از زیر بار انضباط بدن در هم می‌آمیزد و جلوه‌ای از شکستن هنجارهای رفتاری را برای دیگری به نمایش می‌گذارد.^{۱۷۹} خنده در ذات خود رفتاری آشفته‌ساز و ضدنظم است، و از همین روست که تمام نظامهای انضباطی جدی - از کلاس مدرسه گرفته تا سربازخانه و دادگاه و محافل مذهبی - می‌کوشند تا ظهور لگام گسیخته‌ی آن را محدود کنند. خنده، شریک شدن در جرم دلپذیر هنجارشکنی است، در حالی که لبخند نمایش چیرگی منی هنجار شده، بر هیجانان فردی است.

¹⁷⁹ Pollio, 1983.

تحلیل جامعه‌شناختی: نقش‌های اجتماعی

چنان که گذشت، برخی از نقشهای وابسته به نهادهای دینی در ارتباط با جوک‌گویی و مدیریت خنده پدید آمده‌اند. با این وجود، نقشهای تخصص یافته‌ی دیگری هم در جوامع پیچیده‌تر یافت می‌شوند که با رفتار خنده، و کنش جوک‌گویی ارتباط دارند. برای دستیابی به تصویری دقیق از پویایی خنده در سطح جامعه‌شناختی، لازم است طرحی از این نقشها نیز ترسیم کنیم.

در جوامع مدرن کنونی، چهار نقش جا افتاده در ارتباط با مدیریت خنده و

کنش جوک‌گویی وجود دارد.^{۱۸۰}

الف) ابله، که همتای ایرانی‌اش غلام یا سیاه در نمایشهای سیاه بازیست.

اجداد نقش ابله را از نظر تاریخی می‌توان در شخصیت محوری کمدیهای

رابله و دلکهای درباری قدیم جستجو کرد. ابله در جوامع مدرن در قالب

¹⁸⁰ Fine, 1983.

نمایشی - گاه بسیار کوتاه- ظاهر می‌شود و ترکیبی از زیرکی و بیش عمیق را با ساده‌لوحی و حماقتهای کوچک به تماشاچیان نشان می‌دهد. معمولاً یک شخصیت قهرمان و یک ضدقهرمان در این نمایشها وجود دارد. در نسخه‌های ایرانی سیاه بازی معمولاً شخصیتهایی مانند ارباب، خاتون، پسر ارباب و شخصیت منفی از هم تفکیک شده‌اند و در تمام نمایشها تکرار می‌شوند. نشان داده شده که شخصیتهای نمایش ابله نماینده‌ی نقشهای مطرح در جامعه‌ی پیرامونشان هستند.^{۱۸۱} آنها را از نظر کارکردی می‌توان به پنج دسته‌ی تنبل/خندان، ساده‌لوح/ناتوان، شوخ‌طبع، زیرک/حیله‌گر و قهرمان جای داد.^{۱۸۲} یکی از تفسیرهای ممکن در مورد نقش ابله، این است که شخصیت ابله در واقع نمادی از آرزوهای درونی همه‌ی اعضای یک جامعه

¹⁸¹ Klapp, 1962.

¹⁸² Klapp, 1949.

برای زیر پا گذاشتن قواعد رفتاری و هنجارشکنی، با بهانه‌ی ساده‌لوح یا بچه‌نما بودن است.^{۱۸۳}

ب) دلکک، که از نظر الگوی رفتاری به ابله شباهت دارد، اما به دلیل رسمیت، و تخصص یافتگی بیشترِ نقشش از آن متمایز است. دلکک تنها در شرایط زمانی/مکانی خاصی (در سیرک) بر صحنه ظاهر می‌شود. همواره در زمینه‌ای از تماشاچیان پدیدار می‌شود و شخصیت اصلی نمایشی است که ایفا می‌کند. رفتار دلکک مودبانه‌تر، رسمی‌تر، و محترمانه‌تر است، و معمولاً از اشاره‌ی بی‌پروا به تابوهای جنسی خودداری می‌کند. همچنین شکل لباس و آرایشش ظاهری کاملاً متفاوت با یک آدم عادی را به وی می‌بخشد. اینها همه در حالیست که ابله در شرایطی متنوع‌تر نقش ایفا می‌کند، معمولاً در نمایش نقشی حاشیه‌ای را بر عهده دارد، و با وجود بی‌پرده بودن اشارات جنسی‌اش، از نظر ظاهری تفاوت زیادی با آدم عادی ندارد. دلکک بر خلاف ابله، عمق و سادگی را با هم نمی‌آمیزد، بلکه نماد ترکیب نظم و آشفتگی

¹⁸³ Daniels and Daniels, 1964.

است. او تمام ارزشها و قواعد را -حتی قواعد طبیعی- را به مسخره می‌گیرد و به همین دلیل هم گاه رفتارش با نمایش یک شعبده‌باز ترکیب می‌شود. برخلاف ابله که همواره خندان است، دلکک طیف وسیعی از عواطف را از خود نشان می‌دهد و معمولا عنصری غم‌انگیز در ماجرایش دیده می‌شود. رمز موفقیت دلکک در به بازی گرفتن تمام ارزشها و موقعیتهای جدی است. صورتهای پایه‌ی شخصیت دلکک را بر مبنای شاخصهایی مانند تأثیرگذاری، نوع عواطف بیان شده، طبقه‌ی هدف و جدیت، به بیست و هفت نوع تقسیم کرده‌اند.^{۱۸۴}

پ) شوخ‌طبع^{۱۸۵}، که نقشی عمومی و منتشر در لایه‌های گوناگون جامعه است و در ارتباطات دوستانه‌ی گروهی ممکن است هرکس آن را بر عهده بگیرد. با وجود در دسترس بودن این نقش، افرادی که از آن استفاده می‌کنند به تدریج در اجرای آن تخصص می‌یابند و در تمام جمعهای دوستانه چنین

¹⁸⁴ Fine, 1983.

¹⁸⁵ joker

نقشی را عهده‌دار می‌شوند. شوخ‌طبع عضوی از جمع است که توانایی تبدیل کردن موقعیتهای جدی به غیرجدی را از مجرای ارائه‌ی تفسیری نامعمول و خنده‌دار از آن، بر عهده دارد. در واقع همان فرآیندی که به هنگام تعریف کردن جوک در زبان رخ می‌داد، در این شرایط در شبکه‌ی کنش ارتباطی میان افراد رخ می‌دهد و شرایط و موقعیت پیرامونی افراد به متنی تبدیل می‌شود که شوخ‌طبع با دستکاری کردن و معنادهی به آن، تفسیری جدید و خنده‌دار را از آن پدید می‌آورد. گاه ارائه‌ی نقش شوخ‌طبع به دلیل همیشگی بودن و فی‌البداهه بودنش دشوارتر از کار دلچک و ابله است. خلاقیت در موفقیت یک شوخ‌طبع بیشترین نقش را دارد. این افراد به دلیل کاستن از تنش اجتماعی گروهی که در آن عضو هستید، پاداش می‌گیرند و دوستاناران زیادی دارند. شوخ‌طبع‌ها را بر اساس شخصیشان به دو گروه دلچک‌نما و کنایه‌زن تقسیم کرده‌اند. اولی با رفتار و دومی با کلام از شرایط جدیدت‌زدایی می‌کند. معمولاً نقش کنایه‌زدن دشوارتر، و در مقابل اثربخش‌تر است.^{۱۸۶}

¹⁸⁶ Goodchilds and Smith, 1964.

ت) کم‌دین، از نظر تاریخی یکی از جدیدترین نقش‌های پدید آمده در مورد خنده است. کم‌دین کسی است که در میان گروهی ناآشنا، که خودشان هم با هم ناآشنا هستند، به ارائه‌ی جوک می‌پردازد. کم‌دین برخلاف دل‌تک و ابله ظاهری شبیه به افراد عادی دارد و معمولاً نقش فردی زیرک و هوشمند را بازی می‌کند. همچنین برخلاف این دو مورد تماشاچی را نادیده نمی‌گیرد و در اندرکنش با ایشان خنده تولید می‌کند. کم‌دین از نظر شباهت با مخاطب و سوار کردن جوک‌هایش بر اندرکنش رویارو، به شوخ‌طبع شباهت دارد. در واقع می‌توان این را شکلی تخصص یافته و اقتصادی شده از شوخ‌طبعی دانست. کم‌دین بر خلاف شوخ‌طبع در زمینه‌ای کوچک از دوستانش عمل نمی‌کند. او فردی بیگانه است که با جمعیتی بزرگ و غریبه نسبت به هم رویارو می‌شود و وظیفه‌ی دشوار جدیت‌زدایی از این موقعیت را بر عهده می‌گیرد. در واقع عمل کم‌دین بیشتر به سخنرانی شباهت دارد تا اجرای تئاتر.

بخت کم‌دین تا حدود زیادی با شهرتی که در میان تماشاچیان دارد گره خورده است. این شهرت ممکن است باعث شود که مخاطبان برای زودتر

خندیدن به شوخی‌هایش آمادگی ذهنی داشته باشند، یا برعکس برای لجبازی با او و هو کردنش دست به یکی کنند. به عبارتی، کم‌دین با یک توده‌ی درهم از مردم روبروست، و باید در کنترل و جهت‌دهی به عواطف و هیجان‌اتشان مثل رهبران آشوب‌های توده‌ای، زود تصمیم بگیرد و با قاطعیت اجرا کند.

رمز موفقیت بسیاری از کم‌دین‌ها آن است که به مخاطب حمله می‌کنند و با نیش و کنایه او را در موقعیتی تدافعی قرار می‌دهند. موقعیتی که فرد برای رهیدن از آن ناچار است بخندد تا دوستی خود را ابراز کند. این راهبرد در صورتی که کم‌دین از نظر پایگاه طبقاتی فروتر از مخاطب باشد، کارکرد ندارد. به همین دلیل هم کم‌دین‌های کودک یا زن به جای حمله به مخاطب، او را برای حمله به خود همراهی می‌کنند. یعنی کم‌دین‌های مرد بیشتر بر نقاط ضعف مخاطب تأکید می‌کنند، و کم‌دین‌های زن برعکس نقاط ضعف خویش را ارائه می‌نمایند. به دلیل ناشناخته و به نادرست، معمولاً کم‌دین‌ها از نظر جنسی منحرف پنداشته می‌شوند. به همین دلیل هم تعداد کم‌دین‌های زن بسیار اندک است.

تحلیل جامعه‌شناختی: ساخت قدرت

افلاطون در رساله‌ی فیلبوس گفتگویی میان سقراط و پروتارخوس را روایت کرده است و در یکی از بندهای آن از زبان سقراط می‌گوید: دوستان باید نادانی رفیقانشان در مورد زیبایی، خرد و نیکوکاری را با خنده پاسخ دهند.^{۱۸۷} افلاطون در جای دیگری به هنگام نقد رفتار پهلوانان در زمان جنگ، از غریو پیروزی برکشیدن و خندیدن به رنج دشمنان، به عنوان رفتاری طبیعی و عادی پشتیبانی کرده و آن را چیزی متفاوت با شوخی، و رفتاری ذاتی دانسته است.

ارسطو، در رساله‌ی شعر، از زاویه‌ی دیگری به موضوع نگاه می‌کند و به هنگام شرح تفاوت میان تراژدی و کمدی، مشاهده‌ی زشتی و ضعف را دلیل اصلی شوخی و خنده می‌داند. او معتقد است که دیدن رنجهای کوچک در

¹⁸⁷ افلاطون، 1334.

دیگران سرگرم کننده و خوشایند است، اما برخورد با رنجهای بزرگی مانند مرگ یکی از نزدیکان یا نقص عضو، همدردی آدمی را بر می‌انگیزد.^{۱۸۸}

چنان که آشکار است، در روزگار باستان بسیاری از نویسندگان با پیروی از این دو غول فلسفه‌ی یونان، خنده را به رویارویی قوی و ضعیف مربوط می‌دانستند و واکنش طبیعی فرد قدرتمندتر را خنده می‌پنداشتند.

این رویکرد، یعنی توجه به مفهوم قدرت در تحلیل خنده، همچنان در این شکل جنینی‌اش باقی ماند، تا این که در قرن هفدهم با گرایش و تمرکز یکی از فلاسفه‌ی بزرگ نوزایی بر مفهوم قدرت، بار دیگر در قالبی جدید صورتبندی شد.

یکی از قدیمی‌ترین دیدگاه‌های توضیح دهنده‌ی جوک و خنده که هنوز به بقای خود ادامه می‌دهد، توسط فیلسوف انگلیسی توماس هابز معرفی شد. بر اساس این دیدگاه، خنده عبارت است از حالت سرخوشی ناشی از احساس برتری. یعنی شوخی‌ها باعث می‌شوند تا فرد خود را نسبت به افراد

¹⁸⁸ ارسطو، ۱۳۷۳

دیگر - که آماج شوخی هستند- برتر و بالاتر ببیند، و این امر مایه

سرخوشی‌اش می‌شود. هابز در لویاتان در این مورد می‌گوید:^{۱۸۹}

«افتخار ناگهانی میلی است که حالاتی در چهره ایجاد می‌کند که خنده نامیده

می‌شوند. که یا به واسطه‌ی عمل ناگهانی خود آدمیان که آنها را خوش

می‌آیند ایجاد می‌شود، و یا در نتیجه‌ی دیدن چیزی بدشکل و بی‌قیافه در

دیگران که در مقایسه با آنها خود را ناگهان تأیید و تمجید می‌کنند، رخ

می‌دهد. و خنده بیشتر خصلت کسانی است که از توانایی‌های موجود در

خودشان چندان آگاهی ندارند و مجبور میشوند با دیدن نارسایی‌ها و معایت

دیگران خودشان را تأیید کنند. و بنابراین خندیدن به معایت دیگران بیشتر

نشانه‌ی جبن است. زیرا یکی از خصال واقعی مردان بزرگ کوشش برای رها

کردن دیگران از احساس حقارت و خواری است، و آنها خود را تنها با

تواناترین کسان مقایسه می‌کنند.»

¹⁸⁹ هابز، ۱۳۸۰: ۱۱۰.

این نوشتار به قدر کافی روشن است و تمام مایه‌های فکری نظریه‌ی تحقیق‌کنندگی^{۱۹۰} جوک را در خود دارد.

دیدگاه هابز با آنچه که فیلسوفان کلاسیک می‌گفتند یک تفاوت عمده دارد. نخست آن که حس پیروزی بر دیگری و چیرگی در عامترین مفهوم خود با خنده و شوخی پیوند خورده است، و دوم این که این پیوند همه‌ی انواع خنده را در بر می‌گیرد. یعنی نه تنها تمام ادراکات چیرگی خنده‌آورند، بلکه تمام خنده‌ها هم از این ادراک ناشی شده‌اند.

نگرش هابز در مورد خنده برای قرن‌ها بر فضای فکری اروپاییان چیره بود، و در پیوند با قالب‌های اخلاقی و دینی مسیحی بازتعریف می‌شد. در تمام کتاب مقدس - عهد قدیم و عهد جدید - هیچ اشاره‌ی مستقیمی به خنده‌ی ناشی از شوخی وجود ندارد، و در تمام دوران قرون وسطا ارباب کلیسا پیروانشان را از خنده - این وسوسه‌ی شیطان - بر حذر می‌داشتند. به این ترتیب نگره‌ی هابزی در این بستر مساعد جا افتاد و مورد پذیرش واقع شد.

¹⁹⁰ disparagement theory of humor

چنان که بعدها، طغیانگرانی رمانتیست مانند بودلر هم نتوانستند خود را از بند آن برهانند.

بودلر در «گل‌های رنج» (۱۸۵۵م) خنده را مهمترین نمود خصلت شیطانی بشر می‌نامد. دیدگاه کنونی ما در این مورد البته بسیار تفاوت کرده است.

شواهد زیادی در مورد ارتباط خنده با احساس چیرگی وجود دارد. برگسون بخش مهمی از کتابش را به بحث درباره‌ی دلیل خنده‌ی مردم به کسی که روی پوست موز لیز می‌خورد اختصاص داده است.^{۱۹۱} چنان که از نوشتار وی بر می‌آید، اگر نظریه‌ی تحقیر درست باشد، درجه‌ی خنده‌دار بودن یک جوک باید به شدت تحقیرآمیز بودنش وابسته باشد.

یکی از نخستین پژوهش‌هایی که این پیش‌بینی را مورد آزمون قرار داد، کاری میدانی بود که در آن از گروهی یهودی و غیریهودی خواسته شد تا درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک‌هایی را که قهرمانشان یهودی یا غیریهودی بود مشخص کنند. نتیجه نشان داد که یهودیان به طور مشخص جوک‌های مربوط به

¹⁹¹ Bergson, 1911.

یهودیان را کمتر از سایرین خنده‌دار می‌دانند. جالب آن که با تغییر دادن هویت قهرمانان به اسکاتلندی - که در اروپا مثل یهودیان به حساست شهره‌اند- باز هم ارزیابی یهودیان تغییری نکرد. یعنی آنها علاوه بر این که قومیت خود را به عنوان آماج شوخی نمی‌پسندیدند، تأکید بر صفات منسوب به خود را نیز خوش نمی‌داشتند.^{۱۹۲} جالب آن که خود این یهودیان در خسیس پنداشتن خودشان با دیگران هم‌نظر نبودند، اما از دیدگاه سایرین در مورد خود آگاهی داشتند.

آزمون مشابهی که سالها بعد با دقت بیشتر انجام گرفت، آن آزمودنی‌هایی متعلق به چهار مذهب مسیحی (باپتیست‌های جنوبی، کاتولیک، شاهدان یهوه، عارفان) را مورد پرسش قرار داد. نتیجه آن بود که درجه‌ی خنده‌دار بودن جوک برای این افراد با محتوایشان نسبت مستقیم داشت. هرچه جوک

¹⁹² Wolff et al, 1934.

گروه مذهبی خودی را بیشتر می‌ستود و گروه‌های رقیب را بیشتر تحقیر می‌کرد، خنده‌دارتر تلقی می‌شد.^{۱۹۳}

داده‌های به دست آمده در این زمینه به زودی به شواهدی ضد و نقیض انجامید. آشکارترین جنبه‌ی این ماجرا، این بود که زنان به قدر مردان به جوک‌هایی که به زنان مربوط می‌شد می‌خندیدند، و سیاه‌پوستان هم مشابه این وضعیت را در قبال جوک‌هایی که سیاهان را مسخره می‌کرد، داشتند. مشاهداتی از این دست، نشان داد که چارچوب نظریه‌ی تحقیر با رویکرد خطی و سراسرستش کمی ساده‌انگارانه بوده و ماجرای تحقیر شدگی پیچیده‌تر از آن است که در نگاه اول به نظر می‌رسد.

یکی از اندیشمندانی که نظرش در رفع این کاستی نظریه‌ی تحقیر سخت مؤثر از آب در آمد، ویلیام جیمز بود. او در کتاب مشهوری که در اواخر قرن نوزدهم درباره‌ی روانشناسی عمومی نوشت، مفهومی به نام گروه‌های مرجع را معرفی کرد. به نظر او، هر فرد انسانی به واسطه‌ی میدانی از ارتباطات بین

¹⁹³ La Fave, 1972.

خودش با عناصر جهان خارج، اندرکنش خویش را با محیط تنظیم می‌کند. این عناصر واسطه، بسته به درجه‌ای که به من متعلق دانسته شوند، مهم پنداشته می‌شوند و در حوزه‌ی اختیارات و مالکیت من برجستگی می‌یابند. به این ترتیب هر فرد انسانی در دایره‌ای بسته از مفروضات زندگی می‌کند، و عناصر داخل این دایره را به خود منسوب می‌داند. عناصر ریختی و بدنی زیربنایی‌ترین این عناصر هستند. اما نمادهای مربوط به هویت و گروه نیز در این میان نقش مهمی را ایفا می‌کنند.

نظریات جیمز، به پیدایش مفهومی به نام گروه مرجع در جامعه‌شناسی انجامید. گروه مرجع عبارت از آن گروهی از مردم جامعه هستند که فرد خود را با ایشان همگون می‌پندارد، رفتارشان را تقلید می‌کند، و در آن عضویت دارد، یا آرزوی عضویت در آن را دارد!

به این ترتیب مشکلی که ذکرش گذشت، حل شد. یعنی مردان و سفیدپوستان به عنوان گروه مرجع در نظر گرفته می‌شدند و بنابراین بخش مهمی از جوکهایی که به طبقات فروپایه‌تر منسوب می‌شد، اصولاً توسط این افراد به عنوان توهین به خودشان تلقی نمی‌شد. چون خود را به گروه مرجع

متعلق می‌پنداشتنند و به قول مارکس، موقعیت اجتماعی‌شان هنوز حالت طبقه برای خود را پیدا نکرده بود.

این نکته را نباید از یاد برد که هدف از تعریف جوکهای تحقیرآمیز، تخطئه‌ی افراد مشابه با قهرمان جوک نیست. چنان که گفتیم، بخش عمده‌ای از رفتارهای خشونت‌آمیز نمادین در روابط بینافردی به صورت جوک و شوخی ظهور می‌یابند و اینها نه تنها در صدد لطمه زدن به کنش متقابل بین افراد و تحقیر طرف مقابل نیستند، که با پالایش تنشهای یاد شده، معنایی عکس هم به خود می‌گیرند. در یک پژوهش آماری، نشان داده شده که ۲۳ کل جوکهایی که در جمع گفته می‌شود حالت منفی دارد. یعنی به یکی از اعضای جمع ارجاع می‌شود و یکی از صفات وی را نکوهش می‌کند.^{۱۹۴} با وجود آن که این جوکها از بیرون دشمنانه و بدخواهانه دیده می‌شوند، اما در روابط درون گروهی به عنوان رفتارهایی دوستانه تفسیر می‌گردند. به شکلی که افراد شاخص و رهبران گروه همیشه بیش از دیگران آماج این

¹⁹⁴ Scogin and Pollio, 1980.

شوخی‌ها قرار می‌گیرند و همگان هم این شوخی‌ها را به عنوان اهمیت و برجستگی فرد مورد نظر تعبیر می‌کنند، نه تلاش برای مخدوش کردن تصویر ذهنی از وی.

همچنین به نظر می‌رسد که شاخصهای فردی هم در علاقه به جوکهای دارای عنصر تحقیر مؤثر باشد. بر مبنای آزمایشی که بر ۴۲۹۲ نفر با سن بین ۱۲ تا ۶۶ سال در آمریکا انجام گرفته، چنین بر می‌آید که مسن‌ترها بیشتر از جوکهای دارای عنصر عدم تناسب و معمای منطقی لذت می‌برند، و در مقابل جوانترها و افراد تندرو، جوکهای دارای عنصر تحقیر را بیشتر می‌پسندند.^{۱۹۵}

¹⁹⁵ Santrock, 1991.

گفتار چهارم: جمع‌بندی

بر مبنای آنچه که گذشت، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

نخست: خنده، از منظر زیست‌شناسانه؛

الف) یک الگوی رفتاری ثابت است که به صورت پیش‌تئیده در دستگاه

عصبی آدمیان و سایر نخستی‌های عالی وجود دارد.

ب) از نظر تکاملی از رفتارهای نمایانگر خشم و تهدید مشتق شده است.

پ) به دلیل ارتباط با شرایط لذت‌بخش و خوشایند، با الگوی رفتاری

ثابت دیگری که به چنین شرایطی مربوط می‌شوند، پیوند خورده است. این

رفتار دوم، لبخند است و تبار تکاملی‌اش بیشتر به حالات مربوط به آرامش و

امنیت مربوط می‌شود.

ت) خنده، نوعی برانگیختگی هیجانی است که در شرایط امن، و به دنبال

شگفتی ناشی از برخورد با پدیداری نامنتظره بروز می‌کند.

دوم: خنده از دیدگاه روان‌شناختی؛

الف) نوعی نمود رهایی از تنش روانی است، که به دنبال بازآرایی داده‌های مربوط به جهان خارج، و حل کردن مسئله‌ای تنش‌زا عارض می‌شود.

ب) ناشی از عملکرد ترکیبی و کل‌گرای نیمکره‌ی راست است.

سوم: از نظر زبان‌شناسی؛

الف) مجموعه‌ای از عناصر زبانی (جوک‌ها) برای تولید خنده تخصص یافته‌اند.

ب) ارتباط زبانی مربوط به جوک، نوعی ارتباط غیرصادقانه و بازی‌گونه است و این خصلت آن توسط هردو سوی ارتباط پذیرفته شده است.

پ) جوک متنی دوپهلوی با چند معناست که کلید مفهومی آن، گذار از معنای هنجارین، معقول و معمولی به معنای نامعقول، ناهنجار و غیرمنتظره را ممکن می‌سازد.

ت) سطوح گوناگون سازمان‌یافتگی نشانگان زبانی می‌تواند برای تولید ساخت چند معنا به کار گرفته شود.

چهارم: جوک‌گویی از دید جامعه‌شناختی؛

الف) نوعی کنش ارتباطی دوستانه است و بسته به سطوح گوناگون صمیمیت میان افراد درگیر، اشکال گوناگون پیدا می‌کند.

ب) شیوه‌ای غیرمستقیم برای اشاره به تنشهای بینافردی است و با نمادین کردن کشمکش اجتماعی، اثر مختل‌کننده‌اش را برای نظم اجتماعی کاهش می‌دهد.

پ) اشاره‌ی جوک‌ها به تابوهای اجتماعی، شیوه‌ای از خنثاسازی مفاهیم تنش‌زاست و با جدیت‌زدایی از موضوعات و شرایط مسئله‌زا، حضورشان را تحمل‌پذیر می‌سازد.

ت) از سوی دیگر، جوک با گوشزد کردن پیامدهای نقض تابوها، تحقیر افراد بیگانه و ستایش عناصر هویت‌بخش به گروه‌ها، نظارت اجتماعی بر رفتارهای فردی را تحکیم می‌کند و هنجارسازی کنشها را ممکن می‌سازد.

ث) بر مبنای کارکردهای اجتماعی جوک، نقشهای اجتماعی و بازیهای جا افتاده‌ای در هر جامعه پدید آمده‌اند که با موقعیت افراد حافظ تابوها - کاهنان و افراد مقدس - پیوند دارند.

بخش سوم: پژوهش

گفتار نخست: ماده و روش

پرسشهای اصلی

زبان فارسی نیز مانند هر زبان دیگری ساختارها و قواعد خاص خود را برای ساخت جوک پرورده است، و جامعه‌ی ایرانی نیز الگوهای ویژه‌ی خویش را برای خندیدن بدان ساماندهی کرده است. این زمینه نیز مانند بسیاری از حوزه‌های دیگرِ جامعه‌شناسانه، تا به حال به طور شایسته مورد واری قرار نگرفته است، و متون بسیار کمی در مورد آن در دست داریم که بیشتر از زمره‌ی تک‌نگاری و گردآوری است.

زمینه‌ی نظریِ پژوهشی که در این بخش ارائه خواهد شد، مدلی سیستمی از پویایی فرهنگ است که به اعتبارِ نامِ عناصرِ فرهنگیِ تعریف شده در آن، نظریه‌ی منشها خوانده می‌شود. در این مدل، فرهنگ به عنوان شبکه‌ای خود

زاینده و خودارجاع از عناصر همانندساز^{۱۹۶} اطلاعاتی (منشها) مورد تحلیل واقع می‌شود. کلیات این نظریه در نوشتار دیگری آورده شده است و بازگویی آن در این مختصر نمی‌گنجد. آنچه که در اینجا اهمیت دارد، استخوانبندی مفهومی مشترکی است که در میان مدل‌های نظری مربوط به جوک و نظریه‌ی منشها مورد توافق است. از یک سو، چنان که دیدیم، داده‌های نقل شده در بخش دوم، با وجود آن که توسط سرمشق‌های نظری متفاوت و دیدگاه‌های گوناگونی تولید شده بودند، در سطحی نهادین با هم سازگاری داشتند و تصویری منسجم و یگانه از جوک‌ها و کارکردهایشان را به دست می‌دادند. از سوی دیگر، این تصویر زیربنایی و پایه از جوک با نظریه‌ی منشها همخوانی دارد و می‌تواند در زمینه‌ی آن کاربرد پیدا کند.

می‌توان جوک‌ها را منشهایی کوچک و عامیانه دانست که به دلیل ساخت معنایی خاصشان با سیستم پاداش/لذت پیوند خورده‌اند و از این رو به عنوان واحدهای انتقال لذت در مجاری ارتباطی عمل می‌کنند. کارکردهای

^{۱۹۶} replicator

جامعه‌شناختی جوک‌ها را می‌توان در مقام پیامد این ساخت معنایی ویژه و پیوندِ خاص فهمید.

در نظریه‌ی منشاها، هر عنصر فرهنگی (منش) به عنوان سیستمی اطلاعاتی در نظر گرفته می‌شود که به صورت یک همانندسازِ یکپارچه و واحد در جریان کنش ارتباطی و در قالب نظامهای نشانگانی/معنایی تکثیر می‌شود. بر مبنای مدلی که از این عناصر اطلاعاتی در دست داریم، می‌توان منشهای گوناگونِ متعلق به یک حوزه‌ی فرهنگی خاص را به کمک شاخصه‌هایی رسیدگی‌پذیر و تجربی رده‌بندی کرد، و با تحلیل زیرواحدهای نشانگانی و معنایی موجود در هریک، برداشتی دقیق و ساختارشناسانه در مورد آن پیدا کرد. بر مبنای این تحلیل‌ها، دستیابی به پیش‌بینی‌هایی در مورد الگوی پویایی منش در سپهر فرهنگی ممکن می‌شود، و می‌توان قواعد رفتار منش در زمینه‌ی اجتماعی‌اش را بر اساس قوانین حاکم بر سیستمهای پیچیده‌ی خودزاینده^{۱۹۷}، استنتاج نمود.

^{۱۹۷} autopoietic

منش، و برآیند رفتار منشا - یعنی فرهنگ - نظامی پیچیده است که رفتاری بسیار بغرنج را از خود نشان می‌دهد. برای دستیابی به قواعدی تحلیلی در زمینه‌ی فرهنگ، و محک زدن ارزش نظریه‌ی منشا به عنوان دیدگاهی نو، به منشهای کوچک و ساده، با ساختارهایی تحلیلی‌پذیر نیازمندیم، که در عین حال به شکلی گسترده رواج داشته باشند و پویایی‌شان را بتوان در لایه‌های چهارگانه‌ی فراز^{۱۹۸} ردیابی کرد. منشهایی که برای واری و تجربی نظریه‌ی منشا مورد نیازند، باید کوچکترین واحدهای تکثیرپذیر در سپهر فرهنگی باشند، و مستقل از منشهای دیگر تکثیر شوند.

کوچکترین منشهایی که می‌شناسیم، عبارتند از شایعه‌ها، جوک‌ها، و

نامه‌های زنجیره‌ای.^{۱۹۹}

^{۱۹۸} کوتاه شده‌ی سطوح مشاهداتی چهارگانه‌ی زیستی، روانی، جامعه‌شناختی، و فرهنگی

است که در نظریه‌ی منشا به عنوان مقیاسهای اصلی مشاهده و تحلیل سیستمی رخدادها

تجربی در نظر گرفته می‌شوند.

^{۱۹۹} chain letters

شایعه به دلیل سوار شدنش بر منشهای خبری دیگر، و وابستگی اش به اطلاعات زمینه‌ای، برای بررسی مورد نظر ما مناسب نیست. با این وجود، داده‌هایی که در مورد بررسی جامعه‌شناسانه و روانشناسانه‌ی شایعه وجود دارد^{۲۰۰} پیش‌بینی‌های ما را در نظریه‌ی منشا تأیید می‌کند.

نامه‌های زنجیره‌ای با وجود ساخت جالب توجهشان، به دلیل وابستگی‌شان به متن نوشتاری، در کنش متقابل رویاروی بین افراد - که شکل پایه‌ی انتقال منشا است - حضور ندارند. به همین سبب هم برای محک زدن کارآیی نظریه‌ی منشا در گسترده‌ترین سطح، از شمول کافی برخوردار نیستند. با این وجود در پیوست نخست، نتایج پژوهشی درباره‌ی ساختار و پویایی نامه‌های زنجیره‌ای گزارش شده است، که از سوی کارآیی نظریه‌ی ما را در تحلیلهای فرهنگی نشان می‌دهد، و از سوی دیگر به شباهت ساختار جوک‌ها و این نامه‌ها دلالت دارد.

^{۲۰۰}آپورت و پستمن، ۱۳۷۲.

جوک‌ها، به دلیل گره خوردنشان با کنش متقابل نمادین، فراگیر بودنشان در بخش عمده‌ی فضاهاى تبادل فرهنگی، و پیوند مستقیمشان با سیستم لذت/پاداش، بهترین نامزد برای واری تجرِبِی نظریه‌ی منشا هستند.

در پژوهش کنونی، با دو پرسش کلیدی به بررسی جوکهای فارسی پرداختیم:

نخست: کاربردهای نظریه‌ی منشا در تحلیل ساختار، رده‌بندی و بررسی پویایی جوک‌ها کدام است؟ و چگونه می‌توان از این تحلیل برای تعیین ساختار کمینه‌ی یک منش بهره برد؟

دوم: قواعد حاکم بر ساخت معنایی و ارجاعات زبانی رایج در جوک‌های فارسی چیست؟ و کارآیی نظریه‌ی منشا در تفسیر ارتباطات درونی میان عناصر معنایی یک جوک چقدر است؟

پرسش نخست، ما را به تشریح ساختار جوک‌ها وا می‌دارد، و پرسش دوم ارتباط عناصر درونی جوک‌ها را با عواملی مانند تابوهای اجتماعی، مفاهیم تنش‌زا، قومیت و نقش اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد.

شرح کلیدواژگان

چنان که گفتیم، عنصر مشترک در تمام جوک‌ها، وجود ساخت معنایی چندلایه، و کلیدی مفهومی بود که گذار از یکی از این لایه‌ها به دیگری را ممکن می‌ساخت. ساختار معنایی تک تک جوک‌های گردآوری شده مورد واریسی قرار گرفت و معنای هنجار، عادی، و پیش‌پا افتاده‌ی متن جوک - که ابتدا به ذهن مخاطب خطور می‌کرد- با عنوان معنای پایه در نظر گرفته شد. معنا(ها)ی ممکن دیگری که به کمک کلید درک می‌شد و رسیدن بدان باعث بروز خنده می‌شد، با نام معنای هدف خوانده شد و در مواردی که بیش از یک معنای هدف وجود داشت، با شماره‌ای در کنار عبارتِ هدف مشخص شدند. به این ترتیب هر جوک از متنی یکتا تشکیل شده بود که دست کم دو معنای پایه و هدف از آن استنتاج می‌شد.

متن جوک، از مجموعه‌ای از نشانه‌های حامل معنا تشکیل می‌یافت که می‌توانست زبانی (واژگان، گزاره‌ها، و...) یا پیرازبانی (حرکات بدن، شکلک در چهره و...) باشد. واژه، گزاره یا اشاره‌ای پیرازبانی که مخاطب را از معنای

پایه به هدف راهنمایی می‌کرد، به عنوان کلید در نظر گرفته شد. این راه‌ها برای تشخیص کلید از سایر عناصر جوک به کار گرفته شد:

الف) کلید، بخشی از جوک بود که خنده بلافاصله پس از ارائه شدنش بروز می‌کرد.

ب) کلید، آن بخشی است که اگر نا به جا -خیلی زود یا خیلی دیر- ارائه شود، از بروز خنده جلوگیری می‌کند.

پ) کلید، آن بخشی است که با حذف شدنش جوک به متنی عادی تبدیل می‌شود.

ت) کلید، آن بخشی است که اگر -به دلیل بیان نامناسب یا بی‌توجهی شنونده- فهمیده نشود، جوک بی‌معنا جلوه خواهد کرد. در صورتی که این بخش با عبارتی دیگر به مخاطب ارائه شود، و این امر به فهمیده شدن کلید کمک کند، ممکن است خنده‌ی به تعویق افتاده آزاد شود.

اگر جوک در خنداندن شنونده کامیاب می‌شد و رسیدن از متن پایه به هدف را با شرایط برانگیزاننده‌ی رفتار خنده همراه می‌کرد، آن را موفق در نظر می‌گیریم و در غیر این صورت آن را ناموفق می‌خوانیم.

در یک جوک موفق، به هنگام برخورد با کلید، تغییر حالتی ذهنی در شنونده ایجاد می‌شود که باعث می‌شود تا معنای پایه را رها کند و معنای هدف را درک کند. این پدیده را گذار معنایی خواندیم.

شیوه‌های گوناگونی از ساماندهی معنا در یک جوک می‌توانست گذار معنایی را پدید آورد. هریک از این راهبردها، به عنوان نوعی از جوک در نظر گرفته شدند. چنان که از نتایج آماری برآمد، هریک از این انواع ساختاری ویژه و منحصر به فرد دارند.

حوزه‌های مشاهداتی

برای پاسخگویی به پرسشهای یاد شده، در دو سطح به بررسی جوک‌ها پرداخته شد. نخست، مجموعه‌ای از جوک‌ها رایج در زبان فارسی گردآوری شد، و خودِ جوک‌ها به عنوان منشهایی تحلیل‌پذیر مورد واری قرار گرفتند. دوم آن که رابطه‌ی جوک‌ها با افراد حامل و تکثیر کننده‌شان به کمک پرسشنامه‌هایی سنجیده شد و پیش‌بینی‌های برآمده از نظریه‌ی منشها به این ترتیب به محک تجربه گذاشته شد.

برای گردآوری داده‌های مورد نیازِ نخستین بخشِ کار، از این منابع استفاده شد:

الف) مجموعه‌ای از جوک‌های فارسی که از ابتدای سال ۱۳۷۵ تا انتهای سال ۱۳۸۰ در تهران رایج بودند، به شیوه‌ی مشاهده‌ی مشارکتی گردآوری و طبقه‌بندی شدند. یعنی نگارنده با افراد گوناگون -از طبقات و سنین مختلف- وارد کنش جوک‌گویی می‌شد و در حلقه‌های دوستانه‌ی متنوعی، جوک‌ها را گردآوری و ثبت می‌کرد. موقعیت سنی و نقش اجتماعی نگارنده

در طی این سالها به گونه‌ای بود که دسترسی به طیف وسیعی از این حلقه‌های دوستانه را ممکن می‌ساخت. فضاهایی که نگارنده به آنها دسترسی یافت، عبارت بودند از:

محیطهای دانشجویی، حلقه‌های دوستانه‌ی جوانان (شهرنشین و معمولا متعلق به طبقه‌ی متوسط به بالا)، گروه‌های دوستانه‌ی دانش‌آموزی، محیطهای دوستانه‌ی چند-خانواده‌ای و فضاهای دوستانه‌ی میان کارمندان یقه سفید. چند محیط متفاوت نمونه (حلقه‌های دوستانه‌ی جوانان خلافکار، گروه‌های منسوب به طبقه‌ی پایین، فضاهای کارگری) هم برای اطمینان از همزور و همگن بودن نوع جوک‌ها مورد بررسی مورد قرار گرفت.

ب) رسانه‌های رسمی تولید و توزیع فرهنگ (رادیو و تلویزیون، مجلات، کتابهای جوک) هم در این فاصله مورد مشاهده قرار گرفتند و جوک‌های رایج در آنها نیز ثبت و طبقه‌بندی شدند. بدیهی است که به دلیل قدرت تابوهای فرهنگی، جوکهای رایج در این لایه از نظر اشاره به تابوها پاکیزه‌تر از منبع قبلی بودند و در میان حلقه‌های دوستانه رواج زیادی نداشتند.

رسانه‌های رسمی بسته به نوع مخاطبشان انواع خاصی از جوک‌ها را تکثیر می‌کردند و معمولاً محصولاتشان خارج از آن حوزه برد چندان‌ی نداشت.

پ) رسانه‌های غیررسمی انباشت و توزیع جوک (سایت‌های اینترنتی) نیز مورد بررسی قرار گرفتند و جوک‌های ثبت شده بر آنها هم گردآوری شد. این سایتها با کاربرانی با سن، موقعیت اجتماعی، و سطح دانایی خاص مرتبط بودند. با توجه به توزیع اطلاعات مربوط به استفاده از رایانه در جامعه، می‌توان حدس زد که بیشتر کاربران را جوانان شهرنشین متعلق به طبقه‌ی متوسط به بالا تشکیل می‌داده‌اند.

ت) منابع غیرفارسی، که مجلات، کتابها و سایت‌های اینترنتی را شامل می‌شدند. به ویژه سایت‌های اینترنتی ویژه‌ی جوک زیاد مورد واری قرار گرفتند و مجموعه‌ی بزرگی از جوک‌های رایج در زبانهای انگلیسی و فرانسوی گردآوری شدند. از آنجا که جوک‌های انگلیسی رواج بیشتری داشتند و از جوک‌های فاقد ایهام زبانی - که جوک را به زبان خاصی وابسته می‌کرد- نسخه‌های انگلیسی هم وجود داشت، نمونه‌های گردآوری شده برای تحلیل‌مان را به متون انگلیسی منحصر کردیم.

در بسیاری از موارد، چندین نسخه‌ی مشابه از یک جوک رواج داشت. در چنین مواردی تنها به ثبت یکی از آنها بسنده شد و تنها زمانی نسخه‌های دیگر هم ثبت گردید، که ساخت معنایی و نقاط ارجاع جوک با هم تفاوت معناداری داشته باشد. علاوه بر این، در پانزده مورد جوک‌های فارسی ترجمه‌ای از جوک‌های انگلیسی بود که در این موارد تنها نسخه‌های انگلیسی ثبت شد. در شش مورد، جوک‌های رایج در زبان فارسی عناصر زبانی انگلیسی را در خود داشت و در سه مورد این عناصر به زبان ترکی مربوط می‌شد. در حالت اول جوک‌ها با وجود ناشناخته بودن ریشه‌ی انگلیسی‌شان، به دسته‌ی انگلیسی‌زبانها منسوب شدند.

برای واری درجه‌ی دقت در فرآیند گردآوری، درجه‌ی کامل بودن مجموعه‌ی جوک‌ها در برخورد با هر جوک جدیدی مورد بررسی قرار می‌گرفت. یعنی در برخورد با جوک‌های نوظهور دسته‌ی الف، زمان شنیده شدن جوک از گوینده پرسیده می‌شد. در صورتی که جوک بیشتر از یک ماه عمر داشت و در خزانه‌ی داده‌های گردآوری شده وجود نداشت، امتیازی منفی برای دقت گردآوری محسوب می‌شد. فرآیند گردآوری آنقدر انجام شد

که این امتیاز به صفر میل کرد. یعنی در سه ماه پایانی سال ۱۳۸۰ تمام جوک‌هایی که برای بار نخست شنیده می‌شدند و به مجموعه افزوده می‌گشتند، کمتر از یک ماه عمر داشتند. با توجه به این شاخص، چنین می‌نماید که کل جوک‌های رایج در تهران در سالهای ۱۳۷۵-۸۰ تمام‌شماری شده باشند.

جوک‌های دسته‌ی (ب) و (پ) کاملاً وابسته به دسته‌ی (الف) بودند. رسانه‌های عمومی به طور کلی از نظر تولید جوکها برجسته نبودند و بیشتر جوک‌های رایج در سطح جامعه را در شکل اصلی (پ) یا تابوزدایی شده‌شان (ب) بازتولید می‌کردند. به این ترتیب چنین می‌نماید که ادعای تمام شماری جوک‌های رایج در تهران در این سالها، به رسانه‌های عمومی فارسی زبان هم قابل تعمیم باشد.

در مقابل، تمام شماریِ جوک‌های دسته‌ی (ت) ناممکن بود. تنها دو هزار و صد سایتِ حاوی جوک به زبان انگلیسی بر روی اینترنت وجود داشت که واریسی تمامشان اصولاً ناممکن بود. بنابراین در رده‌ی (ت) به گزینش

تصادفی جوکها اکتفا کردیم. از میان سایتهای موجود بر شبکه، ده تایی که بیشترین بازدید کننده را داشتند انتخاب شدند و جوکهای موجود بر آنها تمام شماری شد. از این میان ۱۳۰ جوک به طور تصادفی انتخاب شد و مورد تحلیل‌های آماری قرار گرفت و با جوکهای فارسی مقایسه شد. در کل، ۷۱۷ جوک گردآوری شد که ۵۸۷ تایشان (۸۱/۹٪) فارسی و ۱۳۰ تا (۱۸/۱٪) انگلیسی بودند.

جوک‌ها بر مبنای این شاخصها رده‌بندی شدند:

الف) اندازه یا محتوای اطلاعاتی^{۲۰۱}

در صد نمونه از جوک‌ها که به صورت تصادفی انتخاب شده بودند، تعداد واژگان و حروف تشکیل دهنده‌ی متن شمارش شد. روایتی عامیانه، خودمانی، و محاوره‌ای از جوک که در حالت عادی در مکالمات بین افراد رد و بدل می‌شد به عنوان متن معیار در نظر گرفته شد. پس از شمارش، نشان داده شد که هر واژه‌ی به کار گرفته شده در جوک به طور متوسط از چهار حرف تشکیل شده است. پس از این برآورد، شمارش تعداد واژگان به طور تصادفی آنقدر ادامه یافت تا از هر نوع جوک پنجاه نمونه شمارش شود. در این مرحله تعداد کل جوکهای دارای تعداد واژگان معلوم به ۴۱۱ تا بالغ شده بود. بر مبنای این عدد، بررسی محتوای اطلاعاتی جوکها انجام گرفت.

^{۲۰۱} information content

با توجه به این که زبان فارسی از ۳۲ حرف الفبا تشکیل شده است، و $۲^5 = ۳۲$ بر مبنای معادله‌ی شانون محتوای اطلاعاتی هر حرف الفبا برابر با ۵ بیت محاسبه می‌شود.^{۲۰۲} در مورد زبان انگلیسی هم به همین ترتیب عمل شد. با که در این حالت محتوای اطلاعاتی آن رخداد n بیت خواهد شد. ناگفته پیداست که تعمیم این فرض به ساختهای زبانی بسیاری ساده انگارانه است و در اینجا فقط برای سادگی محاسباتمان مورد پذیرش قرار گرفته است. در واقع، عواملی مانند حشو و نوفه و اطلاعات زمینه‌ای باید در این معادله وارد شوند، که پرداختن به آنها از بحث ما خارج است.

توجه به کمتر بودن تعداد حروف در زبان انگلیسی، و نوشته شدن مصوت‌های کوتاه در این زبان، می‌توان با تخمین خوبی محتوای اطلاعاتی هر واژه از زبان انگلیسی عامیانه را با یک واژه‌ی عامیانه‌ی فارسی برابر گرفت.

^{۲۰۲} این محاسبه بر مبنای ساده‌انگارانه‌ترین برداشت از معادلات شانون استوار است. یعنی

تعداد انتخابهای دودویی لازم برای رسیدن به یک رخداد از میان n گزینه‌ی ممکن، n^2

فرض شده است

توضیح آنکه در اینجا هم مانند جوکهای فارسی از ساده‌ترین روش تعیین محتوای اطلاعاتی یک دستگاه نشانگانی - یعنی تجزیه‌ی آن به دنباله‌ای از انتخابهای دوارزشی - استفاده شده است. یکی از ۲۶ حرف زبان انگلیسی را - مانند یکی از ۳۲ حرف فارسی - با پنج انتخاب دودویی می‌توان مشخص کرد. با توجه به این که محتوای هر حرف انگلیسی به این ترتیب کمی کمتر از پنج بیت می‌شود، و اندازه‌ی هر واژه‌ی این زبان هم کمی (یک حرف) بزرگتر از واژگان فارسی می‌شود، می‌توان برابر دانستن محتوای اطلاعاتی یک واژه‌ی فارسی و انگلیسی را به عنوان تخمینی نادقیق ولی کاربردی پذیرفت. به این شکل محتوای اطلاعاتی تقریبی هر واژه در متن جوک، ۲۰ بیت می‌شد. با این فرض، محتوای اطلاعاتی ۴۱۱ جوک محاسبه شد و محتوای اطلاعاتی آن در پردازش آماری شرکت داده شد.

خوشه‌بندی داده‌ها در نرم‌افزار SPSS نشان داد که به طور کلی جوک‌ها در دو دسته‌ی بلند و کوتاه جای می‌گیرند. جوکهای بلند، ساختاری داستان‌گونه دارند و معنای پایه و هدفشان شرایطی منسجم و یکپارچه را در بر می‌گیرد که از نوعی سازگاری معنایی درونی برخوردار است.

در مقابل، جوک‌های کوتاه تنها از چند گزاره تشکیل می‌شوند، ساختار داستان گونه ندارند و بیشتر به توصیف مختصر شرایطی منحصر می‌شوند که رخداد مربوط به کلید در آن تجربه می‌شود. ساخت معنایی هدف در این جوکها آشفته، متعارض و دارای ناسازگاری درونی است و معمولا باطل‌نمایی^{۲۰۳} را در خود دارند.

(ب) نوع

هر جوک، ساختاری زبانی است که به دلیل چندپهلوی بودن و حضور کلید، نوعی نوسان معنانشناختی بین معانی پایه و هدف را ممکن می‌سازد. در کل پنج الگوی اصلی در این ساختار تشخیص داده شد. هر الگو، شیوه‌ی خاصی از نوسان معنایی یاد شده را پدید می‌آورد. بنابراین مهمترین شاخصی که می‌توانست برای دسته بندی جوک‌ها مورد استفاده قرار گیرد، چگونگی تبدیل معنای پایه به هدف بود. این پنج الگو عبارت بودند از:

^{۲۰۳} paradox

نخست) بازآرایی: عامترین و رایجترین شیوهی تبدیل معنای پایه به هدف، این بود که اطلاعات داده شده در متن به کمک کلید به شکلی جدید با هم مفصل شوند و کلیتی نوظهور را پدید آورند. این بازآرایی در شرایطی رخ می‌داد که عناصر سازنده‌ی جوک تغییر معنا نمی‌دادند و تنها ترکیبشان بود که به شکلی جدید بازتفسیر می‌شد. تمایز معنای هدف و پایه به خوبی در این جوک‌ها دیده می‌شد، به طوری که تفسیر هنجار، عقلانی، معمولی، و آشنا (پایه) به عنوان زمینه‌ای برای رسیدن به برداشتی ناهنجار، نامعقول، ناممکن و غریبه (هدف) طرح می‌شد و تضاد بین این دو با شدت خنده‌ی تولید شده، نسبت مستقیم داشت. معنای هدف معمولاً به تابوهای اجتماعی مربوط می‌شد، شرایطی غیرعقلانی و ناممکن را توصیف می‌کرد، و در بسیاری از موارد به شکلی اغراق‌آمیز بر صفت خاصِ قهرمان - که معمولاً به قومیت وی مربوط می‌شد- تأکید می‌کرد.

مثال: توی یک کنفرانس علمی، یک دانشمندِ ... رفت بالای میز خطابه و گفت: تحقیقات ما بر مبنای آزمایش ساده‌ای انجام شده که می‌خوایم جلوی روی خودتون تکرارش کنیم. این مگس رو می‌بینید؟ (خطاب به مگس) مگس جان، بپر. خوب دیدین که می‌پره. حالا یکی از باله‌اش رو می‌کنیم. (باز خطاب به مگس) مگس جان، بپر. می‌بینین؟ با یک بال هم سعی می‌کند بپرد. حالا اون یکی بالش رو هم می‌کنیم. (باز هم خطاب به مگس) مگس، بپر. می‌بینین. دیگه نمی‌پره. پس نتیجه می‌گیریم. مگسها با بالشون حرف ما رو می‌شنوند.

دوم) قیاس^{۲۰۴}: در جوک‌های این دسته، تعمیم معنای یکی از عناصر موجود در متن به کلید، گذار از معنای پایه به هدف را ممکن می‌کرد. این تعمیم می‌توانست به عناصر آوایی موجود در متن، یا ساخت مفهومی آنها ارجاع شود. در این جوکها، شباهت بین یک عنصر خاص از شرایط توصیف شده در معنای پایه و هدف، به گذار معنایی می‌انجامید. ساخت منطقی این جوکها

^{۲۰۴} syllogism

از حالت پیشین پیچیده تر است و معمولاً تعمیم‌ها و استثناهایی را در درون متن شامل می‌شود. در تمام موارد، این تعمیم‌ها به پیوند خوردن دو موضوع بی‌ربط منتهی می‌شوند.

بیشترین تفاوت میان سازگاری معنای پایه و هدف را در این جوک‌ها می‌توان یافت. در این دسته جوک‌هایی وجود داشتند که معنای هدفشان تعمیمی از معنای پایه در شرایط غیرعادی بود، و جوکهای دیگری هم بودند که معنای هدفشان هیچ ارتباط معناداری با معنای پایه نداشت. معمولاً این انطباق زیاد و کم بین معنای پایه و هدف، به ترتیب در جوکهای بلند و کوتاه دیده می‌شد.

مثال: یک روز تلفن پادگان زنگ زد و پیرمردی از اون طرف خط گفت:

آقا، جعفر اونجاست؟

گروهبان گفت: بله اینجاست.

پیرمرده گفت: بابای جعفر تصادف کرده، مرده. بی‌زحمت یک جوری بهش

بگید که هول نکنه.

گروهبان وارد محوطه‌ی پادگان شد و فرمان داد: افراد، به صف.

همه به صف شدند.

فرمان داد: هرکی پدرش مرده یک قدم بیاد جلو.

همه رفتند جز جعفر. گروهبان گفت: جعفر تو هم بیا. جعفر شروع کرد به

گریه و زاری برای پدر از دست رفته‌اش.

فرداش دوباره همون پیرمرده تماس گرفت و گفت: آقا این دفعه مادر جعفر

رفته زیر ماشین مرده، لطفاً یک جوری بگید غش و ضعف نکنه.

باز گروهبانه همه رو به صف کرد و فرمان داد: هرکی باباش مرده یک قدم

بیاد جلو.

همه رفتند و جعفر هم رفت.

بعد گفت: هرکی مادرش هم مرده یک قدم بیاد جلو.

همه یک قدم دیگه جلو رفتند جز جعفر.

گروهبان گفت: جعفر تو هم بیا جلو.

جعفر باز بر سر و سینه زد و برای مرگ مادرش عزاداری کرد.

فرداش دوباره تلفن زنگ زد و همون پیرمرده گفت: زلزله اومده همه کس و کار جعفر مرده‌اند، یکجوری بگید هول نکنه.

گروه‌بان باز همه رو به خط کرد و دستور داد: بی پدر مادرها دو قدم به جلو، جعفر، بدو دور پادگان.

بعضی از جوک‌های این رده صرفاً بر مبنای شباهتی ریختی یا آوایی ساخته شده بودند و بنابراین خیلی کوتاه بودند، و معنای هدف در آنها حالتی تکه پاره و ناممکن داشت.

مثال 1: یک بابایی داشت با کلید گوشش رو می‌خاروند، کله‌اش قفل شد!

مثال 2: دو نفر می‌خواستن پشت بوم بخوابن، سر این که کی وسط

بخوابه دعواشون شد.

چنان که می‌بینید، شباهت ساختاری بین سوراخ گوش و سوراخ کلید و

تعمیم وسط خوابیدن به شرایطی که در آن چنین چیزی امکان ندارد، باعث

تولید معنای هدفی ناممکن و دارای باطلنما شده است.

سوم) ایهام: در این دسته از جوکها، عنصری زبانی با دو یا چند معنا به کار گرفته می‌شد و کلید تبدیل معنای پایه به هدف نیز همین عنصر بود. عنصر دارای ایهام می‌توانست واژه، صوت، گزاره، یا (به ندرت) مجموعه‌ای از گزاره‌ها باشد. در این مجموعه هم هر دو دسته از جوک‌های بلند و کوتاه وجود داشتند.

مثال: یک بابایی تازه از مسافرت آفریقا برگشته بود و داشت برای دوستاش خاطراتش رو تعریف می‌کرد.

گفت: ما هر روز توی آفریقا شکار می‌کردیم. روز اول سه تا شیر شکار کردیم، دو تا آهو، سیزده تا دوتشوت. روز دوم دو تا فیل زدیم و سه تا دوتشوت. روز آخر کارمون عالی بود. چون سه تا ببر زدیم و دو تا گاومیش و نوزده تا دوتشوت.

یکی از شنونده‌ها پرسید: دوتشوت دیگه چیه؟

مسافر آفریقا گفت: راستش منم تا به حال ندیده بودمشون. یک جانور سیاهی بود با دو تا پا که وقتی تفنگ رو طرفش می‌گرفتی بالا و پایین می‌پرید و می‌گفت دونت شوت (Dont shoot!)

چهارم) باطلنما: جوک‌های دارای باطلنمای منطقی بر مبنای تأکید بر عنصری خاص از متن شکل می‌گیرند. در این جوکها معنای پایه و هدف واگرایی چندانی را از خود نشان نمی‌دهند و با هم همخوان و در هم تنیده هستند. معنای هدف، در واقع دنباله و مشتقی خاص از معنای پایه است، که باطلنمایی را در خود حمل می‌کند. معمولاً این باطلنما با تأکید بر یکی از مفاهیم متن پدید می‌آید و همین مفهوم را می‌توان به عنوان کلید در نظر گرفت.

مثال: یک نفر یک نون زد زیر بغلش و رفت روی ریل راه آهن خوابید. بهش گفتن چرا اینجوری می‌کنی؟ گفت: می‌خوام خودکشی کنم. گفتن نون رو برای چی می‌خوای؟ گفت: اومدیم و قطار نیومد، می‌خوای از گرسنگی بمیرم؟

پنجم) تسلسل منطقی: این جوکها از نظر تعداد کمترین و از نظر پیچیدگی جالبترین گروه را تشکیل می‌دادند. مهمترین نکته در موردشان، آن بود که واگشایی‌شان کاری دشوار بود و از عهده‌ی همه‌کس بر نمی‌آمد. به همین دلیل هم این جوکها چندان رایج نبودند و تنها در گروه‌های خاصی از قشر دارای تحصیلات بالا شیوع داشتند.

ساخت این جوکها، یک حلقه‌ی خودارجاع معنایی را در بر می‌گیرد. یعنی در این جوکها ادعا یا مفهومی طرح می‌شود (معنای پایه) و پس از آن در جریان یک حلقه‌ی بسته‌ی استنتاجی، توسط استناد به خودش تأیید می‌گردد. نکته‌ی جالب در مورد این جوکها آن است که کلیدِ مشخصی ندارد. یعنی واپسین جمله‌ی آن به تنهایی نمی‌توان به عنوان کلید در نظر گرفته شود. چرا که این جمله‌ی آخر معمولاً تکرار بخشهای آغازین جوک است.

مثال: یک نفر توی اتوبوس نشسته بود و صفحات کتابی را پاره می‌کرد و

از پنجره بیرون می‌ریخت. بغل دستیش پرسی: آقا چرا اینجوری می‌کنی؟

مرد گفت: برای این که ببرها و شیرها به اتوبوس حمله نکنند.

بغل دستیش گفت: آه اینجا که شیر و ببری نیست.

مرد گفت: خوب برای این که من از صبح تا حالا دارم کتاب پاره می‌کنم.

گوشزد: ایهام و قیاس را می‌توان به عنوان نوعی تخصص یافته از بازآرایی در نظر گرفت. به عبارت دیگر، این دو دسته، زیرواحدهایی ویژه از بازآرایی هستند. چرا که ساختار تک محوری اتصال معنای پایه به هدف - یعنی کلیدی مشخص - را دارا هستند. جوکهای دارای تسلسل منطقی و باطنما را هم می‌توان به عنوان نوعی جوک دارای بازنمایی مورد توجه قرار داد، اما علت بروز خنده در این موارد، بیش از گذار معنایی، ساخت منطقی جوک است.

پس می‌توان الگوی بازآرایی را عامترین و رایجترین شکل از گذار معنایی در نظر گرفت. ایهام و قیاس دو شکل تخصص یافته -ولی سازگار- از این الگو هستند. تسلسل و باطنما هم می‌توانند به عنوان مشتقاتی از الگوی بازآرایی در نظر گرفته شوند، اما در این جوکها ساخت معنایی جوک به

قدری تخصصی شده است که چیزی علاوه بر گذار معنایی پدید آمده است، که ساختار متناقض یا "زیادی" همسازگار معنای جوک است.

یکی از ویژگیهایی که از دیرباز در تحلیل جوکها محوریت داشته است، ارجاعات بی‌پرده و صریحشان به تابوهای اجتماعی است. بر این مبنا، تابوی مورد ارجاع در جوکها به این دسته‌ها تقسیم شدند:

نخست: تابوهای جنسی: این رده از تابوها بیش از بقیه در جوکها مورد اشاره قرار می‌گرفتند. در این جوکها شکلی از ارجاع به دستگاه تناسلی وجود داشت. تمام اشکال رابطه‌ی جنسی و حالات اغراق‌آمیز یا غیرطبیعی مربوط به این موضوع در این جوکها وجود داشت.

دوم: تابوهای مربوط به دستگاه گوارش: در این دسته از جوکها، کارکردهای زیستی مربوط به دفع ادرار و مدفوع مورد اشاره واقع می‌شد.

سوم: تابوهای دینی: در این تابوها مفاهیم مربوط به نمادهای مقدس، محرّمات دینی، یا مناسک مذهبی مورد اشاره قرار می‌گرفت.

چهارم: تابوهای سیاسی: در این جوک‌ها به شخصیت‌های سیاسی،
رخداد‌های اجتماعی/سیاسی، یا نمادهای حکومتی اشاره می‌شد.

(ت) ارجاع به مفهوم تنش‌زا

در بخش عمده‌ی جوک‌ها، محور متصل‌کننده‌ی معنای پایه به هدف، و
کلید جوک به مفهومی تنش‌زا اشاره می‌کردند. ناگفته پیداست که به دلیل
پیوند خوردن مفاهیم تنش‌زا با تابوهای اجتماعی، بخش مهمی از این
جوک‌ها به تابوهای مربوط به آن مفهوم تنش‌زا هم ارجاع می‌کردند. در واقع،
نقطه‌ی اصلی ارجاع جوک مفهومی تنش‌زا بود. اما به این دلیل که این مفاهیم
در نهادهای هنجارساز اجتماعی سانسور می‌شوند و در قالب تابوهایی از
فضای مجاز اندیشه خارج می‌شوند، اشاره بدانها خود به خود تابوهای
مربوط به آنها را نیز خدشه‌دار می‌کرد. مفاهیم تنش‌زا، توسط نهادهای قدرت
در جامعه سرکوب و بی‌اثر می‌شوند و به صورت تابوهایی در پیکره‌ی
اطلاعاتی ساختهای قدرت رسوب می‌کنند. جوک‌ها به عنوان منتهایی که

محورشان مفاهیم تنش‌زاست، خواه ناخواه به این تابوها و آن نهادهای قدرت نیز گوشه و کنایه‌هایی می‌زدند.

بر مبنای نوع این ارجاعات، هشت نوع مفهوم تنش‌زا در میان جوک‌ها تشخیص داده شد، که به ترتیب فراوانی عبارت بود از: جنسیت، اختلال در کنش متقابل هنجار، خشونت، مرگ، گناه/جرم، بیماری، عقلا نیت، و تغذیه.

ث) قومیت قهرمان

قومیت قهرمان جوک، در بیشتر موارد مورد اشاره قرار می‌گرفت. چنین می‌نماید که اشاره به قومیتی خاص و جوک ساختن برای مردم اهل شهری ویژه، نوعی واکنش ناخودآگاهانه‌ی مردم جامعه‌ای باشد که با خرده فرهنگ متمایز مهاجرانی از آن قومیت روبرو شده است. رواج جوکهای مربوط به رشتی‌ها، قزوینی‌ها، ارمنی‌ها، ترکها در تهران و عربها و آبدانیها در شیراز، نمودی از این پدیده است. حضور اقلیتی از یک قومیت خاص در شهری

میزبان، به معنای به نمایش گذارده شدنِ منشهایی بیگانه و ناآشناست که به سرعت به پیدایش مرزبندی میان ما/دیگران می‌انجامد. یکی از ملایم‌ترین نمودهای بروز این واکنش ایمنی فرهنگ میزبان، تولید جوک‌هایی است که این منشهای بیگانه را مورد تمسخر قرار دهد، و به شکلی دوستانه ناهمخوانی با آن را بی‌اثر سازد. چنین چیزی به روشنی در جوک‌های رایج در تهران دیده می‌شد.

هشت قومیت اصلی در جوک‌های گردآوری شده تشخیص داده شد که به ترتیب فراوانی عبارت بودند از:

ترک، رشتی، قزوینی، عرب، اصفهانی، آبادانی، سرخپوست، ارمنی.

ج) نقش اجتماعی قهرمان

معیار دیگری که می‌توانست برای دسته بندی قهرمانان جوک‌ها مورد استفاده قرار گیرد، جایگاه اجتماعی و نقش جامعه‌شناختی ایشان بود. بر این

مبنا سی و دو جایگاه اجتماعی متفاوت در میان قهرمانان تشخیص داده شد که عبارت بودند از:

ورزشکار، دزد، خریدار، فروشنده، عاشق/معشوق (دوست پسر/دختر یا زن/شوهر)، خواستگار، زائو، زن خانه‌دار، مرد خانه‌نشین، پیرزن، کودک، دیوانه/ناقص العضو، بیمار، پاسنگو (در برابر پرسشگری فرضی)، دین‌دار، متخصص فنی، دانشمندِ سخنگو یا سخنران، پزشک، مسافر، مسئول دادگاه/متهم، دانش‌آموز/دانشجو، روستایی، دروغگو، استفاده‌کننده از توالی، چاقوکش/هفت‌تیرکش، پیشخدمتِ رستوران، راننده/خلبان، شکارچی، کارگر، مقامات دولتی، نظامی، جانور یا موجود غیرانسان.

نکته‌ی جالب در این سی و دو مورد آن است که در آنها برخی به موقعیتهای شغلی (پزشک، شکارچی)، بعضی به ساخت بدنی (کودک، بیمار، پیرزن)، تعدادی به شکل کنش متقابل (عاشق/معشوق، دروغگو) و برخی از کارویژه‌ی تخصصی ویژه‌ای (استفاده از توالی یا خواستگاری رفتن) تعلق داشتند. به عبارت دیگر برشهایی که از نقش اجتماعی افراد گرفته شده بود، تنها در سطح شغلشان نبود و تا لایه‌های جزئی‌تری در زندگی روزانه‌شان هم

پیش می‌رفت. همه‌ی اعضای یک جامعه، مستقل از شغلشان، به هنگام رفتن به دستشویی یا هنگامی که در خانه تنها هستند الگوی ویژه‌ای از رفتار و انضباط بدن را به نمایش می‌گذارند، و جوکها آنقدر ریزبینانه طراحی شده‌اند که این الگوها را هم می‌بینند و به عنوان دستمایه‌ی خنده مورد استفاده قرار می‌دهند.

چ) وابستگی به زمینه

برخی از جوکها به حوادث خاص اجتماعی، اتفاقات مشهور، یا وقایع زودگذر و محلی وابسته بودند. به عنوان مثال، بعد از بسیاری از رخدادهای سیاسی مهم، مجموعه‌ای از جوکها برای دولتمردان درگیر ساخته می‌شود که تنها با دانستن آن رخداد و در زمینه‌ی اطلاعاتی آن معنا می‌یابد. یک نمونه‌ی دیگری از اتفاقاتی که منجر به ساختن جوکهای زیادی شد، واقعه‌ی بیستم شهریور (یازده سپتامبر) سال گذشته بود. در بسیاری از مواقع، یک فیلم یا سریال محبوب هم می‌تواند به عنوان محملی برای تولید جوک عمل کند. به عنوان مثال پس از پخش سریال امام علی و نمایش فیلم تایتانیک

جوکهای زیادی در مورد رخدادهای مربوط به این نمایشها ساخته شد. در این موارد، جوک منشی است که بر زمینه‌ی معنایی منشهایی بزرگتر و موفقتر سوار می‌شود و به همراه آنها خود را تکثیر می‌کند.

در کل، جوک‌ها را بر مبنای وابسته بودن یا نبودنشان به زمینه‌های خاص، می‌توان به دو گروه وابسته به زمینه و مستقل از آن تقسیم کرد.

ح) اشاره‌ی پیرازبانی

فهم برخی از جوک‌ها به اشاره‌هایی پیرازبانی وابسته است. معمولترین نشانه‌های به کار گرفته شده در جوک‌ها، شکلک و تغییر حالت چهره است، اما مواردی که به شیوه‌ی راه رفتن، حرکات بدن، و اشارات دست مربوط باشند هم وجود دارند. جوک‌ها را بر مبنای حضور یا عدم حضور این عناصر پیرازبانی می‌توان به دو رده تقسیم کرد.

خ) وابستگی به اشاره‌ی پیرازبانی

در میان جوکهای دارای اشاره‌ی پیرازبانی، دو گروه عمده را می‌توان تشخیص داد. نخست، آنهایی که اشاره به عنوان مکمل بیان مطلب به کار گرفته می‌شود، و معنای حمل شده توسط اشاره برای بروز رفتار خنده‌کافی نیست (هرچند شاید کافی باشد). موارد دیگری هم وجود دارند که اشاره در آنها نقشی لازم و کافی را بر عهده دارد و برای آزاد شدن رفتار خنده‌اجرای درستشان ضرورت دارد. این جوکها آنهایی هستند که اشاره‌ی پیرازبانی بخشی از کلیدشان است. در برخی موارد کل کلید به چنین اشاره‌ای منحصر می‌شد.

د) وابستگی به اندرکنش با مخاطب

برخی از جوکها با گزاره‌ای پرسشی شروع می‌شد و پس از پاسخ قابل پیش‌بینی شنونده ادامه‌ی جوک ارائه می‌شد. جوکهای دارای این ساختار، نباید با گزاره‌ی رایج "جوک اون یارو.... رو شنیدی که....؟" اشتباه گرفته

شود. این گزاره‌ی اخیر در ابتدای بسیاری از ارتباطهای جوک‌گویی می‌آید، اما هدف از پرسیدنش آن است که گوینده در مورد خنده‌دار بودن جوکی که می‌گوید، اطمینان خاطر پیدا کند. در این موارد اگر این گزاره حذف شود، لطمه‌ای به جوک وارد نمی‌شود. ولی در جوک‌های دارای اندرکنش واقعی، جمله‌ی پرسشیِ آغازین بخشی از محتوای معنایی جوک را حمل می‌کند و حذف آن اثر جوک را از بین می‌برد.

گفتار دوم: نتایج

فراوانی‌ها

از نظر نوع، رایج‌ترین جوکها، آنهایی بودند که با شیوه‌ی بازآرایی معنای پایه را به هدف تبدیل می‌کردند. ۴۳۰ مورد از ۷۱۷ جوک (۶۰٪) به این رده متعلق بودند. تعداد جوکهای این دسته را می‌توان با در نظر گرفتن عناصر گروه‌های دیگر بیش از این هم دانست، اما در اینجا با توجه به این که رده‌بندی بر مبنای نوع مبنای تقسیم‌بندی ما را تشکیل می‌داد، طبقات مورد نظرمان را جامع و مانع در نظر گرفتیم و جوکهای دارای قیاس و ایهام را در میان عناصر دارای بازآرایی نشمردیم. هرچند چنان که گذشت، این دو حالت را می‌توان اشکالی تخصص یافته از بازآرایی دانست.

با این توضیح، جوکهای دارای قیاس، با ۱۲۷ نمونه (۱۷/۷٪) در مرتبه‌ی بعدی قرار داشتند و پس از آن به ترتیب جوکهای دارای ایهام (۹۵ مورد- ۱۳/۲٪)، دارای باطنما (۵۳ مورد- ۷/۴٪) و دارای تسلسل منطقی (۱۲ مورد- ۱/۷٪) قرار می‌گرفتند.

از نظر اندازه، دامنه‌ی طول جوکها بین ۵-۱۷۹ واژه بود، که با ۱۰۰-۳۵۸۰ بیت اطلاعات برابر می‌شود. میانگین تعداد واژگان یک جوک، ۵۱ کلمه (حدود ۱۰۰۰ بیت) بود. تعداد کلمات کلید ۰-۲۰ تا بود. از آنجا که تخمین چهار حرف به ازای هر واژه در مورد کلمات کلید هم صادق بود، می‌توان دامنه‌ی تغییرات اندازه‌ی کلید را ۰-۴۰۰ بیت دانست. یادآوری این نکته لازم است که عدد صفر در این محاسبه بدان معناست که کلید جوک توسط نمادهای زبانی ارائه نمی‌شد و تنها علامت حرکتی دست و چهره آن

را منتقل می‌کرد. چنان که می‌بینید، دامنه‌ی تغییرات محتوای اطلاعاتی کلید نسبت به کل متن جوک بسیار کمتر است، و می‌توان طول کلید را مقداری کمایش ثابت فرض کرد. این مقدار برابر است با ۱۱۰ بیت اطلاعات که میانگین حجم اطلاعاتی کلیدها بود.

خوشه‌بندی داده‌ها بر مبنای تعداد واژگان به کار گرفته شده در هر جوک، دو گرانیگاه را در حد ۳۰ و ۸۹ واژه (۶۰۹ و ۱۷۷۸ بیت) نشان می‌دهد. به این ترتیب جوک‌های کوتاه و بلند را می‌توان به طور متوسط دارای ۳۰ و ۹۰ واژه (یعنی حدود ۶۰۰ و ۱۸۰۰ بیت) دانست. از میان ۴۱۱ جوکی که اندازه‌شان مشخص شد، ۱۴۳ تا بلند و ۲۶۸ تا کوتاه بودند. یعنی به طور متوسط یک سوم کل جوکها را می‌توان بلند و باقی را کوتاه در نظر گرفت.

اگر عمل خوشه‌بندی را در مورد کلید جوکها هم انجام دهیم، به نتایج جالبی می‌رسیم. خوشه‌بندی داده‌ها نشان می‌دهد که کلیدها هم دو اندازه‌ی متمایز چهار و ده واژه‌ای دارند. یعنی دو نقطه‌ی ثقل برای اندازه‌ی کلیدها وجود دارد که با ۲۰۵ و ۸۲ بیت برابر است. از ۴۱۱ جوک مورد نظرمان، ۹۶ تا از نظر کلیدی، بلند و بقیه (۳۱۵ تا) کوتاه بودند. چنان که گفتیم، اندازه‌ی کلیدها به طور کلی پایدارتر از اندازه‌ی کل جوک است، و این امر را می‌توان به خوبی در نزدیکی دو گرانیگاه یاد شده، دید. با توجه به اهمیت بیشتر اندازه‌ی جوک، و فراختر بودن دامنه‌ی تغییرات آن، لازم دیدیم تا خوشه‌بندی اندازه‌ی کلید را بر مبنای اندازه‌ی جوک هم انجام دهیم. وقتی داده‌های مربوط به اندازه‌ی کل جوک و کلید با هم ترکیب شدند، گرانیگاه اندازه‌ی کلید به هم نزدیکتر شد و به ۵ و ۷ واژه (۹۸ و ۱۳۵ بیت) رسید.

این امر حدس ما را در ثبات اندازه‌ی کلید تأیید می‌کند. یعنی انگار تغییرات اندکِ اندازه‌ی کلید، از تغییرات اندازه‌ی کل جوک تبعیت نمی‌کند و در ترکیب با آن، اندازه‌ی پایه‌ای (در حد ۱۱۰ بیت) را برای کل کلیدها به دست می‌دهد.

با این وجود دامنه‌ی اندازه‌ی کلید نسبت به کل جوک به شکل تعجب‌آوری ثابت بود. یعنی با وجود نوسان اندازه‌ی جوک، کلید همواره اندازه‌ای نسبتاً یکسان داشت. دامنه‌ی اندازه‌ی کلید در جوکها، از صفر تا بیست و اژه (۰-۴۰۰ بیت) متغیر بود.

از نظر اشاره به تابوها، ارجاعات جنسی بیشترین تعداد را داشتند. چنین ارجاعاتی در ۲۹۵ جوک (٪ ۴۱/۱) مشاهده شد. پس از آن به ترتیب ارجاعاتِ مربوط به دستگاه گوارش (۵۹ مورد- ٪ ۸/۲) تابوهای دینی (۲۸

مورد- (۳/۹) و اشاره‌های سیاسی (۱۴مورد- ۲٪) قرار می‌گرفتند. توضیح

این نکته لازم است که در شمارش خود، مواردی را که به بیش از یک تابو

اشاره می‌کردند ساده کرده‌ایم و تنها اشاره‌ی برجسته‌تر را -که با کلید پیوند

نزدیکتری داشت- در نظر گرفته‌ایم.

از نظر مفاهیم تنش‌زا، بیشتر جوکها با جنسیت (۹۹ مورد- (٪ ۱۳/۷)

کنش متقابلِ مخدوش شده (۷۳ مورد- ٪ ۱۰/۲) و هویت فردی (۷۱ مورد-

٪ ۹/۹) ارتباط داشتند. کمترین اشاره‌ها به تغذیه (۱۷ مورد- ٪ ۳/۲) مربوط

می‌شد.

از نظر قومیت قهرمان، بیشترین اشاره‌ها به قومیت ترک بود (۲۳۹ مورد-

۳۳/۳) پس از آن به ترتیب رشتی‌ها (۴۷ مورد- ٪ ۶/۶)، قزوینی‌ها (۲۶

مورد- ٪ ۳/۶)، عربها (۱۷ مورد- ٪ ۲/۴)، اصفهانی‌ها (۱۲ مورد- ٪ ۱/۶)،

ارمنی‌ها و آبادانیها (چهار مورد - ۰/۶٪) و سرخپوستها (۳ مورد - ۰/۴٪) قرار می‌گرفتند.

از نظر اندرکنش با شنونده، تنها ۲/۴٪ جوکها (۱۷مورد) کلیدی را در بر می‌گرفتند که به گفت و گو با شنونده وابسته بود. بقیه بدون دخالت فعال شنونده هم قابل تعریف بودند.

از نظر وابستگی به زمینه، تنها ۸/۸٪ از جوکها (۶۳مورد) به رخدادهای خاص محیطی وابسته بودند. مهمترین این موارد عبارت بودند از جذب کننده‌های معنایی همه‌گیری مانند وقایع سیاسی (انتخابات، واقعه‌ی بیستم شهریور/ یازده سپتامبر)، سریالهای تلویزیونی و فیلم‌ها، و مسابقات ورزشی (به ویژه فوتبال).

از نظر حضور نشانه‌های پیرازبانی و غیرکلامی، % ۱۴/۲ از جوکها (۱۰۲مورد) چنین علایمی را داشتند. تمام نشانه‌های پیرازبانی -مانند تقلید لهجه، حرکات دست و پا، و حالت چهره- در این رده گنجانده شدند. از میان این جوکها، در ۲۸مورد (% ۳/۹) نشانه‌ی پیرازبانی -که معمولا حالتی در چهره به همراه حرکت دست بود- به عنوان کلید عمل می‌کرد و جوک فاقد کلید زبانی بود.

زبان و ملیت

جوک‌های فارسی و انگلیسی تفاوت چندانی از نظر ساختار و نوع نداشتند. اصول حاکم بر رده‌بندی ساخت معناییِ جوک‌های فارسی عیناً برای جوک‌های انگلیسی و فرانسوی هم قابل تعمیم بودند و حتی نسبت جوک‌هایی که از هر نوع وجود داشت، در گذار از مرزهای زبانی دست نخورده باقی می‌ماند. با این وجود، جوک‌های فارسی و انگلیسی از چند نظر با هم تفاوت داشتند.

الف) اندازه‌ی پایه‌ی جوک‌های فارسی (۹۷۲ بیت) کمتر از انگلیسی (۱۲۶۵ بیت) بود. همچنین کلیدهای جوک‌های فارسی (۱۰۷ بیت) هم کوتاهتر از همتاهایشان در زبان انگلیسی (۱۳۳ بیت) بودند. یکی از دلایلی که می‌تواند این تفاوت اندازه را توجیه کند، فاصله‌ی بیشترِ زبان عامیانه و رسمی در فارسی است. چنان که می‌دانیم، جوک‌ها در عمل همواره در

گوشی عامیانه و خودمانی تعریف می‌شوند. موارد استثنایی که این بر این قاعده وارد است (مثل مجلات و کتابهای جوک) بیشتر به عنوان مخزنی برای تغذیه‌ی رفتار جوک‌گویی عمل می‌کنند، تا روندی موازی با آن. یکی از دلایل مشخص این تفاوت، کمتر بودن احتمال "در تنهایی خندیدن به متن نوشته شده‌ی جوک"، نسبت به زمانی است که این جوک در جمعی دوستانه تعریف می‌شود.

به هر صورت، حتی در مجلات و کتابها - و به تازگی سایت‌های - دارای جوک هم تلاش می‌شود تا متن جوک با زبانی نزدیک به گویش عامیانه نوشته شود.

زبان فارسی و انگلیسی از نظر چگونگی فشرده سازی اطلاعات در ساختهای زبانی با هم تفاوت‌هایی دارند. مهمترین این تفاوتها، به فاصله‌ی زبان عامیانه و رسمی در این دو زبان مربوط می‌شود. در زبان انگلیسی معیار، تفاوت بین گویش رسمی و عامیانه بسیار کمتر از فارسی است. شکسته شدن حروف و ادغام واژگان در زبان فارسی، آنقدر پیش رفته است که فهم زبان گفتاری ما را برای یک فرد آشنا به فارسی نوشتاری و رسمی دشوار

می‌سازد. البته در زبان انگلیسی هم زبانهای عامیانه‌ای با همین درجه از فشرده‌گی وجود دارد، اما آنها را بیشتر در میان اقلیتهای قومی و به ویژه زبان کوچهای سیاهان آمریکایی می‌بینیم. در هر صورت، امکان دارد که نزدیکی زبان انگلیسی رسمی با زبان عامیانه، دلیل بیشتر بودن محتوای اطلاعاتی جوکهای انگلیسی باشد. در پژوهش کنونی، تمام جوکهای انگلیسی و بخشی از جوکهای فارسی از شبکه‌ی اینترنت برداشت شدند. برای پرهیز از تداخل متون نوشتاری و گفتاری، به هنگام شمارش نمادهای به کار گرفته شده در هر جوک، تمام جوکها به زبانی عامیانه -فارسی یا انگلیسی- برای شنوندگانی تعریف شدند و بعد عمل شمارش بر روی این نسخه‌ی زنده و فعال انجام گرفت.

ب) از نظر تابوهای مورد اشاره، جوکهای فارسی و انگلیسی مشابه بودند. اما مفاهیم تنش‌زای به کار گرفته شده در این دو زمینه تفاوت‌های چشمگیری را از خود نشان می‌دادند. چنان که از نمودار میله‌ای توزیع مفاهیم تنش‌زا بر محور زبان جوکها بر می‌آید، جوکهای فارسی در این موارد با نمونه‌های انگلیسی تفاوت دارند:

نخست: اشاره به مسئله‌زا بودن عقلانیت در جوکهای فارسی بسیار بیشتر دیده می‌شود. عقلانیت به عنوان موضوعی که خدشه‌دار شدنش محور موضوعیِ جوکها باشد، در زبان انگلیسی رواج ندارد، اما در فارسی چنین محوری به روشنی دیده می‌شود.

دوم: در جوکهای فارسی به مرگ بیشتر پرداخته شده است. ماجرای بسیاری از جوکهای فارسی، ارجاعی مستقیم به مفهوم مرگ دارد و این در حالی است که چنین مفهومی با این فراوانی در جوکهای انگلیسی تکرار نمی‌شود. سوم: اشاره به گناه و جرمهای مدنی، در جوکهای انگلیسی بسیار بیش از نمونه‌های فارسی دیده می‌شود. این امر می‌تواند ناشی از نهادینه شدن قانون و پایداری بیشتر اخلاق مدنی در آن کشورها باشد.

پ) با توجه به شیوه‌ی گردآوری جوکهای انگلیسی، نمونه‌هایی که کلیدشان به اشاره‌های پیرایه‌ی منحصر باشد، در مجموعه‌ی ما وجود نداشت. این امر ناشی از ناممکن بودن ثبت این جوکها در قالب نوشتار بود، وگرنه جوکهای دارای عناصر پیرایه‌ی غیرکلیدی در نمونه‌های انگلیسی و فارسی با بسامدی کمابیش یکنواخت مشاهده شد.

مهمترین معیار برای رده‌بندی جوکها، نوع آنهاست.

الف) از نظر تابوها، بیشترین اشاره به تابوهای جنسی در جوکهای نوع بازآرایی دیده شد، که بزرگترین رده را نیز تشکیل می‌دادند. این بدان معناست که به طور آماری، بیشتر جوکها را می‌توان از نوع بازآرایی و دارای تابوی جنسی دانست. الگوی دیگری که وجود داشت، غیاب جوکهای دارای مضمون سیاسی در میان جوکهای دارای باطلنما بود.

نکته‌ی خیلی جالب، آنکه جوکهای دارای تسلسل منطقی فاقد تابو بودند.

ب) فراوانی اندرکنش با شنونده در میان انواع گوناگونِ جوک، متفاوت بود. جوکهای دارای ساختار قیاسی و تسلسل منطقی فاقد اندرکنش بودند، و در جوکهای دارای بازآرایی هم نمونه‌های فاقد اندرکنش بیشتر از آنهاپی بود که با شنونده اندرکنش داشتند. در جوکهای دارای ایهام و باطلنما، وجود اندرکنش شایعتر از غیابش بود.

پ) اشاره‌های پیرا‌بانی در جوکهای دارای قیاس بیشینه بود. تعداد خیلی زیادی از این جوکها دارای چنین اشاره‌هایی بودند، و بخش عمده‌ی جوکهایی که کلیدشان غیرکلامی و علامتی بود هم در این رده می‌گنجیدند. بخشی از این جوکها هم به رده‌ی جوکهای دارای بازآرایی تعلق داشتند. تعداد کمی از جوکهای دارای ایهام چنین اشاره‌هایی را -بیشتر به عنوان اطلاعات فرعی و نه کلیدی- دارا بودند. جوکهای دارای باطنما و تسلسل منطقی فاقد چنین اشاره‌هایی بودند.

ت) جوکهای دارای بازآرایی بیشترین تعداد و نسبت از جوکهای وابسته به زمینه را در بر می‌گرفتند. با این وجود، جوکهای دارای ایهام نسبت به تعدادشان بخش بزرگتری از این جوکها را در خود جای می‌دادند. جوکهای دارای تسلسل منطقی فاقد وابستگی به زمینه بودند و این شاخص در جوکهای دارای باطنمای منطقی نیز بسیار پایین بود.

ث) از نظر محتوای اطلاعاتی، جوکهای نوع بازآرایی بزرگترین و نوع ایهام کوچکترین دسته را تشکیل می‌دادند. بیشترین پراکندگی از نظر

اندازه در جوکهای دارای تسلسل دیده می‌شد، و متراکم‌ترین و کم‌دامنه‌ترین توزیع اندازه در جوکهای دارای بازآرایی وجود داشت.

ج) جوکهای نوع بازآرایی بیشترین صراحت را در مورد قومیت قهرمان ابراز می‌کردند. بیشترین ارجاعات به تمام قومیتها در این گروه دیده می‌شد. هنگامی که درصد ارجاع به قومیتها بر حسب تعداد هر دسته از جوکها محاسبه شد، جوکهای دارای قیاس هم از نظر ارجاع به قومیت ترک و قزوینی اهمیت یافتند.

چ) از نظر توزیع مفاهیم تنش‌زا هم ارتباط مشخصی در میان انواع گوناگون جوک دیده می‌شد. نکته‌ی چشمگیر، فراوانی ارجاع به عقلانیت مخدوش در جوکهایی بود که باطنما داشتند. پس از این دسته، جوکهای دارای قیاس/تعمیم چنین ارجاعاتی داشتند و در سطحی بسیار پایینتر، جوکهای دارای تسلسل منطقی هم به این موضوع اشاره می‌کردند. عقلانیت در جوکهای دارای ایهام و بازآرایی مورد اشاره واقع نمی‌شد.

خشونت، از الگویی معکوس تبعیت می‌کرد. یعنی در نوع بازآرایی و ایهام فراوان بود و با نسبتی بسیار کمتر در جوکهای دارای قیاس یافت می‌شد. این موضوع در جوکهای دارای تسلسل و باطلنما مورد اشاره واقع نمی‌شد. اشاره به بیماری و گناه/جرم در جوکهای نوع بازآرایی از همه بیشتر دیده می‌شد، و جوکهای دارای قیاس هم به نسبتی کمتر این عناصر را در خود داشتند. در جوکهای دارای تسلسل و باطلنما عنصر گناه/جرم مورد اشاره واقع نشده بود.

مرگ، بیش از همه در جوکهای دارای باطلنما دیده می‌شد. این عنصر در رده‌ی بازآرایی با نسبتی کمتر حضور داشت و در جوکهای دارای تسلسل وجود نداشت. اشاره به موضوع تغذیه و تابوهای خوراکی در جوکهای دارای ایهام رایج بود و در نوع دارای تسلسل غایب بود.

ح) به طور کلی بیشترین ارجاع به نقش اجتماعی قهرمانان در جوکهای دارای بازآرایی و کمترین اشاره به این موضوع در جوکهای دارای تسلسل منطقی دیده می‌شد. قهرمانان بیشتر به گروه افراد مذهبی، مسافران،

کودکان و بیماران منسوب می‌شدند، و بیشترین کنش اجتماعیِ مورد اشاره، رابطه‌ی عاشقانه یا زناشویی بود.

اندازه

چنان که گفتیم، برخی از جوکها به همراه کلیدِ کلامی، از کلیدهای پیرازبانی نیز استفاده می‌کردند و نشانه‌های حرکتی را دستمایه‌ی ایجاد گذار از معنای پایه به هدف قرار می‌دادند. یعنی شکل صورتبندی معنای کلید در آنها با بقیه متفاوت است و علاوه بر علائم گفتاری، در نظامهای نشانگانی غیرزبانی تمرکز یافته است. با توجه به آنچه که در مورد اندازه‌ی ثابتِ کلید گفتیم، باید قاعدتا انتظار داشته باشیم که اندازه‌ی کلیدهای زبانی در این جوکها کمتر از جوکهای فاقد علائم پیرازبانی باشد. از سوی دیگر، با توجه به شفافیت کمتر این نوع علائم، و با توجه به قواعد یاد شده در نظریه‌ی

منشها، انتظار داریم که ابهام و شکست تقارن معنایی در این جوکها کمتر از جوکهای عادی باشد. پس پیش‌بینی می‌کنیم که اندازه‌ی کل چنین جوکهایی باید کمتر از جوکهای دیگر باشد. این بدان معناست که نوعی همبستگی منفی میان حضور عناصر پیرایه‌بانی و اندازه‌ی جوک و کلید مورد انتظار است. شواهد آماری نشان داد که چنین پیش‌داستی درست است و همبستگی بین حضور عناصر پیرایه‌بانی حاضر در کلید با حجم کلی جوک (۰/۱۳۶) و حجم کلید (۰/۳۱۲) در سطح ۰/۰۱ خطا معنادار است.

اهمیت جوکها از دید نظریه‌ی منشها

جوک، از زاویه‌ی دید نظریه‌ی منشها، شکلی بسیار ویژه از عناصر فرهنگی تکثیر شونده است. آنچه که جوک را به عنصر فرهنگی (منش) خاصی تبدیل می‌کند، این ویژگیهای آن است:

الف) جوک متنی خودبسنده و مستقل از زمینه‌ی معنایی پیرامون خویش است، این استقلال از محیط در دو بعد معنا دارد:

نخست: جوکها به لحاظ پاداشی که به مخاطب انسانی‌شان منتقل می‌کنند، خودبسنده‌اند. یعنی بر خلاف خبرهای مهم، نظریه‌های علمی، و منشهای مربوط به عملکردها و فنون، جوک به چیزی خارج از خود اشاره نمی‌کند. چنان که گذشت، % ۹۱/۲ از جوکها بدون این که با رخدادهای محیطی مربوط باشند، می‌توانند تعریف شوند. این بدان معناست که این جوکها تاریخ مصرف ندارند و به اتفاقات گذرا و خاصی در جهان خارج اشاره نمی‌کنند.

از سوی دیگر، پاداش‌دهنده بودن جوک به امکاناتی که برای تغییر جهان و تسلط بر من/دیگری/جهان ایجاد می‌کند بستگی ندارد. هیچ کس جوک را

برای آن که بعدها استفاده‌ای عملی از آن بکند یاد نمی‌گیرد، و به سودای آنکه روزی به درد مخاطب بخورد آن را منتقل نمی‌نماید. ما به سادگی برای این جوک می‌شنویم که بخندیم، و برای آن جوک می‌گوییم که دیگران را بخندانیم. این خندیدن و خنداندن، جدای از کارکردهای جامعه‌شناختی پیچیده‌ای که برشمردیم، بر حضور نوعی اتصال کوتاه میان سیستم پاداش/لذت و دستگاه رمزگشایی معنایی ما دلالت دارد. جوک منشی است که بلافاصله باعث سرخوشی و خنده می‌شود. بنابراین تأثیر آن فوری و بی‌درنگ است، و به نقطه‌ی نامعلومی در آینده و کاربردِ نامشخص در شرایطی خاص اشاره نمی‌کند.

دوم: جوک از نظر ساخت معنایی هم خودمختار است. البته هر جوکی در زبانی ویژه و در زمینه‌ای از اطلاعات پایه و دانسته‌های اولیه معنا می‌شود، اما آنچه که یک منش را به جوک تبدیل می‌کند، چرخه‌ای بسته از ارتباطات معنایی است که به درون خودِ جوک منحصر می‌شود. معنای پایه و هدف، مانند بین و یانگی سرخوشانه در هم تنیده می‌شوند و از دیالکتیک این دو خنده زاده می‌شود. دانسته‌های زمینه‌ای شرکت کنندگان در جوک‌گویی،

بستری را فراهم می‌کند که این رخدادِ معنایی ممکن شود، اما صورت و ساخت آن را معین نمی‌کند.

به این ترتیب، جوک منشی است که نظامی خودارجاع از ارتباطات معنایی را در دل خود نهفته است و در تار و پود همین شبکه‌ی ارجاعات است که گذار از معنای پایه به هدف ممکن می‌گردد.

ب) جوک منشی کوتاه است. چنان که گفتیم، اندازه‌ی متوسط آن حدود هزار بیت است که یک دهم این مقدار به کلید تعلق دارد. منشهای دیگری که بتوانند همچون جوکها مستقل و فارغ از زمینه‌های اطلاعاتی پیرامونی تکثیر شوند و با موفقیت جوک مرزهای سنی، طبقاتی، و جمعیتی را درنوردند، بسیار اندکند. تنها منشهای مشابه دیگری را که می‌شناسیم، شایعه، و در سطوحی پایینتر، نامه‌های زنجیره‌ای هستند.

اما در مورد شایعه و اندازه‌ی آن شرح چند نکته ضروری است.

چنین می‌نماید که کوتاه‌ترین منشهای موجود در سپهر فرهنگی، شایعه‌ها باشند. شایعه‌ها عناصر فرهنگی بسیار کوچکی هستند که مرتبا در زمینه‌ی

تحولات فرهنگی زاده می‌شوند و پس از مدتی کوتاه منقرض گشته و جای خود را به نسخه‌هایی جدید و نوظهور می‌سپارند.

به هر برش زمانی از هر نظام اجتماعی که بنگریم، مجموعه‌ای از منشاها را باز می‌یابیم که در اطراف رخدادهای تعیین کننده‌ی توزیع لذت و قدرت در آن جامعه تمرکز یافته‌اند. آن رخدادهای جذب کننده‌های پویایی سیستم را در برش زمانی مورد نظر ما تشکیل می‌دهند. یعنی گرانیگاه رفتاری سیستم اجتماعی در آن لحظه‌ی خاص، در این رخدادهای خلاصه می‌شود. این جذب کننده‌ها، مانند آنچه که در هر سیستم پیچیده‌ای رواج دارد، در طول زمان تغییر می‌کنند و متحول می‌شوند، اما همواره الگویی قانونمند و نظامی با قاعده از تحولات را رقم می‌زنند. توجه داشته باشید که این قواعد و آن قوانین می‌توانند در چشم افراد عادی آشوبگونه و هرج و مرج گونه بنمایند. این در حالی است که آشوب هم قواعد خاص خود را دارد.

منشاهای متصل به این رخدادهای، تفسیرهایی متنوع و معمولاً متعارض را شامل می‌شوند که معنای منسوب به آن رخداد مهم را به شیوه‌ای رقابتی در ذهن اعضای آن جامعه تعیین می‌کند. اخبار، تحلیل‌های علمی و اظهار

نظریات رسمی، مشهورترین منشیهای سازمان یافته در اطراف این رخدادهای هستند.

شایعه منشی کوتاه است که معمولاً ساختار معنایی‌اش به قطب علمی نزدیکتر است و معنایی روشن و دقیق (و معمولاً نادرست) را منتقل می‌کند. شایعه‌ها به شکلی پیوسته و همیشگی در اطراف جذب‌کننده‌های معنایی یک نظام فرهنگی تولید می‌شوند و با تغییر مکان این جذب‌کننده اهمیت و ارزش خود را از دست می‌دهند. شایعه، در واقع نوعی انگل نرم اطلاعاتی است که در زوایای نادیده انگاشته شده‌ی سپهر دانایی افراد نشو و نما می‌کند و گسستها و شکافهای ناشی از نادانی افراد درباره‌ی مسائل مهم را پر می‌نماید. پویایی شایعه را با ابزارهای نظری گوناگونی مورد بررسی قرار داده‌اند.^{۲۰۵} به کمک نظریه‌ی منشها می‌توان بسیاری از الگوهای یافت شده در این مدلها را به شکلی کاربردی‌تر بازتعریف کرد. از آنجا که بحث ما در اینجا به شایعه‌ها مربوط نمی‌شود. تنها در مقام مقایسه به گوشزد کردن

^{۲۰۵} آلپورت و پستمن، ۱۳۷۲.

این نکته بسنده می‌کنیم که کوچک بودن شایعه‌ها از این وابستگی‌شان به گرانگه‌های معنایی و سوار شدنشان بر اخبار رسمی ناشی می‌شود، و مانند جوکها ساختی خودبسنده، چندپهلوی و خودارجاع ندارند.

این دو ویژگی، یعنی خودبسندگی و کوچکی، شاخصهایی هستند که جوکها را به موضوعی بسیار مناسب برای تحلیلهای فرهنگی تبدیل می‌کنند. نظریه‌ی منشها، مدلی سیستمی از پویایی فرهنگ است که عناصر فرهنگی (منشها) در آن نقشی کلیدی را ایفا می‌کنند. برای واریسی تجربی کاربرد این مدل، به ساختاری پایه و کمینه از عناصر اطلاعاتی نیاز داریم تا به کمک آن مفهوم منش را تعریف کنیم و باقی تحلیلهای خود را بر مبنای آن طرحریزی نماییم. به این ترتیب نیاز به رده‌ای از عناصر فرهنگی داریم که بتوان با تحلیل کردنشان به این ساختار کمینه دست یافت.

دو ویژگی به ظاهر متناقض جوک، آن را به نامزدی شایسته برای این کار تبدیل می‌کند. جوک از سویی آنقدر پیچیده است که بتواند به عنوان واحد همانندسازی مستقل عمل کند و سوی دیگر چنان ساده است که به سادگی می‌تواند مورد واریسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

ساختارشناسی جوک

بر اساس نظریه‌ی منشها، سه بخش اصلی هر منش عبارت است از قلاب، ساخت معنایی، و دستور.

جوک را می‌توان به عنوان رده‌ای از منشها در نظر گرفت که چنین ویژگیهایی دارد:

الف) قلاب: جوک، منشی است که به دلیل داشتن قلاب ویژه چنین موفقیت فراگیری به دست آورده است. قلاب جوک‌ها را باید از نوع مثبت، و مستقیم دانست. کسی که اطلاعات مربوط به یک جوک را جذب می‌کند، بدون نیاز به کنش واسطه‌ی دیگری، می‌خندد و احساس سرخوشی می‌کند، بنابراین جوک اثر لذت‌آور خود را به طور مستقیم و بی‌واسطه بر حاملانش اعمال می‌کند. چنان که دیدیم، این اثر پاداش دهنده در ساخت معنایی دوپهلوی جوک، و اثر آن در ایجاد برانگیختگی و تخفیف دادنش ریشه دارد. همچنین کارکردهای اجتماعی و تنظیم‌کننده‌ی جوک نیز، -که بر همین رفتار

روانی سوار شده‌اند- به همین شکل سرراست کنش متقابل میان افراد را تنظیم می‌کنند و تنش ناشی از فشار هنجارهای بیرونی را کاهش می‌دهند.

اتصال محکم میان جوک و سیستم پاداش را باید رمز موفقیت جوکها دانست. جوک به دلیل پیوند خوردن با سیستم لذت، قدرت زاینده‌گی چشمگیری یافته و تکثیر شدن و تحول یافتنش چنین اجتناب‌ناپذیر گشته است.

لذتی که از جوک ناشی می‌شود را باید در گروه لذتهای راستین طبقه بندی کرد. دلیل پیدایش این پاداش، چنان که دیدیم، پویایی خاص عصبی وابسته به رمزگشایی متن دومعنایی جوک بود، و برانگیختگی امن ناشی از آن. به این ترتیب کلید درک لذت جوک، کنشی معناشناسانه بود، و در رمزگشایی نشانه‌های زبانی ریشه داشت.

از نظر درجه‌ی لذت زایی، جوکها را باید در رده‌ی منشه‌ای دارای راهبرد کمی قرار داد. چنان که دیدیم، اثر پاداش‌دهنده‌ی جوکها به ایجاد خنده‌ای مقطعی در فرد منحصر می‌شود. همانطور که کسی نمی‌تواند خود را قلقلک دهد، تعریف کردن جوک برای خود هم ناممکن است. کسی که یکبار

جوکی را شنیده، به دلیل دارا بودن هر دو معنای پایه و هدف، دیگر به آن نخواهد خندید. این امر یکبار مصرف بودن جوکها و بی مزه بودن جوکهای تکراری را توضیح می‌دهد. تمام این مسائل بدان معنا هستند که جوک برای ایجاد لذتی یکباره در زمانی کوتاه تخصص یافته است. به این ترتیب باید جوک را نمونه‌ای برجسته از منشهای دارای راهبرد کمی دانست. یکی از رفتارهای رایج این منشها، تمایلشان برای تکثیر سریع و افقی است. چنین چیزی به روشنی در جوکها هم دیده می‌شود. تعریف کردن جوک، با وجود آن که لذت اولیه‌ی ناشی از شنیدنش را در گوینده تولید نمی‌کند، به دلیل ارزشی که در تنظیم رفتار متقابل ایفا می‌کند، پاداش دهنده است. به همین دلیل هم ما یکبار جوکی را می‌شنویم و مقدار مشخصی به آن می‌خندیم، و بعد برای تنظیم شبکه‌ی اندرکنشهای پیرامونمان، آن را بارها بازتولید می‌کنیم و در این روند تنها به لذت همدلانه‌ی جوریدن زبانشناسانه‌ی همراهانمان بسنده می‌نماییم.

ب) دستور: جوک، از معدود منشهای موفقی است که دستور "مرا تکثیر کن" را در ساخت معنایی خود ندارد. مردم جوکها را به دلیل پاداشی که تولید می‌کنند تکثیر می‌نمایند، نه باور به دستوری که در بطن آن نهفته است.

در نظریه‌ی منشاها، سه شاخص ارزش، حوزه و سطح برای شناخت دستور مورد نیاز است. جوکها را از نظر ارزش، می‌توان خنثا دانست، چرا که در شرایط عادی قرارگیری در مسیر تکثیر جوکها شانس بقای فرد را چندان تغییر نمی‌دهد. جوک، به این ترتیب یکی از منشهای بارزی است که دوشاخه‌زایی میان سیستم بقا و لذت را به نمایش می‌گذارند. شنیدن و تعریف کردن جوک لذت‌آور است، اما اثری بر شانس بقای فرد ندارد. یعنی سیستم پاداش سوار شده بر این منش، از سیستم بقا تفکیک شده است.

از نظر حوزه، جوک را باید به دسته‌ی من-محور متعلق دانست. خندیدن به جوک، با وجود زمینه‌ی نیرومند اجتماعی پیرامونش، رفتاری عمیقا شخصی است. بازی با معناهای پایه و هدف کاری است که کاملا به من وانهاده شده است. کامیابی یا شکست در فهم ظرافت یک جوک -و بنابراین خندیدن یا نخندیدن به آن- کاملا به خلق و خو و حالت روانی فرد شئونده

وابسته است. جوک، بر خلاف منشهای جهان-محور اطلاعاتی نو و دست اول در مورد جهان خارج را حمل نمی‌کند، و برخلاف منشهای دیگری-محور، قواعد اخلاقی تعیین کننده کنش متقابل را در بر نمی‌گیرد. هسته‌ی مرکزی جوک، واگشایی معنایی است که به لذت ناب می‌انجامد، و به همین دلیل هم به رده‌ی عناصر هنری شباهت دارد. در واقع تعریف درست یک جوک، کنشی است که به توانایی‌های هنرمندانه‌ای مانند قدرت سخنوری و فن نمایشگری گوینده بستگی دارد. واگشایی رمز جوک و گذار از معنای پایه به هدف نیز ذوقی هنرشناسانه را می‌طلبد، و به این ترتیب جوک را می‌توان نوعی منش هنری دانست. در سطح عرفی نیز ارتباط تنگاتنگ میان کنش جوک‌گویی و قواعد زیبایی‌شناسانه به خوبی شناخته شده است. به همین دلیل هم دلقک‌ها و کمدین‌ها در رده‌ی هنرپیشه‌ها و بازیگران جای می‌گیرند و به دنیای هنرمندان وابسته می‌گردند.

جوک، با وجود هسته‌ی مرکزی زیبایی‌شناسانه‌ای که دارد، در تنظیم کنش متقابل میان افراد هم نقشی برجسته را بر عهده می‌گیرد. کنش جوک‌گویی همواره در حضور دیگری و به قصد خندانند وی انجام می‌گیرد. بنابراین

جوک را باید به عنوان منشی من-محور در نظر گرفت که دامنه‌ی اثرش تا دیگری کشیده می‌شود. نقطه‌ی اثر اصلی جوک و جایگاه پایان گرفتنش در مقام جوکی کامل، من است. اما این اثر تنها در زمینه‌ای از اندرکنش من و دیگری ممکن می‌شود. به این ترتیب جوک منشی زیبایی‌شناسانه است که بعد اخلاقی نیز می‌یابد.

جالب آن است که بعد اخلاقی منشها همواره ضدهنجار و شالوده‌شکنانه است. اشاره‌ی بی‌پرده‌ی جوکها به امور جنسی و تابوهای دینی، و پیوندشان با تمسخر و شوخی با قومیتها، طبقات اجتماعی، نقشهای رفتاری و سایر خصوصیات وابسته به دیگری، آنها را از دیرباز آماج نقد و خرده‌گیری نظامهای رسمی اخلاقی قرار داده است. جوک، منشی است که آزادی تولید می‌کند. چه در سطح رفتاری و در قالب خندیدن، و چه در قالب معنایی و با پیش کشیدن بخشهای دور افتاده و غیرمجاز از فضای حالت معنایی افراد. به این ترتیب نظامهای اخلاقی رسمی که همواره با سلطه پیوند دارند و در پی محدودسازی این آزادی آشفته‌ساز هستند، نمی‌توانند با آن همخوانی چندانی داشته باشند. چنان که گفتیم، در اجتماعات بدوی گردآورنده و شکارچی

معمولا نقش دلقک و کاهن با هم ادغام می‌شود. اما در جوامع پیچیده‌تری که این دو نقش از هم تفکیک شده‌اند، هیچ مصلح اخلاقی بزرگی را نمی‌شناسیم که به جوک‌گویی و دلقک‌بازی شهره بوده باشد. به عبارت دیگر، پس از پیدایش جوامع کشاورز و تفکیک شدن نقش دلقک از کاهن، این دو کارویژه‌های خاص و متعارضی یافتند و در روندی واگرایانه از هم تمایز یافتند. به این ترتیب، جوک را می‌توان منشی با سرشت اخلاقی قوی دانست. اما این پیوند با سپهر اخلاقی در راستای معکوس سلطه‌ی اجتماعی و هنجارهای اخلاق رسمی سیر می‌کند.

در مورد سطح جوک، بحث چندانی وجود ندارد. تمام جوکها بیانی زبانی دارند و بنابراین به طور خودآگاه درک و بازتولید می‌شوند. نمادهای نمایشگرانه و غیرزبانی به کار گرفته شده در حین جوک‌گویی نیز به قدری کنترل شده و دقیق هستند که در خودآگاه بودنشان شکی وجود ندارد.

پ) ساخت معنایی: در نظریه‌ی منشها، ساخت معنایی هر عنصر فرهنگی

دارای چهار خصوصیت دانسته می‌شد:

نخست، موضوع، که شکل ارجاع منش به جهان پیرامونی خود را تعیین می‌کرد. چنان که در مورد جوکها دیدیم، این رده از منشها موضوعی ویژه دارند.

موضوع جوکها، آشنا، عامیانه، روزمره و ملموس است. جوکی نداریم که محورش مفاهیمی انتزاعی یا تخصصی باشد به اموری دور از تجربه و پیچیده ارجاع شود. در معدود مواردی که مفاهیمی پیچیده و یا تخصصی در یک جوک به کار رفته‌اند، محور موضوعی جوک چیزی دیگری است و آن مفاهیم پیچیده تنها به عنوان زمینه‌ای برای برجسته‌تر کردن آن موضوع به کار گرفته می‌شوند. ناگفته پیداست که حتی این جوکها نیز به دلیل وجود کلیدواژگان و مفاهیمی غیرعامیانه، تنها در حلقه‌های دوستانه‌ی خاص و میان مخاطبانی معدود رواج دارند.

موضوع بخش عمده‌ی جوکها، اتصالی با مفاهیم تنش‌زا داشت. تنها کمتر از

یک سوم جوکها (۳۲/۴٪) فاقد معنای تنش‌زا بودند. همچنین ارجاعات

فراوانی به تابوهای اجتماعی هم در متن اکثر جوکها وجود داشت. تنها

۴۴/۸٪ از جوکها فاقد ارجاع به تابو بودند.

دومین ویژگی، سادگی منش است که درجه‌ی شفافیت مفاهیم به کار

گرفته شده در آن را، و شیوه‌ی ارتباط نشانگان و معانی را در بافت منشا

نشان می‌دهد. منشاها را از نظر سادگی می‌توان به دو دسته‌ی عاطفی و علمی

تقسیم کرد که گروه نخست ساختی پیچیده، ارتباطاتی بغرنج، و نشانگانی با

ابهام معنایی بالا دارند. منشهای علمی برعکس به زبانی کودکانه، صریح و

ساده بیان می‌شوند و از ارتباطاتی شفاف و روشن میان نشانه‌ها و معناها

برخوردارند. این منشها به دلیل همین ویژگی‌شان به سادگی می‌توانند مورد

توافق واقع شوند و بنابراین زبان علمی، رسمی و حقوقی را برمی‌سازند.

جوک در این میان، به طور مشخص به منشهای گروه عاطفی وابسته است. ابهام بالای معنا در نشانگان به کار گرفته شده در آن، شرط لازم برای دومعنایی شدن متن است، و این ابهام معنایی به ویژه در کلید به اوج خود می‌رسد. به این ترتیب جوک را باید به عنوان منشی با اندازه‌ی کوچک، مفاهیم آشنا و ملموس، و ساخت پیچیده و مبهم در نظر گرفت.

سومین صفت، همخوانی است. همه‌ی منشها را می‌توان در طیفی گنجانند که دو سر آن را منشهای روادار -مانند قوانین ریاضی- و خودکامه -مانند دگم‌های دینی- تشکیل می‌دهند. منشها در این میان در جوار قطب روادار قرار می‌گیرند. رواج چشمگیر جوک در سطوح طبقاتی و اقشار فکری گوناگون جامعه، نشانگر این مطلب است که جوک می‌تواند با زمینه‌های بسیار متنوعی سازگار شود و در دامنه‌ی فراخی از شبکه‌های معنایی وابسته به ابرکمنشهای گوناگون جذب و رمزگشایی شود. این رواداریِ جوکها بدان معنا نیست که منشهای دیگر هم حضور آنها را به سادگی تحمل می‌کنند. چنان که گذشت، نظامهای اخلاقی و ساختارهای سیاسی سلطه معمولاً

نگرشی بدبینانه نسبت به جوک دارند و جریانهای تکثیر آن را در حد امکان با احکام اخلاقی یا سانسور رسانه‌ها مسدود می‌سازند.

چهارمین خصوصیت ساخت معنایی منشها، باروری است. باروری متغیری است که توانایی تکثیر شدن، و جهش یافتن یک منش را تعیین می‌کند. باروری به سه عامل دیگر وابسته است.

نخست، شیوهی انتقال که می‌تواند افقی (درون-نسلی) یا عمودی (بینا-نسلی) باشد. جوکها از منشهایی هستند که معمولاً به شیوهی افقی منتقل می‌شوند و چنان که گفتیم، این یکی از ویژگیهای منشهای دارای راهبرد کمی نیز هست.

دوم، مخاطب، که می‌تواند توده‌ای، سیاسی یا نخبه‌گرایانه باشد. بخش عمده‌ی جوکها در محور منشهای توده‌ای متمرکز شده‌اند و عوام را به عنوان حاملهای انسانی آماج می‌سازند. این در حالی است که جوکهایی با معنای تخصصی که مخاطب نخبه و روشنفکر را می‌طلبد و شوخی‌ها و جوکهای سیاسی تولید شده در ارتباط با ساختهای سلطه هم در سپهر فرهنگ رواج دارند، اما هم به لحاظ تعداد و هم رواج در اقلیت قرار دارند.

سوم، مجرای انتقال است، که می‌تواند نوشتنی یا نانوشتنی باشد. نوشتنی بودن منش، بدان معناست که صورتبندی زبانی شفافی از آن در دست باشد. جوکها از زمره‌ی منشهای نوشتنی هستند و وجود کتابهای جوک و بخش جوک در مجلات تأییدی بر این ادعاست.

با این تفصیل، تصویری روشنتر از جوک به دست می‌آید.

جوک، منشی است کوچک، عاطفی، روادار، و نوشتنی، که در پیوند با سیستم رمزگشایی معنا، بدون آنکه شانس بقا را افزایش دهد، لذتی راستین به طور مستقیم تولید می‌کند، و به این ترتیب با راهبردی کمی در سطح توده‌ی عوام به صورت افقی تکثیر می‌گردد.

در چارچوب نظریه‌ی منشها، دلیل هریک از این صفتهای منسوب به جوک را می‌توان دریافت.

جوک، قلبی مستقیم و مثبت دارد، چرا که در ارتباط نزدیک با سیستم واگشایی رمزگان زبانی در مغز است و از راه ایجاد برانگیختگی کنترل شده و امن، لذت تولید می‌کند. ارتباط تنگاتنگ این منشها با سیستم زبانی، خصلتی خودآگاهانه و نوشتنی بدانها می‌بخشد. این منشهای زبانی، هنگامی

در کار تکثیر خویش کامیاب می‌شوند که لذتی را در حامل انسانی شان تولید کنند، و این کار تنها از راه اشاره به تابوها و مفاهیم تنش‌زا، و پدید آوردن گذاری معنایی ممکن می‌شود که تنش ناشی از برخورد با امر تنش‌زا را تخفیف دهد. این امر چندمعنایی شدن متن جوک را ضروری می‌سازد، و این چیزی است که تنها با افزایش ابهام متن، و بغرنج شدن ارجاعات معنایی نشانگان موجود در آن ممکن می‌شود. عاطفی بودن ساخت جوک، محصول همین ضرورت است.

جوک، به عنوان منشی عاطفی، که ارزش خنثا هم دارد، نمی‌تواند از حد خاصی طولانی‌تر باشد. جذب، ذخیره و بازتولید جوک، مانند تکثیر هر منش دیگری با صرف هزینه از سوی کنشگر انسانی همراه است. منشی در رقابت داغ میان همانندسازهای فرهنگی برنده خواهد شد، که با کمترین هزینه تمام کارکردهای مورد نیاز خود را بر آورده سازد و بخت صورتبندی شدن در مجاری ارتباطی را به دست آورد. این امر در مورد منشی مانند جوک، که اتصالش با سیستم بقا گسیخته است، چشمگیرتر است. به همین دلیل هم روندی مشخص را در راستای کوتاهتر شدن جوکها شاهد هستیم. چنان که

گفتیم، تعداد جوکهای کوتاه در حدود دو برابر نمونه‌های بلند است و تجربه‌ی شخصی نگارنده نشان می‌دهد که جوکهای چند بار بیان شده در تکرارهای بعدی خود تمایل به کوتاه‌تر شدن دارند. این فشار تکاملی برای رفع زواید و حشوئیات، مشابه روندی است که در شایعه‌ها هم دیده می‌شود و توسط پژوهشگران با نام تسطیح نامگذاری شده است.^{۲۰۶}

بنابراین چنین می‌نماید که جوکها هم مانند شایعه‌ها تمایل به فشرده‌تر شدن و کوتاه شدن داشته باشند. این منتهای کوچک، به دلیل ساخت مختصرشان و کارکرد فراگیرشان در کاهش تنش بینافردي، امکان تکثیر در سطح توده‌ی مردم را به دست می‌آورند، و به همین دلیل هم با راهبردی کمی تکثیر می‌شوند. اشاره به تابوها و مفاهیم تنش‌زا برخی از مسیرهای ارتباطی رسمی‌تر را بر روی این منشا می‌بندد، و به همین دلیل هم مجرای اصلی انتقال جوک، حلقه‌های دوستانه‌ایست که معمولاً به گروه‌های همسالان

^{۲۰۶} آلپورت و پستمن، ۱۳۷۲.

تعلق دارد. به این ترتیب شیوه‌ی انتقال جوک افقی می‌شود، و این امر به صورت مکملی برای راهبرد کیفی تکثیرشان عمل می‌نماید.

جوک، منشی ویژه است. با نگاهی به متون باستانی و نوشتارهای کلاسیک غیرجدی -مثلا نوشته‌های عبید زاکانی- می‌توان به پایداری خیره کننده‌شان در مسیر زمان پی برد. مقایسه‌ای که در همین پژوهش در میان جوکهای انگلیسی، فارسی، و فرانسوی انجام شده است، نشت کردن جوکها از سدهای زبانی را هم نشان می‌دهد. به این ترتیب، جوکها را باید منشهایی دانست که به دلیل پیوند با رفتاری بسیار ریشه‌دار و بسیار فراگیر -یعنی خنده- امکان گذر از مرزهای محدود کننده‌ی زمانی و مکانی را به دست آورده است. جوک، منشی است که بر خنده سوار است.

گفتار چهارم: آزمون تکمیلی

چنان که دیدیم، نظریه‌ی منشها در تعیین ساختار کمینه و رده‌بندی منشها کاربرد دارد. جوک، با زیرواحدهایی که ذکرشان گذشت، به عنوان یکی از کوچکترین منشهای خودبسنده‌ی حاضر در سپهر فرهنگی، حدس ما را در مورد سه بخشی بودن زیرواحدهای هر منش تأیید می‌کند. نتایج آماری ارائه شده نشان می‌دهند که رده‌بندی جوکها در سطح زیرواحدها و ویژگیهای ساختاری‌شان هم معنادار است. یعنی ساختارهای پنج‌گانه‌ی پیشنهاد شده به لحاظ اندازه، ارجاع به تابوها، نقش اجتماعی و قومیت قهرمانان، و سایر موارد یاد شده، با هم تفاوت معناداری دارند.

با وجود کارآیی مدل مورد نظرمان در این زمینه، هنوز به تأیید تجربی قویتری نیاز داریم تا از سویی درستی رده‌بندی یاد شده و صحت ساختارشناسی مورد نظرمان را محک بزنیم، و از سوی دیگر حدسهای نظریه‌ی منشها درباره‌ی پویایی و الگوی تکثیر منشها را آزمایش نماییم.

برای دستیابی به این هدف، مجموعه‌ای از حدسها که از مفاهیم پذیرفته شده در نظریه‌ی منشها استنتاج می‌شود، به عنوان گزاره‌های پایه برای طرحریزی پژوهشی میدانی به کار گرفته شد.

حدسها

بر مبنای نظریه‌ی منشها، می‌توان در مورد جوکها به این حدسها رسید:

الف) جوکهایی که ساختار مشابه دارند - یعنی از راه‌های مشابهی گذار معنای پایه به هدف را موجب می‌شوند - توسط مخاطبان هم به شکلی هم‌ریخت ارزیابی شوند.

ب) قدرت تکثیر جوکه‌های هم‌نوع، مشابه باشد.

پ) جوکهایی که پاداش بیشتری تولید می‌کنند برای زمان بیشتری در حافظه‌ی فعال حاملان‌شان باقی بمانند.

ت) راهبردهای فردی متمایزی در ارتباط با کنش جوک‌گویی وجود داشته باشد. (یعنی قالبهای جا افتاده و مشخصی برای مشارکت افراد در رفتار تبادل این نوع از منشاها در جامعه تکامل یافته باشد.)

ماده و روش

موضوع: برای محک زدن حدسهای یاد شده، بیست جوک انتخاب شدند. بر مبنای این جوکها، پرسشنامه‌هایی طراحی شد که شاخصهای زیر را (معمولا در طیف ریکرت) می‌سنجید:

الف) ارتباط آزمودنی با کنش اجتماعی جوک‌گویی، که با این پنج شاخص سنجیده شد: تعداد متوسط جوکهایی که فرد در یک هفته می‌شنود، توانایی آزمودنی برای خوب شنیدن جوکها، آمادگی فرد برای شروع رابطه‌ی جوک‌گویی، مشارکت فرد در کنش جوک‌گویی.

ب) پرسشی که توانایی فرد برای نگهداری یک منش خنثا-مانند خبری علمی- را در حافظه‌اش نشان می‌داد.

پ) لذتی که فرد از شنیدن یک جوک خاص می‌برد (بر مبنای درازای زمان خندیدن به آن).

ت) تعداد کسانی که به جوک می‌خندند.

ث) توانایی فرد برای تشخیص ساختار درونی جوک و درک شباهت ساخت معنایی منش مورد نظر.

ج) توانایی فرد برای نگهداری جوکی خاص در حافظه‌اش.

چ) میانگین وقفه‌ی زمانی بین شنیدن یک جوک خاص و تعریف کردنش برای دیگران.

دو پرسش الف و ب برای همزور کردن پاسخ آزمودنی‌ها به باقی موارد در پرسشنامه گنجانده شده بودند و قصدمان این بود که افراد فعال در کنش جوک‌گویی را از افراد منفعل و کناره‌گیر در این حوزه تفکیک کنیم.

تمام این موارد در پرسشنامه‌ای گنجانده شدند، که نمونه‌اش را در صفحه‌ی بعد می‌بینید. در تمام موارد (به جز پرسش سوم) گزینه‌هایی طیف گونه در اختیار افراد قرار داده می‌شد.

آزمودنی‌ها: ۳۲ نفر از دانش‌آموزان پسر دبیرستانی تیزهوش بودند. جوکها از میان نمونه‌هایی که در میانشان رواج داشت انتخاب شد، و قرار بر این بود که آزمودنی پیش از انجام آزمایش تمام جوکها را دست کم یکبار بشنود تا بنابراین همه‌ی موارد برای شنونده حالتی تکراری داشته باشند. طرح آزمون به این شکل بود که دست کم یک روز قبل از اجرای آزمون دوستان آزمودنی‌ها - که هنوز از ماجرای آزمایش خبر نداشتند- به شکلی ظاهراً تصادفی تمام این جوکها را برایشان تعریف می‌کردند. این بخش از آزمون با دقت زیادی انجام نگرفت و به همین دلیل هم حدود یک سوم نتایج به دست آمده (۱۲ مورد) فاقد اعتبار دانسته شد. به این شکل ۲۰ آزمودنی در این پژوهش شرکت کردند.

آزمودنی‌هایی که جوکها را شنیده بودند، در گروه‌های ۲- ۶ نفره در محل برگزاری آزمون گرد می‌آمدند و دوستانشان جوکها را با لحنی یکنواخت برایشان می‌خواندند. آزمایشگران از میان دوستان و همسالان آزمودنی‌ها انتخاب شده بودند و برای بر هم نزدن فضای آزمون، افراد غریبه

در محیط آزمایش حضور نداشتند یا اگر هم حضور داشتند مکانشان آنقدر دور بود که محیط خصوصی دانش‌آموزان را مختل نمی‌کرد.

آزمایشگران پیش از انجام آزمون برای انجام این کار آموزش دیده بودند. آنها از آزمودنی‌ها می‌خواستند تا در برابر گزینه‌ی مورد نظرشان در پرسشنامه علامت بگذارند. آزمایشگران در حین تعریف کردن جوکها نمی‌خندیدند و آزمودنی‌ها هم از خندیدن منع شده بودند. هدف این بود که به این ترتیب اثر محیط در خنده‌دار یا بی‌مزه نمودن جوکها حذف شود، و تنها خاطره‌ی آزمودنی‌ها از جوکی که قبلاً شنیده بودند مورد سنجش قرار گیرد.

نتایج

الف) چنان که انتظار می‌رفت، تعداد جوکهایی که فرد در یک هفته می‌شنید، با آمادگی‌اش برای آغاز کنش جوک‌گویی، و سهمی از جوکها که در جریان رفتار جوک‌گویی در یک جمع دوستانه‌ی تعریف می‌کرد، همبستگی کامل داشت. به عبارت دیگر، راهبردهای فردی مشخص و

تمتایزی در ارتباط با کنش جوک‌گویی وجود دارد و استراتژی‌های فردی برای مشارکت در کنش جوک‌گویی را می‌توان به دو نوع فعال و غیرفعال تقسیم کرد.

(ب) نخست: همبستگی‌های موجود در میان پاسخها نشانگرِ درستی تفکیک جوکها بر حسب نوع است. یعنی جوکهای ممنوع از نظر مقدار خنده‌ای که تولید می‌کنند، تمایلی که برای بازگویی‌شان ایجاد می‌نمایند، و معکوس مدتی که برای تعریف شدن می‌طلبند، با هم سازگارند.

دوم: لذتی که فرد از شنیدن یک جوک می‌برد، با تعداد جوکهایی که از همان نوع شنیده همخوان است.

سوم: زمانی که جوک در حافظه‌ی فرد باقی می‌ماند، ربطی به نوع جوک ندارد و به مقدار لذتی که فرد از شنیدنش برده بستگی دارد.

با توجه به این که قدرت تکثیر یک منش (در اینجا یک جوک) با مدت زمانی که در حافظه‌ی فعال باقی می‌ماند، و مقدار لذتی که تولید می‌کند سنجیده می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که رده‌بندی جوکها بر مبنای شیوه‌ی

تبدیل متن پایه به هدف، تقسیم‌بندی این رده از منشها بر اساس قدرت تکثیر
را نیز برآورده می‌کند.

به این ترتیب هر پنج حدس پژوهش تأیید می‌شود.

گفتار پنجم: جمع‌بندی نتایج پژوهشها

چنان که گذشت، پژوهشی دوگانه بر روی متن جوکها و افراد درگیر در کنش جوک گوئی انجام گرفت. بر مبنای داده‌های تولید شده در این دو پژوهش، می‌توان این گزاره‌ها را نتیجه گرفت:

نخست: این موارد از دیدگاه کلاسیک - یعنی نسخه‌ی ترکیبی ارائه شده

در بخش دوم- تأیید می‌شوند:

الف) جوک‌ها از دست کم دو معنای پایه و هدف برخوردارند و گذار

معنایی از اولی به دومی باعث بروز خنده در شنونده می‌شود.

ب) قواعد حاکم بر این گذار معنایی در زبانهای فارسی و انگلیسی

مشابه است و بر مبنای الگوی این چرخش معنایی، می‌توان جوک‌ها را به

پنج رده تقسیم کرد.

پ) عناصر معنایی موجود در جوکها ساختی کمابیش هم‌ریخت دارد، و

روابط بین این عناصر معنایی از قواعد منطقی به نسبت پیچیده‌ای پیروی

می‌کنند.

ت) جوکها به طور مشخص به تابوها و مفاهیم تنش‌زای مرتبط با آنها اشاره می‌کنند و احتمالاً کارکردهای قید شده در بند (2-3-2 را از راه جدیت‌زدایی از این مفاهیم برآورده می‌کنند.

ث) اشاره به قومیت‌های گوناگون در جوکها رواج دارد و ارتباط مفهومی مشخصی میان قومیت قهرمان جوک، تابوها و مفاهیم تنش‌زای مورد ارجاع، (و در نتیجه صفات منسوب به وی) وجود دارد.

ج) در میان افراد گوناگون، راهبردهای متمایز و تفکیک شده‌ای در قبال کنش جوک‌گویی وجود دارد.

دوم: این گزاره‌ها از نظریه‌ی منشها تأیید می‌شوند:

الف) ساختار سه بخشی "قلاب- دستور- ساخت معنایی" به عنوان کمینه‌ی زیرواحدهای لازم برای تعریف یک منش اعتبار دارند.

ب) ارتباط قدرت تکثیر جوکها با ساختارشان، شاخصهای پیش‌بینی شده در نظریه‌ی منشها را تأیید می‌کند. این شاخصها عبارتند از: اندازه‌ی منش (محتوای اطلاعاتی بر حسب بیت)، مقدار لذت تولید شده توسط

منش، کاربرد منش در مهار اثر مفاهیم تنش‌زا، و کارآیی منش در مدیریت اندرکنش با دیگری.

پ) جوک‌ها به همراه نامه‌های زنجیره‌ای، کوچکترین منشهای خودبسنده و مستقل از اطلاعات زمینه را در سطح فرهنگ تشکیل می‌دهند.

ت) پیش‌بینی نظریه‌ی منشها در مورد جوکها، در زمینه‌ی اجتماعی و در جریان کنش جوک‌گویی به طور تجربی و میدانی تأیید می‌شود.

پیوست نخست: نامه‌های زنجیره‌ای

پیش درآمد

نامه‌های زنجیره‌ای، متونی کوتاه هستند که خواننده‌شان را به تکثیر کردن خودشان وادار می‌کنند. شکل سستی این نامه‌ها –چنان که از نامش هم بر می‌آید– به صورت متنهایی کوتاه بوده که به صورت دست نویس تهیه می‌شده و دست به دست می‌گشته است. با این وجود، امروزه مهمترین فضای تبادل نامه‌های زنجیره‌ای را در شبکه‌های رایانه‌ای و به ویژه اینترنت می‌توان بازجست.

نامه‌های زنجیره‌ای در فرهنگهای نویسای گوناگونی وجود دارند. این نامه‌ها از دید نظریه‌ی منشها، انگلهایی اطلاعاتی هستند که به دلیل دارا بودن قلبی نیرومند، خود را تکثیر می‌کنند. این نامه‌ها هم مانند جوکها، نمونه‌هایی از منشهای کوچک خودبسند هستند، که بدون نیاز به ابرمنشی بزرگتر و زمینه‌ای پیچیده از معناها، خود را در سپهر اطلاعاتی فرهنگ بازتولید

می‌کنند. با توجه به شباهت این همانندسازهای اطلاعاتی با جوکها، و اصلِ فراگیر بودن جوک در تمام فرهنگهای انسانی، حدس می‌زنیم که این متون در تمام فرهنگهای نویسا وجود داشته باشند. چرا که این منشها از سویی ساده‌تر از جوک هستند، و از سویی دیگر قابلهایی نیرومندتر و انگیزشهایی شدیدتر را برای تکثیر خودشان تولید می‌کنند. با این وجود، شواهد موجود در مورد نامه‌های زنجیره‌ای اندک است.

در جامعه‌شناسی فرهنگ متنی جدی در مورد این نامه‌ها وجود ندارد. البته در مدتها پیش اشاره به این متنها در قالب مقالاتی غیرتخصصی و روزنامه‌ای رواج داشته است، اما تنها متنهای کنکاش‌گرانه‌ای که در این مورد در دست داریم، به بررسیهای جسته و گریخته‌ی پژوهشگرانی مربوط می‌شود که از رویکردی میان‌رشته - و معمولاً از زمینه‌ی مِم‌شناسی - به نامه‌های زنجیره‌ای نگریسته‌اند.^{۲۰۷} یکی از اولین کارها در این زمینه را

^{۲۰۷} Goodenough & Dawkins, 1994: 23-24.

داوکینز و گودیناف در سالهای اخیر انجام دادند. اما آن هم بیش از ارائه‌ی بینشی درخشان در مورد اهمیت این نامه‌ها به عنوان عنصری فرهنگی نبود. آنچه که در این نوشتار ارائه خواهد شد، پژوهشی آماری در مورد ساخت نامه‌های زنجیره‌ایست. از دید نظریه‌ی منشها، نامه‌های زنجیره‌ای هم مانند جوک‌ها از ساختاری کمینه برخوردارند. آنها هم عناصری فرهنگی هستند که به صورت یک همانندساز کامل و مستقل از شرایط محیطی عمل می‌کنند، و اندازه و ابعادشان اندک است. بر مبنای چارچوب سیستمی نظریه‌ی منشها، وجود عناصری مشابه در ساخت جوکها و نامه‌های زنجیره‌ای پیش‌بینی می‌شود.

در این بررسی، به ویژه به دنبال این عناصر ساختاری پایه می‌گردیم. به عبارت دیگر، در اینجا می‌خواهیم یکی از پیش‌بینی‌های نظریه‌ی منشها را داده‌های تجربی محک بزنیم.

گفتار نخست: مقدمه‌ای تاریخی

نامه‌های زنجیره‌ای، متنهای کوتاه و ویژه هستند که از راه تحریک حس جاه‌طلبی و طمع، ترحم یا ترس خواننده، وی را به تکثیر کردنش وادار می‌کنند. آن انگیزشی که هر نامه‌ی زنجیره‌ای آماج کرده است، معمولاً به طور صریح در متن نامه قید شده است، و معمولاً از ترکیب چند محرک روانی گوناگونی - مثلاً طمع به علاوه‌ی - ترس در طراحی‌شان استفاده می‌شود. نامه‌های زنجیره‌ای معمولاً سود مادی خاصی برای نویسنده‌ی اولیه‌شان در بر ندارند، و معمولاً در حالت ابتدا به ساکن به عنوان یک شوخی نگاشته می‌شوند. با این وجود تکثیر شدنشان پیوندی مستقیم با امید به دریافت سود یا پیشگیری از خطر دارد. از دیرباز نامه‌هایی از این دست برای تبلیغ آرای مذهبی و مفاهیم قدسی وجود داشته‌اند، و به تازگی نمونه‌هایی که کارکرد سیاسی دارند یا محصول خاصی را تبلیغ یا ضدتبلیغ می‌کنند هم به وجود آمده‌اند.

ساختار برخی از نامه‌های زنجیره‌ای با منشهای ساده‌ی دیگری مانند جوک‌ها و شایعه‌ها گره خورده است. این بدان معناست که بسیاری از این نامه‌ها حاوی یک جوک کامل یا شایعه‌ای مشخص هستند. این دورگه‌گیری بین منشهای کوچک، در سپهر فرهنگی امری رایج است و چنان که دیدیم، جوک‌های وابسته به زمینه نیز به نوعی در پیوند با شایعه‌های پدید آمده در اطراف یک گرانگه‌گاه معنایی مهم طرح‌ریزی می‌شدند.

نامه‌های زنجیره‌ای را می‌توان از دید نظریه‌ی منشا، به عنوان عناصر فرهنگی کوچکی در نظر گرفت که:

الف) قلابشان، به یکی از سه شکل زیر باشد:

نخست، تحریک جاه‌طلبی و طمع، از راه وعده دادن چیزی خوشایند و دلخواه در آینده‌ای نزدیک.

دوم، برانگیختن ترس از راه هشدار در مورد رخدادی وحشتناک و دردناک در آینده‌ای نزدیک.

سوم، استفاده از احساس همدردی و ترحم نسبت به دیگران، که معمولاً به اقلیتی قومی، نژادی، یا دینی تعلق دارند که مورد علاقه‌ی مخاطب هستند.

این حس همدردی می‌تواند به حالات روانی دیگری مانند خشم از بی‌عدالتی، تصمیم برای جبران ظلم و ستم، یا تمایل به کمک منتهی شود.

به این ترتیب، آشکار است که قلاب نامه‌های زنجیره‌ای خصلتی به شدت من-محور دارد و عناصر معنایی دیگری-محور (اخلاقی) یا جهان-محور (دانایی) درون خود را هم در ارتباط با من تعریف می‌کند. قلاب نامه‌های زنجیره‌ای معمولاً به صورت ضرب‌الاجلی تعریف می‌شود. یعنی از خواننده خواسته می‌شود تا زمان مشخصی بعد از برخورد با نامه، آن را تکثیر کند و به او وعده می‌دهد که بعد از زمان معلومی با پیامد خوشایند این تکثیر کردن یا خطرات ناشی از نادیده گرفتن دستور روبرو خواهد شد.

ب) دستور آن، عناصری مشخص و صریح را شامل شود. یعنی شیوه و مهلتی مشخص را برای تکثیر نامه معلوم می‌کند و گاه دستوراتی اضافی را هم به خواننده می‌دهد. دستور عام تمام نامه‌های زنجیره‌ای - که اغلب صریحاً بیان می‌شود، - تکثیر نامه است. اما دستورهای دیگری مانند دعا کردن، پرهیز از انجام کاری خاص یا خرید محصولی مشخص، یا دستیازی به کنشی سیاسی هم در آن میان دیده می‌شود.

پ) ساخت معنایی آن عناصری به نسبت ثابت را در بر می‌گیرد. این عناصر معمولاً عبارتند از:

نخست، بخش وعده دهنده یا ترساننده‌ی مربوط به قلاب، که گاه برای اعتباربخشی به ادعاهایش از مثالها و داستانهای تاریخی جعلی هم استفاده می‌کند.

دوم، بخش توجیه کننده که اگر وجود داشته باشد، دلیل نوشته شدن نامه و دلایل ضرورت تکثیرش را ذکر می‌کند. این بخش می‌تواند روایتی داستان گونه در مورد بیماری باشد که به دعا یا کمک دیگران محتاج است، یا ارائه‌ی اطلاعاتی -اغلب نادرست- باشد که به محتوای نامه مشروعیت می‌بخشد.

سوم، بخش دستور دهنده که درخواست انجام رفتارهایی خاص -به ویژه تکثیر نامه- را شامل می‌شود.

نویسندگان مختلف شیوه‌های گوناگونی را برای رده‌بندی نامه‌های زنجیره‌ای به کار گرفته‌اند. داوکینز و همکارانش بیشتر بر اندازه‌ی این نامه‌ها و دستوراتشان تمرکز کرده‌اند، و نامه‌های دارای دستور صریح و غیرصریح

برای تکثیر را از هم متمایز دانسته‌اند.^{۲۰۸} وان آرسدال که یکی از مفصل‌ترین پژوهشها را در این مورد دارد، این منشها را بر مبنای ترکیب نوع قلاب و دستورشان به شش دسته‌ی بختِ خوب، ثواب، آرمان سیاسی، پول، هزل و تبادل تقسیم کرده است.^{۲۰۹} ما در اینجا همین تقسیم‌بندی را برای شرح انواع نامه‌های زنجیره‌ای به کار می‌گیریم، اما تحلیل خود را از دامنه‌ی مورد نظر وان آرسدال فراتر می‌بریم، و به ویژه بر نمونه‌های بومی رایج در کشور خودمان تمرکز خواهیم کرد.

نامه‌های بخت خوب

نامه‌های دارای وعده‌ی بخت خوب، خصالتی خرافی دارند. ریشه‌ی بخش عمده‌ی نامه‌های کنونی، متونی است که در قرون وسطا در قلمروهای

^{۲۰۸} Goodenough & Dawkins, 1994.

^{۲۰۹} VanArsdale, 1998.

اسلامی، مسیحی و بودایی/کنفوسیوسی رواج داشته‌اند. این متون تبلیغی دینی یا اشاره به معجزه‌ی قدیسی را با وعده‌ی خوشبختی تکثیر کننده‌اش همراه می‌کرده‌اند، و در واقع نوعی شایعه‌ی تخصص یافته محسوب می‌شده‌اند. بسیاری از این نامه‌ها، دعایی را در خود دارند و تکثیر کردن این دعا را به عنوان کاری مثبت و ثوابی مذهبی تلقی می‌کنند. ثوابی که بلافاصله توسط نیروهای قدسی جبران می‌شود و با رخدادی خوشایند دنبال می‌گردد. بسیاری از این نامه‌ها در دوران پیشامدرن علاوه بر قلاب مثبت، قلابی منفی را هم حمل می‌کردند، یعنی بی‌ایمانان و نادیده‌انگاران این نامه‌ها را از آتش جهنم و عذاب الهی می‌ترساندند. شکل دیگری از این نامه‌ها در قرون وسطا، به عنوان عوامل دفع کننده‌ی خطر و به ویژه طلسمهای باطل کننده‌ی زخم سلاحهای جنگی رواج داشتند. یکی از مشهورترین این نامه‌ها، که برای قرنهای در قرون وسطا تکثیر می‌شد، نامه‌های بهشتی کنت فیلیپ^{۲۱۰} است که

^{۲۱۰} Count Philip Himmelsbrief

فهرستی بلند از سلاحهای بی اثر شده توسط این نامه را شامل می‌شد.^{۲۱۱} در این نامه می‌توان به این اسمها برخورد: قمه، زوبین، گرز، شمشیر، چاقو، و... در جریان شورش مشت‌زنان در چین (۱۹۰۵م)، نسخه‌هایی از متون تائوئیستی در صدها هزار نسخه تکثیر شد و بر لباس شورشیانی دوخته شد که فکر می‌کردند با داشتن این متون از زخم تیر سفیدپوستان در امان خواهند ماند. شواهدی در مورد استفاده از این متون در جریان جنگ جهانی اول و دوم در دست است، و بنابر مشاهدات شخصی نگارنده، نسخه‌های مشابهی در جریان جنگ تحمیلی در ایران نیز به صورت دست نویس یا حک شده بر دستبندهای آهنین، تکثیر می‌شدند.

نکته‌ی جالب توجه، آن است که همزمان با پیدایش موج مدرنیته، محتوای معنایی قلابهای این نامه‌ها هم دگرگون شد و از حالت استعلایی و مذهبی‌اش خارج شد. از اوایل قرن بیستم، نامه‌های بخت خوب اشاره به پادشاهای الهی و یزدان‌شناسانه را رها کردند و به مفهومی زمینی‌تر و مادی‌تر

^{۲۱۱} Fogel, 1908.

شانس و بخت روی آوردند. این امر به زودی با تکنیک چاپ و بعدها با روشهای الکترونیکی تکثیر متن -مثل زیراکس، فتوکپی، و به تازگی اینترنت- پیوند خورد و شیوه‌ای جدید را برای تکثیر این رده از نامه‌های زنجیره‌ای پدید آورد. این امر به تحولاتی در ساختار و معنای نامه‌های بخت خوب انجامید. مهمترین این تحولات عبارتند از:

نخست، کوتاه شدن اندازه‌ی نامه‌ها که به ویژه در فاصله‌ی ۱۹۰۵-۱۹۱۷م به روشنی آشکار است.^{۲۱۲} نامه‌ها لحن پرطمطراق و فاخر خود را به تدریج از دست دادند و با رسوخ کردن مدرنیته به حوزه‌ی تکثیر اطلاعات و پیوند خوردن پول با نشانگان زبانی تکثیر شونده، به نقطه‌ی تعادلی جدیدی با فشردگی معنایی بیشتر و حجم کمتر میل کردند. در ۱۹۱۷م بخش عمده‌ی نامه‌های بخت خوب کمتر از صد واژه را در بر می‌گرفت. این در حالی است که نامه‌های قدیمی‌تر تا پانصد واژه را شامل می‌شدند.

^{۲۱۲} VanArsdale, 1998.

دوم، لحن و معنای آن چنان که گفتیم زمینی‌تر شد، و اشاره‌های متافیزیکی و استعلایی را تا سطح کنایه‌هایی مبهم - که با هر نوع خرافه‌ای همخوانی داشت - فروکاست. به همین شکل، قلابهایی منفی مانند نفرین و لعن نابوران و وعده‌ی عذاب ابدی جای خود را به تهدیدهایی مشخص‌تر و خاکی‌تر - مثل ورشکستگی اقتصادی یا از دست دادن بختی خوب - داد. همچنین با ظهور فردگرایی مدرن، اشاره به سرنوشت خوب یا بد کسانی که قبلاً این نامه را تکثیر کرده یا نادیده گرفته بودند، رواج یافت. این امر بدان معنا بود که شیوه‌ی جدیدی از اعتباریابی - اشاره به نام افرادی عادی و ناشناخته - توسط این نامه‌ها کشف شده بود. پیدایش فهرستی از نامها و سرنوشت‌های خوب یا بد که ادعای نامه را تأیید می‌کردند و به افرادی گمنام و عادی تعلق داشتند، نمودی از پیدایش فردگرایی مدرن و خصلت نوظهور اعتبار بخشی هر فرد انسانی در جوامع مدرن است. خصلتی که پیدایش

نظامهای دموکراتیک مبتنی بر رأی‌گیری و شکل‌گیری رمان نمودهایی دیگر
از آن محسوب می‌شوند.^{۲۱۳}

بخشی از نامه که این بخش توجیه‌کننده‌ی جدید را در بر می‌گیرد،
می‌تواند به دو شکل ایستا یا پویا طراحی شده باشد. نوع ایستا، فهرستی از
نام و نشان کسانی را شامل می‌شود که نامه‌ی مزبور را دریافت کرده بودند و
به عمل کردن یا نکردن به دستورات آن شادکام یا شوربخت شده‌اند. نوع
پویا به فهرستهایی مربوط می‌شود که تنها به نام دریافت‌کنندگان قبلی نامه
منحصر می‌شود. با توجه به این که نامه‌های دارای این ساختار توجیه‌کننده
به تدریج با افزوده شدن نامه‌های جدید طولانی‌تر می‌شوند، معمولاً دستوری
را در خود دارند که از گیرنده می‌خواهد تا اولین اسم سیاهه‌ی نامها را حذف
کند و نام خود را در انتهای آن اضافه نماید.

عنصر توجیه‌کننده و مشروعیت بخش دیگری که در این نامه‌ها یافت
می‌شود، این ادعاست که نامه چند بار دور جهان را گشته است و باید تا ابد

^{۲۱۳} لوکاج، ۱۳۷۳.

به این گردش خود ادامه دهد. تقریباً نامه‌هایی که تا قبل از ۱۹۱۰م رواج داشتند این عنصر را دارا بودند، اما در متنهای کم‌ادع‌تر کنونی، در بسیاری از موارد جای این بخش را خالی می‌یابیم. این کم ادعا شدن نامه‌ها هم یکی دیگر از نشانگانی است که متون جدید و مدرن را از نامه‌های قرون وسطایی متمایز می‌سازد.

نامه‌های ثواب

نامه‌های دارای قلاب ثواب، از نظر ساخت و محتوا با نمونه‌های مربوط به بخت خوب پیوند نزدیکی دارند. تفاوت این دو در آن است که نامه‌های ثواب تنها به سود و زیان اخروی بسنده می‌کنند و به پاداشی مادی اشاره نمی‌کنند. چنان که گفتیم، نامه‌های بخت خوب از دل این نوع نامه‌ها بیرون آمده‌اند. یعنی قدمت بیشتر و ساخت ساده‌تر نامه‌های ثواب می‌تواند از رابطه‌ی نسبی این نامه‌ها با نمونه‌های بخت خوب ناشی شده باشد.

قدیمی‌ترین نمونه‌ی به جا مانده از نامه‌های دارای قلاب ثواب، به قرن ششم میلادی مربوط می‌شود. این متن که به زبان آلمانی کهن نوشته شده

است، Himmelsbrief خوانده می‌شود و قدیمی‌ترین نسخه‌اش به عنوان فرعی "نامه‌ای از بهشت درباره‌ی مشاهده‌ی روز خدا" آراسته شده است. همه‌ی این نامه‌ها به عنوان بخشی از ساخت معناییِ توجیه‌کننده و مشروعیت‌دهنده‌شان مدعی بودند که نسخه‌ی اصلی‌شان به دست خداوند و با خون عیسی مسیح بر طلا نگاشته شده است.^{۲۱۴}

همزمان با این متن آلمانی، نسخه‌هایی از دعا‌های بودایی هم وجود داشته‌اند که به همین شکل تکثیر می‌شده‌اند. دارونی (۷۶۴-۷۷۰م)، که از پیشوایان بودایی ژاپن و سازنده‌ی پاگوداهای فراوان در این کشور است، دستور داده بود تا نسخه‌هایی از سوتراها را بر صفحه‌های مسی بنگارند و در این معابد بگذارند. بخشی از این سوتراها خواننده را به تکثیر کردنشان تشویق می‌کرد. مثلاً سوترای الماس که از قدیمی‌ترین کتابهای چوبی به جا مانده است، خوانندگان را تشویق می‌کرد تا آن را دست به دست بگردانند و محتوایش را حفظ کنند و با صدای بلند برای دیگران بخوانند. این یکی از

^{۲۱۴} Fogel, 1908.

بهترین نمونه‌های در دسترس از منشهایی است که به شکلی صریح می‌کوشند تا خود را تکثیر کنند. سوترای سورانگاما که از نظر زمانی جدیدتر از سوترای الماس است، نمونه‌ی مشهور دیگری است. بنابر افسانه‌ها، این متن دارنده‌اش را از زهر مار مصون می‌داشت. در این سوترا بندی وجود دارد که هر موجود هوشمندی را موظف می‌دارد تا آن را بر هر وسیله‌ی ممکن - چوب، پاپیروس یا برگ - رونویسی کند.^{۲۱۵}

نمونه‌های فراوانی از این متون در قرون وسطا در جهان مسیحی رواج داشتند. در سال ۱۲۵۱م، یاکوب که از سازمان دهندگان جنگجویان صلیبی منطقه‌ی شفرد بود، ادعا کرد که مریم مقدس برایش نامه‌ای آورده است و ثواب تکثیر کردن آن را معادل شرکت در جنگهای صلیبی دانست. در ۱۲۶۱م گروهی از تازیانه‌زنان^{۲۱۶} آلمانی نامه‌ای را تکثیر می‌کردند که به

^{۲۱۵} Mizuno, 1982.

^{۲۱۶} Fl agel l ant s: فرقه‌ای از مسیحیان که به ریاضت بدنی معتقد بودند و با شلاق زدن

خویش به نوعی مناسک خودآزاری می‌پرداختند.

گمانشان در صحن کلیسای تابوت مقدس^{۲۱۷} در اورشلیم از سوی خدا نازل شده بود. در این نامه آمده بود که خداوند از گناهان آدمیان خشمگین شده و تصمیم گرفته تا تمام جانداران را نابود کند. اما مریم مقدس شفاعت آدمیان را کرده، و به این شکل این نامه به عنوان آزمونی برای مؤمنان فرستاده شده بود. تکثیر این نامه به معنای استحکام ایمان مسیحیان دانسته می‌شد و دلیلی بود تا خداوند از تصمیمش در مورد نابودی آدمیان منصرف گردد. در این نامه تمام کشیشانی که این نامه را تکثیر نکنند، لعن شده بودند. نسخه‌ای از این نامه بعدها در ۱۳۴۹م رواج یافت که در آن بروز طاعون پیامد بی‌توجهی مؤمنان نسبت به این آزمون فرض شده بود.^{۲۱۸}

نکته‌ی دیگری که در نامه‌های ثواب قدیمی وجود داشته، تأکیدشان بر جهانی بودنشان است. معمولاً جملاتی در این نامه‌ها به مأموریت جهانی و گستردگی توزیع این نامه‌ها دلالت می‌کنند و ادعا می‌کنند که این نامه‌ها

^{۲۱۷} Holy Sepulcher

^{۲۱۸} VanArsdale, 1998.

قرن‌هاست که در گردشند و تا به حال بارها دور کل زمین گشته‌اند. چنین اشاراتی تا قبل از ۱۹۱۰م در بیشتر نامه‌های ثواب و بخت خوب دیده می‌شد، اما بعد از این تاریخ -شاید به دلیل غلبه‌ی عقلانیت جغرافیایی بر ذهن مردم- بسامد ذکر چنین ادعایی کم شد. در سالهای اخیر با رواج استفاده از شبکه‌های رایانه‌ای، نسخه‌های نرم‌افزاری موجود در اینترنت بار دیگر چنین ادعایی را باب روز کردند. چنین می‌نماید که چنین ادعایی یکی از بخشهای معنایی ساخت مشروعیت بخش و توجیه کننده باشد.

در گذار از جوامع پیشامدرن به مدرن، این نوع از نامه‌ها هم دچار تحول شده‌اند و امروزه به ندرت به مراجع دینی صرف اشاره می‌کنند. مشهورترین نامه‌های ثوابی که امروز رواج دارند، اخلاقیات دینی -معمولا مسیحی- را با اخلاق انسانگرایانه و عرفی مدرن در هم می‌آمیزند و با شرح بلاهای یک فرد یا گروه، دعا کردن یا کار کم هزینه و دوستانه‌ی مشابهی را درخواست می‌کنند.

نامه‌های آرمان سیاسی

این نامه‌ها هم در جوامع پیشامدرن ریشه دارند. بخش عمده‌ی آنها، با تکیه بر اصلی اخلاقی، دینی، یا عرفی، دستیازی به کنشی اجتماعی را در کنار تکثیر نامه از خواننده‌اش طلب می‌کند. چنان که قابل انتظار است، نسخه‌های قدیمی‌تر این نوع نامه‌ها بیشتر خصلت دینی و مذهبی دارند و در اطراف حفظ محرّمات و طرد گناه‌هایی که صبغه‌ی اجتماعی دارند دور می‌زنند. هم اکنون در مراکز دینی مردمی‌ای مانند امامزاده داوود تهران خودمان، متنهایی کوتاه در پشت قرآنها نوشته شده است که خواننده‌اش را تشویق می‌کند تا بیست بار رونویسی‌اش کند. این متنها معمولاً از سه بخش تشکیل یافته‌اند: دعایی که می‌تواند آیه‌ای از قرآن، حدیثی از معصومین، یا جمله‌ای از نهج‌البلاغه باشد، دستوری که تکثیر کردن متن را در خود دارد، و گزاره‌ای که حفظ محرّماتی مانند حجاب را گوشزد می‌کند. در دوران جدید، با مسئله‌زا شدن موضوع حجاب در نسل جوان کشورمان، تعداد متنهایی مربوط به این موضوع خاص افزایش یافته است.

نامه‌هایی از این دست در تمام کشورها پیشینه‌ای طولانی دارند. در ۱۸۶۴م متنی در شاه آباد هند تکثیر می‌شده است که پرورش دهندگان خوک و نوشندگان شراب را لعنت می‌کرده و مسلمانان را از پیروی از ایشان باز می‌داشته. نسخه‌های هندوی این نامه‌ها هم در ۱۸۷۲م در شمال استان تیرهوت رواج داشته است. در این نامه‌ها جملاتی از متون مقدس هندو آمده بوده که حفاظت از گاوها و دست نبردن به گناه ریختن خونشان را توصیه می‌کرده است. در این نامه کسانی که متن را تکثیر نکنند از نفرین خدایی به نام جاگونات ترسانده شده‌اند. متن اصلیر این نامه پنج بار رونویسی از آن را از خواننده می‌خواسته است. اما یک نسخه‌ی جهش یافته از آن در سال ۱۸۹۳م یافته شد که دستورش به "پنج بار از روی این نامه بنویس و آن را در محل‌های عمومی پنج دهکده‌ی متفاوت بگذار" تغییر یافته بود.^{۲۱۹}

یک نمونه‌ی یهودی از این نامه‌ها، به زنجیره‌ی دعاخوان شهرت یافته است. این متن در ۱۹۰۲م در آمریکا فراگیر شد و با شکستن حریم سبت

^{۲۱۹} VanArsdale, 1998.

(روزه‌ی هفتگی یهودیان) و فروش آبجو مخالفت می‌کرد. این نامه برای تکثیر کننده‌اش هفت روز مهلت تعیین کرده بود و نخستین نامه‌ای بود که چنین بخشی را در خود داشت. وان‌آرسدال با تحلیل دقیقی، این نامه را جد بزرگ رشته‌ای بزرگ از نامه‌های زنجیره‌ای مربوط به ثواب و بخت خوب می‌داند که از ۱۹۰۲م تا به حال در چهار هزار نسلِ پیاپی تکثیر شده‌اند و با جهش‌های پیاپی، بخش مهمی از متنهای موجود را به دست داده‌اند. او ۲۰۳ نوع اصلی از نامه‌ی بخت خوب را در آمریکای کنونی ردیابی کرده است که ۱۸۵ تا ایشان از تغییر شکل زنجیره‌ی دعاخوان ناشی شده‌اند و به زعم او ۱۸ تا‌ی باقی‌مانده هم از سایر کشورها وارد شده‌اند. به عبارت دیگر، چنین می‌نماید که شاخه‌های انبوه نامه‌های زنجیره‌ایِ کنونی، مانند گونه‌های زنده- از اجداد مشترک و دوردستی مشتق شده باشند که در جریان انتخاب طبیعی میان منشها بخت بیشتری برای بقا و تکثیر اطلاعات خویش داشته‌اند. چنان که گذشت، جد نامه‌های دارای آرمان سیاسی، متونی بوده‌اند که به کنشهای اجتماعی و به ویژه کنشهای مذهبی مربوط می‌شده‌اند. نخستین کاربرد این نامه‌ها در حوزه‌ی سیاست، به سال ۱۹۱۲م مربوط می‌شود. در

این سال یکی از احزاب کوچک آمریکایی در سطحی محدود برای تبلیغ نامزدش در انتخابات محلی شهر از نامه‌های زنجیره‌ای استفاده کرد. در ۱۹۲۷م حزب جمهوریخواه از این ایده بهره گرفت و برای تبلیغ برای نامزدش - کاوین کولیدج^{۲۲۰} - از این نامه‌ها استفاده کرد. از آن زمان به بعد، موارد بسیاری از کاربرد این نامه‌ها در حوزه‌ی سیاست مشاهده شده است. یک نمونه‌ی آشنای این کاربرد، تبلیغات مجلس ششم و دوره‌ی اخیر ریاست جمهوری در کشورمان بود که در آن نامزدها تبلیغات خود را در پشت کارتی که یک رویش تقویم بود چاپ می‌کردند. این تقویمهای تبلیغاتی کوچک با وجود فقدان دستور برای تکثیر، به دلیل تبدیل شدن به یک کالای اطلاعاتی، با رغبت بیشتری دست به دست می‌گشتند و به این ترتیب اطلاعات مربوط به نامزد مربوطه را هم همراه خود حمل می‌کردند.

^{۲۲۰} Calvin Coolidge

نامه‌های پولی

این نامه‌ها علاوه بر دستورِ تکثیر، گزاره‌ی دیگری را هم در بر می‌گیرند که فرستادن مقدار کمی پول را به نشانی خاصی تشویق می‌کند. معمولاً این نامه‌ها از سیستم انگیزشی همدردی و ترحم استفاده می‌کنند و کمک به بیمار یا خانواده‌ی تنگدستی را به عنوان معنای توجیه کننده‌شان ارائه می‌کنند. شرط موفقیت این نامه‌ها، دسترسی به نظام توزیع پستی و نظام بانکیِ گردش پول است، که تنها در جوامع مدرن به شکلی فراگیر وجود دارند. به همین دلیل هم این نامه‌ها را باید منشهایی جدید دانست که در جریان نهادینه شدن سازمانهای اجتماعی مدرن پدید آمده‌اند و بر کارکردهایی مانند عملیات بانکی و تبادلات پستی سوار شده‌اند.

این نامه‌ها برای نخستین بار در ۱۹ آوریل ۱۹۳۵ در آمریکا منتشر شدند. عنوان این نامه‌ها را می‌توان "یه دو زاری بفرست"^{۲۲۱} ترجمه کرد. در این نامه داستانی سوزناک روایت شده بود و بعد از خواننده درخواست شده بود

^{۲۲۱} send a dime

تا علاوه بر تکثیر نامه، مبلغی بسیار ناچیز را برای فرد مصیبت دیده پست کند. ناگفته پیداست که چرخش این نامه به انباشت ثروت قابل توجهی در نشانی یاد شده منتهی شد، اما از آنجا که دستورات این نامه به شکلی پیچیده قوانین ایالتی دولت فدرال آمریکا را نقض می‌کرد، جلوی پیشرفت این کار گرفته شد. امروز نسخه‌های فراوانی از این نامه‌ها در گردش هستند که معمولاً تنها برای بار نخست نتیجه می‌دهند. به عبارت دیگر، اینها نمونه‌هایی از منشهای تولید کننده‌ی مصونیت هستند. یعنی مانند جوک، هرکس تنها یکبار به آنها واکنش نشان می‌دهد. همانطور که هرکس تنها یکبار و در دفعه‌ی اول با شنیدن یک جوک می‌خندد، فرستندگان پول هم معمولاً تنها در بار نخست برخوردشان با این نامه‌ها به دستوراتش عمل می‌کنند و نامه‌های مشابه بعدی را نادیده می‌گیرند.

این نامه‌ها برای مسخره کردن کسی یا چیزی تخصص یافته‌اند. برخی از آنها مطالبی معمولاً نادرست را به شخصیتی مشهور نسبت می‌دهند و به این ترتیب می‌کوشند تا او را تخریب کنند. یک نمونه‌ی برجسته از این نامه‌ها، نسخه‌ای در اینترنت است که در آمارگیری پژوهش ما نیز مورد استفاده قرار گرفته است. این نامه به ظاهر از سوی یک جنگجوی سابق ارتش آمریکا که دوپایش را از دست داده نوشته شده و داستانی را روایت می‌کند که در جریان آن هنرپیشه و خواننده‌ی مشهور -جین فوندا- در جریان بازدید از زندان ویتنامی‌ها در سایگون، نسبت به درد و رنج سربازان زندانی آمریکایی بی‌اعتنایی کرده و گزارشی معکوس را از برخورد خوب زندانبانان ویت‌کنگ با اسیرانشان به مجامع بین‌المللی ارائه کرده است. با توجه به زمان شهرت یافتن جین فوندا، و جو سیاسی حاکم بر ویتنام در زمان جنگ، این داستان نمی‌تواند درست باشد. با این وجود لحنی تأثیرگذار دارد و به طور مشخص برای تخریب شهرت یک نفر طراحی شده است. نامه‌های مشابهی بعد از جریان بیل کلیتون و مونیکا لوینسکی بر اینترنت پدیدار شدند که

شایعه‌هایی عامیانه را در بر می‌گرفتند و به شکلی مشابه با جوک ساختن در مورد این دو نفر یا لحن هواداران‌شان، گناهشان را سبک یا سنگین جلوه می‌دادند.

بسیاری از نامه‌های هزل به عنوان واکنشی برای نامه‌های پولی عمل می‌کنند و با افشاگری سرچشمه‌ی دروغین این نامه‌ها، از دریافت کنندگان بالقوه‌ی آنها می‌خواهند تا پولی را به نشانی یاد شده نفرستند. قدیمی‌ترین نمونه‌های در دسترس از این نامه‌ها به سال ۱۹۳۵م و آمریکا باز می‌گردند، اما فراگیر شدنشان به دهه‌ی پنجاه قرن گذشته باز می‌گردد.

نامه‌های تبادل

این نامه‌ها را باید بیشتر به عنوان شیوه‌ای از تبادل اقتصادی در نظر گرفت تا نامه‌ای زنجیره‌ای، چرا که عمل تبادل کالا در آن مهمتر از تبادل معناست. این متن‌ها در واقع نوعی تبلیغ برای بازاریابی محصولاتی ارزان هستند. هر نامه‌ی یاد شده، خرید محصولی را به مخاطب توصیه می‌کند. مخاطب می‌تواند با تکثیر متن نامه، مخاطبان دیگری را نیز به زنجیره‌ی تبادلات

اقتصادی وارد کند و در این جریان درصدی از سود حاصل از فروش کالا به خود مخاطب تعلق خواهد گرفت. به این ترتیب کالا در شبکه‌ای گسترش یابنده و برخالی از مخاطبان فروخته می‌شود و هر گره بر این شبکه از درصدی از فروش کالا برخوردار می‌شود.

نامه‌های تبادل، در واقع شکلی پیچیده از منشهای تکثیر شونده هستند که از راه رساندن پاداشی عینی و تعمیم یافته (پول) به مخاطبشان، او را برای تکثیر خود تشویق می‌کنند. در هم تنیده شدن سیستم تبادل کالا/پول با تبادل معنای این نامه‌ها، خاصیتی دورگه به آنها بخشیده است. به شکلی که معمولاً مکالمه‌ی رویارو هم برای متقاعد کردن مخاطب نامه لازم می‌افتد و بنابراین این نامه‌ها تنها به شکل متن خاموش حضور ندارند و از مجاری ارتباطی غیرکاغذی هم برای تکثیر خود بهره می‌برند.

قدیمی‌ترین شکل این نامه‌ها، در ابتدای قرن بیستم در اروپا پدیدار شد. در این نامه‌ها از خواننده درخواست می‌شد تا چیزی ارزان را به کسی که نامه را به ایشان داده ببخشند. این نامه وعده می‌داد که اگر زنجیره‌ی تبادلات ادامه یابد، مخاطب چند برابر آنچه را که بخشیده بار دیگر به دست خواهد

آورد. با وجود قانع کننده بودن استدلال به کار گرفته شده در این نمونه‌های قدیمی، به دلیل گسستگی سیستم تبادل یاد شده با نظام بانکی و پولی، معمولاً مخاطب فریب می‌خورد و چیزی را می‌بخشید که بار دیگر به دست نیامدنی بود. وان‌آرسدال تنها همین نامه‌ها را به عنوان نامه‌های تبدالی در نظر گرفته است.

به نظر نگارنده، سیستمی از بازاریابی که با نام MLM^{۲۲۲} شهرت یافته است، به طور مستقیم از این منشها مشتق شده است. رواج این سیستم، به سالهای پایانی دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه در آمریکا باز می‌گردد. در آن سالها، شرکت‌هایی کوچک که محصولات مصرفی و ارزان قیمت (مانند صابون و تیغ ریش تراشی) تولید می‌کردند، از شیوه‌ی فروش شبکه‌ای ذکر شده استفاده کردند. استفاده از این شیوه در واقع عبارت بود از پیوند زدن منشهای متقاعد کننده‌ی خریدار با منافع اقتصادی خودش. یعنی خریدار در این سیستم در بخشی از سود فروشنده سهم می‌شد و به این ترتیب در

^{۲۲۲} Multi-Level Marketing

خرج کردن پول خود سختگیری کمتری به خرج می‌داد. با توجه به گسترش پذیری شبکه‌ی خریدار/ فروشندگان، منتهای متقاعد کننده‌ی این فرآیند هم می‌بایست بتواند به شکلی خودمختار تکثیر شوند، و در اینجا بود که پیوند میان این سیستم و نامه‌های تبادل - و نسخه‌های گفتاری متصل بدان - برقرار شد. این روش به زودی فراگیر شد و حتی در کشور ما هم نمود یافت. در سال ۱۳۷۳ موسسه نصرت به طور آزمایشی از این شیوه برای فروش بسته‌های آموزش زبان خود استفاده کرد. پس از آن این روش به اشکال گوناگون تکرار شد، و هم اکنون به شکل زنجیره‌های خرید سکه‌های طلا در تهران رواج دارد. این شکل اخیر، به ظاهر از مرکزی در آسیای جنوب غربی آغاز شده است.

گفتار دوم: ماده و روش

برای گردآوری نامه‌های زنجیره‌ای، به بانکی اطلاعاتی (<http://WWW/chainletters.net>) بر شبکه‌ی اینترنت دسترسی یافتیم که مجموعه‌ای بزرگ از نامه‌های تولید شده در طی ده سال اخیر را در بر می‌گرفت. در این بانک اطلاعاتی بیش از هزار نامه‌ی زنجیره‌ای وجود داشت. رده‌بندی نامه‌ها در بانک یاد شده بر مبنای محتوای معنایی‌شان استوار بود. از آنجا که این رده‌بندی اصول مشخصی نداشت و با شاخصهای نظریه‌ی منشها همخوانی نداشت، آن را نادیده گرفتیم. تمام نامه‌ها از بانک مزبور گرفته شدند و بر مبنای مجموعه‌ای از شاخصها رده‌بندی شدند. برای همزور شدن داده‌ها، تمام نامه‌ها را در مجموعه‌ی بزرگی جای دادیم و به طور تصادفی ۱۱۰ تایشان را انتخاب کردیم. یک رده از نامه‌های موجود در بانک یاد شده فاقد عناصر زبانی بود و در آنها به کمک علائم الفبای رایانه‌ای تصاویری کشیده شده بود. سازندگان بانک اطلاعاتی این رده از نامه‌ها را زیر

عنوان ASCII art گنجانده بودند. با توجه به این که بحث ما -برای مقایسه با جوکها- بر نامه‌های دارای عناصر زبانی متمرکز بود، از بررسی این نامه‌های تصویری چشم‌پوشی کردیم. شاید بعدها بتوان آنها را با جوکهای تصویری -کارتونها و کاریکاتورها- مقایسه کرد.

همچنین برخی از نامه‌های شعرگونه بودند که ساخت معنایی‌شان در قالب ابیاتی با وزن و قافیه مرتب شده بود. این نامه‌ها معمولاً فاقد دستور تکثیر و دارای ارجاعات زبانی پیچیده بودند. رده‌ی دیگری از نامه‌ها هم بودند که ساختی مشابه را داشتند و یک یا چند جوک را در بر می‌گرفتند. ما برای سادگی بیشتر تنها نامه‌های دارای جوک را شمردیم و نامه‌های شعری را نادیده گرفتیم. چرا که پرداختن به محتوای اطلاعاتی آنها مقایسه‌ای بین ساختهای نثری و شعری زبان انگلیسی را به عنوان مقدمه طلب می‌کرد و از موضوع بحث ما خارج بود. نامه‌ها بر مبنای سه شاخص اصلی موجود در نظریه‌ی منشها رده‌بندی شدند:

ساخت معنایی

ساخت معنایی نامه‌ها پنج شاخص را در بر می‌گرفت:

الف) محتوای معنایی: که می‌توانست یکی از حالات زیر را در بر بگیرد:

نخست: نامه‌های خبری، که اطلاعاتی را به خواننده منتقل می‌کردند و

مدعی درستی آن بودند. بخش عمده‌ی این اطلاعات در قالب روایتی داستان

گونه گنجانده شده بود و معمولاً بسیار مختصر بود.

دوم: نامه‌هایی که هشدار دهنده بودند و از خطری که در کمین خواننده

بود خبر می‌دادند. این نامه‌ها را می‌شد به عنوان نوعی تخصص یافته از

نامه‌های خبری در نظر گرفت.

سوم: نامه‌هایی که به بخت، آرزو، رویدادهای دلخواه یا اتفاقات

غیرمترقبه، فجایع تصادفی و وقایع نحس مربوط می‌شد.

چهارم: نامه‌هایی که به سود یا زیان مادی و پولی ارتباط داشتند.

پنجم: نامه‌های دارای جوک، که یک جوک را با تمام عناصرش شامل

می‌شد.

ششم) نامه‌هایی که داستانی را روایت می‌کردند و به نوعی درخواست کمک می‌کردند.

هفتم) نامه‌هایی که عشق و عاشقی و روابط دوستانه محور معنایشان بود.
هشتم) نامه‌هایی که پریشی را طرح می‌کردند و یا دستیابی به اطلاعاتی دلخواه را وعده می‌دادند.

ب) شکل ارجاع: برخی از نامه‌ها، خصلتی خودارجاع داشتند، یعنی اعلام می‌کردند که نامه‌ی زنجیره‌ای هستند، یا برعکس منکر این امر بودند. برخی دیگر با معرفی کردن نویسنده نقطه‌ی ارجاعی فراهم می‌کردند، و برخی نیز فاقد هر نوع ارجاعی به خود بودند.

ساخت ارجاعی نامه، در واقع بخش توجیه کننده و مشروعیت‌بخش آن را تشکیل می‌داد و همواره در جهتی تنظیم می‌شد که باور خواننده به راست بودن محتویات نامه و جدی بودنش را تقویت کند. نامه‌های خودارجاع همواره خود را جدی، درست و مفید می‌دانستند و بسته به برداشت نویسنده از مفهوم نامه‌ی زنجیره‌ای، این عبارت را به نامه منسوب یا بی‌ربط می‌دانستند. ارجاعاتی که به واژه‌ی نامه‌ی زنجیره‌ای اشاره نمی‌کرد، همواره

شخصیتی قابل قبول مانند دانشمندی با مدارج علمی بالا، مادری خانه‌دار و نیکخواه، یا بخشی از یک شرکت مهم و مشهور را به عنوان تنظیم‌کننده‌ی متن نامه معرفی می‌کرد. به این شکل نامه‌ها بر مبنای شکل معرفی کردن خودشان به سه نوع خودارجاع، دارای ارجاع عادی و فاقد ارجاع تقسیم شدند.

پ) لحن: که می‌توانست خودمانی (محاوره‌ای)، رسمی (آکادمیک یا شبیه بیانیه‌های دولتی)، یا عادی (مثل نامه‌های معمولی) باشد.

ت) مفهوم تنش‌زا: که می‌توانست یکی از این موارد باشد: مرگ، بیماری، خسونت، خسارت مالی، بخت و شانس، کنش متقابل مخدوش شده - معمولاً فریبگرانه و خیانتکارانه، مسایل مربوط به پول، و عشق. چنان که می‌بینید، بخش مهمی از این مفاهیم با آنچه که در جوکها هم وجود داشت، مشترک است.

ث) حجم: حجم، اندازه‌ی منش (نامه) بر حسب بیت را در بر می‌گرفت. با توجه به شکل نرم‌افزاری متون، سنجش این مقدار توسط ابزارهای رایانه

به سادگی ممکن بود. به این ترتیب حجم هر نامه با دقت بر حسب بیت مشخص شد.

قالب

قالبها چنان که گفتیم، می‌تواند مثبت یا منفی باشد. این دو نوع به طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفتند.

قالبهای مثبت، شش نوع پاداش را در برابر تکثیر نامه به خواننده وعده می‌دادند: پول، خوش شانسی، موفقیت در کنش متقابل (به ویژه روابط عاشقانه)، دستیابی به اطلاعاتی دلخواه، نجات دادن فردی که وضعیتی ترحم‌آمیز دارد، و تغییر آرمانگرایانه‌ی جهان (به ویژه تحولات سیاسی کم دامنه).

قالبهای منفی، درباره‌ی چهار نوع رنج هشدار می‌دادند که نادیده‌گیرندگان نامه را تهدید می‌کرد. این موارد عبارت بودند از: خسارت مالی، بدبختی و

بدشائسی، ناکامی در کنش متقابل (به ویژه روابط عاشقانه)، و بیماری یا مرگ.

همچنین برخی از نامه‌ها زمانی را به عنوان دوره‌ای که پاداش یا رنج ناشی از نامه در طی آن بروز خواهد کرد در نظر می‌گرفتند. برخی از نامه‌ها فاقد چنین عنصری بودند.

دستور

دستور سه نوع داشت:

الف) برخی از نامه‌ها هیچ نوع دستوری نداشتند. یعنی حتی درخواست تکثیر کردن نامه را هم قید نمی‌کردند.

ب) برخی از نامه‌ها فقط به تکثیر نامه بسنده می‌کردند.

پ) برخی از نامه‌ها هم فرمان تکثیر را داشتند و هم رفتار دیگری را در مخاطب تشویق می‌کردند. این رفتار یا مثبت بود، و یا منفی. یعنی یا انجام کاری را از مخاطب می‌خواست، و یا او را از انجام کاری بر حذر می‌داشت.

عنصر دیگری که در دستور اهمیت داشت، زمان بود. برخی از نامه‌ها مهلتی را برای تکثیر نامه قید می‌کردند، و برخی چنین مهلتی را نداشتند.

جمع‌بندی

از پژوهش حاضر بر نامه‌های زنجیره‌ای نتیجه می‌شود که:

الف) ساختار نامه‌های زنجیره‌ای -مانند جوک‌ها از سه بخشِ قلاب، دستور و ساخت معنایی تشکیل یافته است.

ب) نامه‌های زنجیره‌ای مانند جوک‌ها به مفاهیم تنش‌زا و تابوهای اجتماعی اشاره می‌کنند.

پ) به دلیل ارتباط غیرمستقیم این منشها با سیستم لذت، دستورها و قلابهای موجود در آن حالتی بسیار آشکار و صریح دارند و به کمک بخشی تخصص یافته از ساخت معنایی -بخش توجیه کننده و مشروعیت‌بخش- این ادعاها را برای مخاطب پذیرفتنی می‌نمایند.

ت) چنان که در نظریه‌ی منشها پیش‌بینی می‌شود (با توجه به رابطه‌ی معکوس اندازه و قدرت تکثیر)، گرایش آماری نامه‌ها، به سمت محور اندازه‌ی کوچکتر است.

ث) هرچه پیوند محتوای اطلاعاتی نامه با سیستم لذت سراسر است تر باشد، برجستگی و حضور دستور و قلاب کمرنگ تر می شود.

به این ترتیب، می بینیم که نامه های زنجیره ای و جوکها، از نظر ساختار و رفتاری که به عنوان یک عنصر فرهنگی از خود نشان می دهند، شباهتهای آشکاری با هم دارند. وجود این شباهتها، بدان معناست که جوکها و نامه های زنجیره ای را می توان به عنوان منشهایی هم ریخت در نظر گرفت که توسط مجاری ارتباطی گوناگون - گفتاری و نوشتاری - منتقل می شوند و پیوندهایی متفاوت را - از راه تولید خنده و وعده دادن پاداشی در آینده - با سیستم لذت برقرار می کنند.

کتابنامه

آلپورت، گ. و پستمن، ل. روانشناسی شایعه، ترجمه‌ی ساعد دبستانی، مرکز تحقیقات، مطالعات، و برنامه‌ریزی صدا و سیما، جمهوری اسلامی، سروش، 1372.

ارسطو، فن شعر. ترجمه دکتر عبدالحسین زرین کوب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1373.

افلاطون، پنج رساله، ترجمه‌ی محمود صناعی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1334.

الیاس، ن. تکنیک و تمدن، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، فصلنامه‌ی ارغنون، شماره‌ی 13 پائیز، 1377.

فوکو، م. مراقبت و تنبیه، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، نشر نی، 1378.

کارلسون، د.ر. روانشناسی فیزیولوژیک، ترجمه‌ی مهرداد پژوهان، انتشارات غزل، اصفهان، 1374.

- کریس و دیویس، مقدمه‌ای بر اکولوژی رفتار، ترجمه‌ی عبدالحسین وهابزاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، 1373.
- کندری، م. فرهنگ و تمدن آمریکای وسطا، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1372.
- گری، ماهیچه‌شناسی (آناتومی عضلات)، ترجمه‌ی بهرام حاجی‌کریم همدانی، ناشر مترجم، 1369.
- گیدنز، آ. تجدد و تشخص، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، نشر نی، 1378.
- لوکاج، گ. پژوهشی در رئالیسم اروپایی، ترجمه‌ی اکبر افسری، انتشارات علمی و فرهنگی، 1373.
- هابزت، لویاتان، ترجمه‌ی حسین بشیریه، نشر نی، 1380.

Apte, M. L. Humor Research; Methodology and Theory in Anthropology. In:(eds) P.E.McGhee & J.H.Goldstein, Handbook of Humor Research, SpringerVerlag, 1983.

Averil,J.R. Autonomic Response Patterns During Sadness and Mirth.Psychophysiology, ,414-399:(5)
.1969

Bender,M. The Chainletters, Back Again, NewYork Times, July 2, pp:30,1968.

Bergson,H. Laughter; An Essay on the Meaning of the Comic.McGraw-Hill, NY, 1911.

Berlyne,D.E. Conflict, Arousal and Curocity. McGraw-hill, NY, 1960.

Berlyne,D.E. Laughter, Humor and Play. In: (eds) G.Lindzey, & E.Aronson,Handbook of Social Psychology (Vol.3), Addison-Wesley, 1969.

Berlyne, D.E. Humor and its Kins. In: (eds) J.H. Goldstein, & P.E. McGhee, *The Psychology of Humor; Theoretical Perspectives and Empirical Issues*, Academic Press, NY, 1972.

Bonnet & Delestre, *Le Chien Magique*, *Revue de Science Sociale de la France de l'Est*, 1984.

Brannigan, C.R. & Humphries, D.A. Human Non-verbal Behavior, a Means of Communication, In: (ed) N. Blurton Jones, *Ethnological Studies of Child Behavior*, Cambridge University Press, 1972.

Cambridge Encyclopedia of Human Evolution. Cambridge University Press, 1992.

Cantor, J.R., Bryant, J. & Zillmann, D. Enhancement of Humor Appreciation by Transferred Excitation. *Journal of Personality and Social Psychology*, (30):812-821, 1974.

Chapman, A.J. Humor and Laughter in Social Interaction and Some Implications for Humor Research, In: P.E. McGhee & J.H. Goldstein, *Handbook of Humor Research*, Springer Verlag, 1989.

Chapman,A.J. Social Aspects of Humorous Laughter. In: (eds)A.J.Chapman & H.C.Foot, Humor and Laughter; Research and Application,Wiley, London, 1976 .

Daniels,A.K. & Daniels,R.R. The Social Functions of the Career Fool.Psychiatry, ,219-218:(27) .1964

Darwin,C. The Expression of Emotions in Man and Animals. Murray,London, 1872

Davis,J.M.& Farina,A. Humor Appreciation as Social Communication.Journal of Personality and Social Psychology, (15):175-178, 1970 .

Dawkins,R. & Goodenough,J. St.Jude Chain Letter, American Scientist,83(1).1995: 26-27.

Dawkins,R. The Selfish Gene, Academic Press, 1985.

Deonna, W. Chaine de Bonheure, Revue D'Ethnographic et desTraditions Populaire, V.9, pp:213-214, 1928.

Diamond,J. The Rise and Fall of the Third Chimpanzee. Vintage Press,London, .1991

Dundes,A. Chain Letters; A Folk Geometric Progression, NorthwestFolklore, V.1, No.2, pp:15-19, 1966.

Ekman,P. & Friesen,W.V. Facial Action Coding System. Consulting Psychologists Press, California, 1978.

Ekman,P. & Friesen,W.V. Felt, False and Miserable Smiles. Journal of Nonverbal Behavior, (6):238-252, 1982.

Ekman,P., Friesen,W.V. & Ancoli,S. Facial Signs of Emotional Experience.Journal of Personality and Social Psychology, (39):1125-1134, 1980.

Ekman,P., Hager,J.C. & Friesen,W.V. The Symmetry of Emotional and Deliberate Facial Actions. Psychophysiology, (18):101-106, 1981.

Fine,G.A. Sociological Approaches to the Study of Humor. In: (eds.)P.E.McGhee & J.H.Goldstein,

Handbook of Humor Research, SpringerVerlag, NY, 1983 .

Fogel,E.M. The Himmelsbrief, German American Anals, V.10, pp:286-311,1908.

Freud,S. Jokes and Their Relations to Unconciuous. Norton, NY, 1960.

Freud,S. der Witz und Seine beziehung zum Unbewessten. Deuticke,Vienna, 1905.

Fry,W.F. & Rader,C. The Respiratory Components of Mirthful Laughter.Journal of Biological Psychology, (19):39-50, 1977.

Fry,W.F. & Stoft,P.E. Mirth and Oxygen Saturation of Peripheral Blood. Psychotherapy and Psychosomatics, (19):76-84, 1971.

Gainotti,G. Emotional Behavior and Hemispheric Side of Lesion. Cortex,(8):41-55,.1972

Gardner,H., Ling,P.K, Flamm,L. & Silverman,J. Comprehension andAppreciation of Humorous Materials Following Brain Damage. Brain,(98):399-412, 1975 .

Goodchilds,J.D. & Smith,E.E. The Wit in his Group. Human Relations,(17):23-31,.1964

Goodenough,O.R. & Dawkins,R. The St. Jude Mind Virus, Nature, Vol.371,No.6492, 1994.

Gould,J.L & Gould,C.G. The Animal Mind. Scientific American Library, NY,1994.

Grant,E. Human Facial Expression. Man, (4):425-536, 1969.

Halpert,H. Chain Letters, Western Folklore, V.15, pp:287-289, 1956.

Hammond,P.B. Mossi Joking. Ethnology, (3):259-267, 1964.

Hinde,R.A. The Biological Basis of Human Social Behaviour, McGraw-HillBook Company,.1974

Hockett,C. The View from Language. University of Georgia Press, Athens,1977.

Jacke,L & Kauffmann,N. Facial EMG Responses to Odors in Solitude and within Audience. Chemical Senses, 19(2):99-111, 1994.

Jumarie,C. Relative Information, Springer-Verlag, Berlin, 1990.

Kanazawa,S. Recognition of Facial Expression in a Japanese Monkey(Macaca fuscata), .1993 .

Kanazawa,S. Recognition of Facial Expression in a Japanese Monkey(Macacafuscata, Scientific American, 1993.

Kandel,E.R & Schwartz,J.H. Principles of Neural Science. Elsevier, 2000.

Katsikits,M & Pilowsky,I,A. Control Quantitative Study of Facial Expression in Parkinson's Disease & Depression, Journal of Nervous & Mental Diseases,179(11):683-688,.1991

Klapp,O.E. Heroes, Villains, and Fools. Prentice-Hall, 1962.

Klapp,O.E. The Fool as a Social Type. American Journal of Sociology,(55):157-162, .1949

Koestler,A. The Act of Creation. Hutchinson, London, 1964.

La Fave,L. Humor Judgement as a Function of Reference Group and Identification Classes, In: (eds) J.H.Goldstein, & P.E.McGhee, The Psychology of Humor; Theoretical Perspectives and Empirical Issues, Academic Press, NY, 1972 .

La France,M. Felt Versus Feigned Funniness; Issues in Coding Smiling and Laughing, In: (eds:) P.E.McGhee & J.H.Goldstein, Handbook of Humor Research, Springer Verlag, NY, 1983.

Langevin,R. & Day,H.I. Physiological Correlates of Humor. In: (eds)J.H.Goldstein, & P.E.McGhee, The Psychology of Humor; Theoretical Perspectives and Empirical Issues, Academic Press, NY, 1972.

Lebert,F & Pasquier,F & Steinling,M. Affective Disorder Related to SPECT Patterns in Alzheimer's Disease: a Study of Emotionalism, Journal of Geriatric Psychiatry, 1994, 329-327:(4)9 .

Leventhal,H. & Cupchik,G.C. The Information and Facilitative Effects of an Audience upon Expression

and Evaluation of a Humorous Stimuli. Journal of Experimental Social Psychology, (11):363-380, 1975

Leventhal, H. & Mace, W. The Effect of the Laughter on the Evaluation of a Slapstick Movie. Journal of Personality, (38):16-30, 1970.

Luhmann, N. Social Systems. MIT Press, 1995.

Martinich, A.P. The Philosophy of Language. Oxford University Press, NY, 1990.

McGhee, P.E. Children's Appreciation of Humor. Child Development, (47):420-426, 1976

McGhee, P.E. Humor Development; Toward a Lifespan Approach, In: P.E. McGhee & J.H. Goldstein, Handbook of Humor Research, Springer-Verlag, 1989 .

McGhee, P.E. The Role of Arousal and Hemispheric Lateralization in Humor, In: P.E. McGhee & J.H. Goldstein, Handbook of Humor Research, Springer-Verlag, 1989 .

McGhee, P.E. The Role of Arousal and Hemispheric Lateralization in Humor, In: (eds:)

P.E.McGhee & J.H.Goldstein, Handbook of Humor Research, Springer Verlag , 1983.

McGrew, W.C. An Ethological Study of Children's Behavior. Academic Press, .1972 .

Miller, F.C. Humor in Chippewa Tribal Council. Ethnology, (6):263-271 ,1967.

Mizuno, K. Buddhist Sutras; Origin, Development, Transmission, Kosei, Tokyo, 1982.

Nerhardt, G. Incongruity and Funniness; Toward a New Descriptive Model, In: (eds) A.J.Chapman & H.C.Foot, Humor and Laughter; Research and Application, Wiley, London, 1976.

Nerhardt, G. Operationalization of Incongruity in Humor Research; A critical and suggestion. In: (eds) A.J.Chapman & H.Foot, It's a Funny Thing, Humor. Pergamon Press, London, 1977.

Norbeck, E. African Rituals of Conflict, American Anthropologist, (65):1254-1279, 1963 .

Obrdlik,A.J. Gallows Humor; A Sociological Phenomenon. American Journal of Sociology, -709:(49) .1942 ,716.

Pepicello,W.J. & Weisberg,R.W. Linguistics and Humor. In: (eds:)P.E.McGhee J.H.Goldstein, Handbook of Humor Research, SpringerVerlag, NY, 1983.

Perria,L., Rosadini,G. & Rossi,G. Determination of Side Cerebral Dominationby Amobarbital. Archive of Neurology, (4):173-184, 1961.

Pilcher,W.W. The Portland Longshoremen; A Dispersed UrbanCommunity. Holt, Rinehart & Winston, NY, 1972.

Pollio,H.R. Notes Toward a Field Theory of Humor. In: (eds:) P.E.McGhee & J.H.Goldstein, Handbook of Humor Research, Springer Verlag, NY, 1983.

Prasinos,S. & Tittler,B.I. The Family Relationships of Humor-Oriented Adolescents, *Journal of Personality*, (47):295-305, 1981.

Prestan, M.J. Chain Letters, *Tennessee Folklore Society Bulletin*, V.42,pp:1-14, .1976

Preuschoft,S. Laughter & Smile in Babary Macaques (*Macaca sylvanus*), *Ethology*, (3)91 , .1992: 220-236.

Provine,P.R. Contagious Laughter.... *Bulletin of Psychonomy Society*,30(1): 1-4-92,.1992

Provine,R.R. Laughter. *American Scientist*, feb-1996.

Radcliff-Brown,A.R. A Furthure Note on Joking Relationship. *Africa*,(19):133-140,.1949

Radcliff-Brown,A.R. On Joking Relationship. *Africa*, (13):195-210, 1940.

Radin,P. *The Trickster*. Greenwood Press, NY, 1969.

Raskin,V. Semantic Mechanisms of Humor,
D.Reidl Publication Company,1985.

Roy,D.F. Banana Time; Job Satisfaction and
Informal Interactions. HumanOrganization, (18),

1960/1959: 168–158.

Safford,F. Humor as an Aid to Gerontological
Education. Gerontology and Geriatrics Education,
(11):27-37,1991.

Santrock,J.W. Psychology, Wm.C.Brawn
Publishers, U.S.A, 1991.

Schachter,S. & Wheeler,L. Epinephrin,
Chlorpromazin, and Amusement.Journal of Abnormal and
Sociel Psychology, (65):121-128, 1962.

Scogin,F.J. & Pollio,H.R, Targeting and the
Humorous Episode in GroupProcesses, Human
Relations, (33):3831-852, 1980.

Sdorow,L.M. Psychology, Wm.C.Brawn
Publishhers, U.S.A, 1993.

Searl, J.R. *Speech Acts*. Cambridge University press, 1994.

Shultz, T.R. & Pilon, R. Development of the Ability to Detect Linguistic Ambiguity *Child Development*, (44): 728-733, 1973.

Shultz, T.R. A Cognitive-Developmental Analysis of Humor. In: (eds) A.J. Chapman & H.C. Foot, *Humor and Laughter; Research and Application*, Wiley, London, 1976.

Shultz, T. R. A Cognitive-Developmental Analysis of Humor. In: (eds) A.J. Chapman & H. Foot, *It's a Funny Thing, Humor*. Pergamon Press, London, 1977 .

Spencer, H. *The Physiology of Laughter*. *Macmillan's Magazine*, (1): 395-402, 1860.

Suls, J. M. A Two- Stage Model of Appreciation of Jokes and Cartoons; An Information Processing Analysis. In: (eds) J.H. Goldstein, & P. E. McGhee, *The Psychology of Humor; Theoretical Perspectives and Empirical Issues*, Academic Press, NY, 1972 .

Suls,J.M. Cognitive Processes in Humor Appreciation. In: (eds:)P.E.McGhee & J.H.Goldstein, Handbook of Humor Research, SpringerVerlag, NY, 1983.

Tucker,D.M. Lateral Brain Function, Emotion, and Conceptualization.Psychological, Bulletin, (89):19-46, 1981.

Van Hoof,J.A.R.A.M. A Comparative Approach to the Phylogeny of Laughterand Smiling, In: (ed) R.A.Hinde, Non-Verbal Communication, Cambridge University Press, 1972 .

VanArsdale, D. Chain Letter Evolution, Internet Publication, 1998.

Wapner,W., Hamby,S. & Gardner,H. The Role of the Right Hemisphere inthe Apprehension of Complex Linguistic Materials. Brain and Language,(14):15-31, 1981 .

Weaver,J.B., Masland,J.L., Kharazmi,S. & Zillman,D. Effect of Alcoholic Intoxication on the Appreciation of Different Types of Humor. Journal

of Personality and Social Psychology, (49):781-787, 1985.

Wexler, B.E. & Warrenburg, G.S. & Swartz, G.E. & Janer, L.D. EEG & EMG Responses to Emotion-Stimulating Stimuli processed without Conscious Awareness. *Neuropsychologia*, 1992 (12) 30: 1065-1079.

Wickets, D.F. Chain Letter Madness, *Liberty*, V.12, No.29, July 20, pp:30-33, 1935.

Wilson, E.O. *On human nature*. Harvard University Press, 1978.

Wilson, E.O. *Sociobiology*. Belknap Press, 1995.

Wolff, H.A., Smith, C.E. & Murray, H.A. The Psychology of Humor I; A Study of Responses to Receptacles of Disparagement Jokes. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, (28)341-365. 1934 ,

Zaidel, D. W. & Chen, A.C & German, C. She is not a Beauty Even When She Smiles *Neuropsychologia*, 1995, 33(5):649-655.

Zillmann,D. Disparagement Humor, In:
P.E.McGhee & J.H.Goldstein,Handbook of Humor
Research, Springer Verlag, 1989.